ظهیرالدین محمد بابرشاه

(شش محرم ۸۸۸ـ شش جمادی الاولی ۹۳۷ ه)

نویسنده

پوهاند عبدالحی حبیبی

نشر کردهٔ د بیهقي کتاب خپرولو مؤسسه

کابل ۱۳۵۱ شمسی

...متی:

تصویر ایام جوانی بابر ، که درسنه ۱۵۰۵ م
درکابل کشیده شده (موزه برتانیه)

بخش اول

ظهیر الدین محمد بابر
ووقایع زندگانی او

دودمان واسلاف او

محمد بابر ولد عمرشیخ، بن سلطان ابوسعید میرزا، بن محمد میرزا، بن میرانشاه ولد امیرتیمور است که سلسلهٔ نسب او در دودمان چنگیز به قراچار نوین میرسد. ومادرش قتلق نگارخانم دختر یونس خان فرمانروای مغولستان است (۱) که نسب بابر از طرف همین مادر به (۱۵) واسطه به چنگیز خان و اصل میگردد (۲)

بعد از مرگ امیرتیمور (۱۷ شعبان ۸۰۷ھ = ۱۸ فروری ۱۴۰۵م) ممالک وسیع او در خراسان و ماوراءالنهر بین اخلاف او تقسیم شدند، که از آنجمله وسعت مملکت سلطان ابوسعید میرزا جد بابر در سال وفاتش ۸۷۳ھ ۱۴۶۸م از آذربایجان تا سرحدات هند واز مکران تا ریگستان تاتار میرسید (۳) و بعد

---

(۱) این سلسله چنین است: ۱- بابر ۲- قتلق نگار ۳- یونس خان ۴- ویس خان ۵- شیرعلی اوغلان ۶- محمد خان ۷- خضر خواجه ۸- تغلق تیمور ۹- ایش بوقا ۱۰- دواخان ۱۱- براکا ۱۲- ایسان بوقا ۱۳- متوکان ۱۴- چغتای ۱۵- چنگیز خان.

(۲) فرشته، عمل صالح، پادشاه نامه، اکبر نامه، انسائیکلوپیدی اسلام ۸۴۳/۱، بابر نامه ترجمهٔ انگلیسی جان لیدن John Leyden وولیم ارسکن W. Erskine ۲ر۱۶، بابر نامه فارسی ۷، تاریخ رشیدی خطی ورق ۹۵ نسخه مؤسسه شرق شناسی لینن گراد.

(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه جلد اول مقدمه (Cvi).

از سرگش پسر ان‌او بر مملکت دست یا فتند و از انجمله پسر بز رگ‌ا و سلطان
احمد میر زا برسمر قند و بخارا و سلطان محمو د میر زا بر استر آبا د ، و الغ
بیگ بر کابل و غز نی ، و سلطان مرا د میرزا بر گرمسیر و قند ها ر ، و
عمر شیخ میر زا پدر بابر پسر چهارم ابو سعید بر فرغانه حکم‌میر ا ند ند.

فرغانه بقول خود بابر سرزمین دارای میوه وغله فراوان بوده که‌در شرق
او کاشغر ، وغربی آن سمرقند ، و در جنوبش کوهستان ودر شمال آن اترار
واقع بود، که هفت‌قصبه‌داشت و از آب سیحون (آب‌خجند)مشروب میشد، و در
قسمت جنوبی آن‌اندجان پایتخت این مملکت افتاد ه بود، که‌در ما وراءالنهر
غیر سمرقند و کش ، هیچ قلعهٔ بکلا نی قلعهٔ اند جان نبو د (۱)

تو لد و محیط پرو ر ش

در حرم شاهی عمر شیخ میر زا حکمران فرغانه‌رو ز ۶محرم ۸۸۸ھ - ۱۴
فروری ۱۴۸۳ م‌از بطن قتلق‌نگار خانم کود کی بوجود آمد که‌اورامحمد با بر
(۲) نامیدند. میرزا حیدر دوغلات خاله زادهٔ بابر در بارهٔ نام و تولدش چنین
می نویسد (بابر پادشاه‌درششم محرم‌درسنه‌ثمان‌وثمانین متولدشد،مولانا میر مر
غیلا نی که یکی‌از علماء متبحر اولوغ بیگی‌بود، (شش‌محرم) تاریخ یافته‌است.
ا لتما س نا م ا ز حضر ت ایشان قدس سره‌نموده‌اند، بخطاب‌ظهیرالدین‌محمد
مشرف ساخته‌اند . و در آن زمان چغتائی بسی تر ک بوده‌... در السنهٔ ایشان
ظهیرالدین‌محمد بدشواری جا ری‌میشد بابر نام‌نهادند. درخطابت‌ومناشیر ظهیرالدین
محمد بابر میخواندند وثبت میکردند ، اما به بابرپادشاه مشهورشد ...)
(تاریخ رشیدی ورق۹۶ ب نسخهٔ خطی مؤسسهٔ شرق شناسی لینن گرا د)

۱- با بر نامه ترجمهٔ‌فارسی‌عبدالرحیم‌خان خانان ص ۲ طبع بمبئی ۱۳۰۸ ھ

۲- تسمیه بنام بابر در دود مان تیموریان معمول بود چنا نچه بابر میرزا
بن بایسنقربن‌شاهرخ شا هزادهٔ‌هرات‌ازبنی‌اعمام اوبود ، برخی ازنو یسنده گان
متأخراین کلمه رابابر Babar نوشته‌اند‌تاریخ هنداز James H. Gense ✽

قرن نهم هجری که‌بابر دراواخر آن بدنیا آمده‌بود، در آسیا ی‌میانه‌وممالک
ماوراءالنهرو خراسان دورهٔ ریعان‌فرهنگ و هنربود. خاندان امیر تیمور ودودمان
امرا ی مغولستان در او ج فیو دالیزم و نضج شاهنشاهی خود واقع بودند،و
بابر از طرف پدر و مادر بدین دودمانهای‌پرورده شده در محیط مد نیت و هنر
وثقافت منسوب بود .

خود امیر تیمور بن تراغای که مؤسس این خاندان است، باوجود صفات
سپاهی گری و لشکر کشی های بزرگ وسفاکی ها که‌از اسلاف خود بارث

✽ ص ۱۵۰ طبع لند ن ۱۹۵۳ وتا ریخ هند از Ishwari-Prasad
ص ۳۰۶ طبع اله‌آباد ۱۹۳۳) درحالیکه درغیاث اللغت ص ۹۶ بضمهٔ باست
ار سکن‌معنی‌این کلمه را Tiger نو شته، وگویاشکلی از ببر بد و
فتحه با شد ، که نام جانور د رند ه است (ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه)
در حوادث ۹۱۴ھ ۱۵۰۸ م از یعقوب بیگ بابر جنگ ذکر میر ود(ترجمهٔ
انگلیسی بابرنامه ۳۴۲) وازین هم برمی‌آید که بابر بمعنی ببر بود و لقب
(بابرجنگ) لقبی استیعنی شخصی که‌مانند ببرجنگ‌میکرد . ازین بیت
هم ثابت میشود که بابر بوده است :

خدیو کامران پر تو در ی   ملاذ ملک وملت شاه بابر

مولا نا عبدالقا دربرادرمولف‌مطلع‌سعدین در تاریخ وفات میرز اابابربن‌بایسنقربن
شاهرخ این‌ابیات گفته ، که از آن هم باعتبار قافیه(بر- در - خور) ثابت
می‌آید ، که بابر بضمه باء دوم درهرات تکلم می شد :

آ فتا ب ملک با بر خو د نما ند   کی‌چنین خورشید پنهان درخوراست
در ر بیع ا لثا نی فصل ربیع   لاله را ساغر ز خون دل پراست
چرخ را گفتم جگرها چاک چیست؟   دیده ها پراشک ودامن پرد ر است
این چه حالست وچه تاریخست؟ گفت: فوت شه سلطا ن مؤید بابر است
(۸٦۰) ق‌تاریخ نگارستان ۳۴۳-از قاضی احمد غفاری طبع تهران ۱۳۴۰)

برده بود، درمحیط مدنیت اسلامی وفرهنگ روشنی پرورش دیده بود ، وبنابرین همواره علماو سادات وروحانیون صوفی مشرب وهنروران راکه حا مل مواریث فرهنگی خراسان وماوراءالنهر بودند دوست داشت ، خود وی گوید :

« من همواره محدثان وارباب قصص و ا خبار را میخواستم و ا ز ایشا ن سرگذشتها ی انبیآ و اولیا وسلاطین رامی‌شنیدم . علل‌عروج وزو ال شاهان رل درک میکرد م .

از صحبت مشایخ وصوفیان وعارفان نیز بهره‌هاگرفتمی ،وا حترام ایشان‌بجا آوردمی . (۱)

در سفرها ی جنگی امیرتیمور نیز دانشمندانی همرکاب‌اوبوده‌اند، که هنگام فتح ونصرت ، انعام واکرام می‌یافتند (۲) و شرف الدین یزدی گو ید :

(در وقت تعیین مواضع سروران واعیان ، مرحمت حضرت صا حبقران در همه حال شامل احوال اهل علم و کمال بودی ، از جمع علما رفیع مقدار ملازم رکاب همایون آثاربودند، مثل خو اجه‌ا فضل پسر مولاناشیخ‌الا سلام سعید جلا ل الدین کشی‌و مولانا عبدالجبا ز پسر اقضی القضا ة مو لا نـا نعمان‌الدین‌خوا ر زمی .(۳)

درهنگام‌قتل‌و غار ت‌بلادتوجه‌امیر تیمور با هل‌علم‌چنین‌بو د که حین فتح دهلی تو جه‌خاصی به‌حفظ علمانمود:

«و هنگام‌نهضت همایـو نا شار ت‌علیه صدو ر یافت که سادات و قضا ت وعلماومشایخ در مسجدجامع جهان پناه(دهلی) جمع آیند،وا ز ملاز مان خا ص یکی ر ابر ایشان داروغه‌گماشت‌تانگذار د که‌از جنبش‌سپا ه ظفرپناه ه ز حمت‌و

۱ ـ تزک تیموری‌طبع‌بمبئی ۱۱۲ تا ۱۱۴

۲ ـ ملفوظات‌تیموری ، ا لیت ۳، ۳۷۵

۳ ـ ظفر نامه ۳، ۱۰۱

ملال بر دامن روز گارآن‌طایفه گر امی نشیند . (۲)

ازین‌رو ایات علم دوستی وهنر پروری درخاندان امیر تیمور به‌اخلا ف‌ا و نیز انتقال کرد چنانچه درهمین‌خاندان میرزا شاهر خ فرزند تیموردر هرات رنسانس هنری‌دوره تیمور یان‌راشالوده گذاشت,وفر ز ند او الغ بیگ یکی ا ز علمای‌ریاضی وفلک شناسی ورصد بودوشهزادگان تیموری هرات ازپسر ا ن شاهر خ با یسنغرمتوفا(۸۳۷ه ۱۴۳۳م) ومیرزاابراهیم‌حدود(۸۲۷ه ۱۴۲۳م) وبد یع الزمان‌میر ز ابن‌سلطان‌حسین‌بایقراحدود(۹۲۳ه ۱۵۱۷م)خطاطان ما هرو هنر مندی‌بوده‌اند وخود پدر بابر عمرشیخ میرز ا که بابر ازو ذخیر ه فرهنگ اندو خته بود نیز حاصل همین مواریث ثقافتی وذوق علمی بو د و د ر ین باره بابرگوید :

«اخلاق‌واطوار ش حنفی مذهب پاکیزه‌اعتقاد مر دی‌بو دپنج وقت نماز تر ک‌نمیکرد قضای‌عمر خود رابه تما م کرده بود ا کثر تلا و ت میکر د بحضر ت خواجه عبیدالله احرارارادت‌داشت‌وبصحبت‌ایشان بسیارمشرف‌شده‌بود وحضرت خواجه‌هم‌فرزند گفته بودند. سواد روانی د ا شت خمستین(خمسه نظامی‌وخمسه‌خسرو) و کتب‌مثنوی‌وتا ریخها‌خو انده‌بودا کثرشاهنامه میخو اند اگر چه طبع نظمی داشت‌امابشعر پروا نمیکرد...خوش خلق‌وحراف وفصیح وشرین‌زبان‌وشجاع ومردانه کسی بود...»(۲)

این ذکر مختصری‌بو دازپدر واجداد بابر، که حتماً د ر تر بیه و تشکیل شخصیت اومؤ ثر بوده‌اند امامادرش قتلق نگار خانم نیز ازپدر خودیونس‌خان مو اریث نیکوی‌فرهنگی‌داشت که میرزا حیدردوغلت درباره او گوید:

«یونس‌خان دوازده سال بامولانا شرف‌الدین‌علی یزدی‌محشو روازو کسب فضا یل کرده بود وبعد از مرگ یزدی در عراق وفارس وآذ ر بایجا ن‌ا ز محافل علماء بهره اندوخت که‌به‌نام‌استاد یونس‌خان شهرت یا فت درقرا ئت قرآن وموسیقی ومصور ی‌ما هربود وذوق‌لطیفی داشت.»(۳)

۱ ظفرنامه۲، ۹۸

۲ بابرنامه۶

۳ ترجمه‌انگلیسی تاریخ رشید ی‌ا زدینسن را س۱۵۵

بابر از چنین مادروپدر، درس زندگی گرفت،سپاهی گری ولشکرکشی توأم باذوق ادبی وهنری ومیل به عرفان وخداپرستی در محیط خانواده و زندگانی او بود، ودرا نوقت هر فیودال زاده ماوراءالنهر بچنین صفات پرورده میشد، وجنگهای ملوك طوایف هم شهزادگان دودمان تیموری را اشخاص دلیر و خونریز بار می آورد .

برای پرورش این شاهزادهٔ اندجان نیز رجال تجربه کار در بار میرزا عمر شیخ وعلمای نامدار گماشته بودند که ازان جمله خود بابر نام شیخ مزید بیگ وباباقلی بیگ وخدای بیردی بیگ راسی برد که (بیگ اتکهٔ) او بوده‌اند و مراد ازان پروردنده ومربی باشد .

از علمائی که بابر با وعقیدت ومقام شاگردی داشت خواجه قاضی مولانا عبدالله بن سلطان احمد قاضی است که در بارهٔ او گوید:

«او ستاد وپیر من خواجه مولانای قاضی باشد. . . نسب او از طرف پدر بشیخ برهان الدین قلیج منتهی میشود و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی میرسد در ولایت فرغانه این طبقه مقتدا و شیخ الاسلام و قاضی شده‌اند، مرید خواجه عبیدالله بود از ایشان تربیت یافته بود در ولی بودن خواجه قاضی مرا هیچ شکی نیست ...

عجب کسی بود ترسیدن در و اصلاً نبود. . . این صفت هم دلیل ولایت است. »(۱)

اگر چه این شرح را بابر در هندوستان در اواخر عمرش نوشته است ولی مریدی و شاگردی او از خواجه قاضی به زمان جوانی او در اندجان تعلق دارد که صحبت چنین اشخاص در پرورش شخصیت او مؤثر بوده است .

۱- بابر نامه ۲۵

تخت نشینی بابر وحوادث ماوراءالنهر

پدر بابر عمر شیخ میرزا روز دوشنبه چهارم رمضان ۸۹۹ هـ ۹ جون ۱۴۹۴ م در قلعهٔ آخشی حین کبوتربازی ازفراز عمارتی در چرخنه ق پائین افتاده وهلاك شد (۱) و یک روز بعد سه شنبه ۵ رمضان همان سال امرای دربار شهزادهٔ کوچکی رابسن ۱۲ سالگی بشاهی برداشتند .(۲)

بابر پادشاه نوجوان فرغانه به مجرد یکه بر اریکه شاهی نشست با دسته یی از رقبای قوی وفیودالان ماوراءالنهر روبرو گردید ولی چون بابر حسب عنعنات تورانی از طرف پدر و مادر به مشاهیر جهانگیران مغول (چنگیز-تیمور) منتسب بود وصفات جهانداری ودلیری را هم داشت بنابرین باداشتن چنین نسب و حسب لایق مقام پادشاهی شمرده میشد و باوجودیکه در حداثت سن بود درمقابل حرکات عنودانهٔ عم خویش سلطان احمد میرزا حکمران سمرقند وخال خود سلطان محمود میرزا فرمانروای قندوز و بدخشان مقاومت نمود وبرخی امراواعیان در بار پدرهم اورا یاری کردند تا که در اواخر ربیع الاول سال ۹۰۳ هـ نومبر ۱۴۹۷ م سمرقند راهم بدست آورد .

حکمرانی بابر درسمرقند تا صد روز دوام کرد ولی درینجا برخی از سرداران لشکرش مانند ابراهیم بیگ و جانعلی وسلطان احمد و غیره که در سمرقند بتاراج اموال مردم گذاشته نشدند بروشوریدند وبرادر بابر جهانگیر میرزارا که منتظر چنین فرصتی بود به تسخیر اندجان تشویق کردند. بابر چون اوضاع را پریشان دید درماه رجب ۹۰۳ هـ ۱۴۹۷ م ازسمرقند به اندجان حرکت کرد ولی این شهر پیش از وصول بابر سقوط کرده وطرفدار ان وی مانند مولانا قاضی وغیره در انجا کشته شده بودند.

۱- بابر نامه ۵

۲- بابر نامه ۱

بابر که پایتخت پدرخود اندجان وهم سمرقندرا از دست داده‌بود، مدتی آواره وسرگردان ماند ومدتی درجلگهٔ آهن گران واخشی وخجند بسر بردو بقول خودش: چون داعیهٔ ملک گیری داشت ناکامیها همت او را پست نساخت و بخیال تسخیراندجان وطلب کمک به تاشکند رفت و ۷۰۰ تا ۸۰۰ کس را از انجا کمک گرفته وبعداً ازتاخت وتاز درفرغانه به تسخیر اندجان همت گماشت تا که در ذیقعده ۹۰۴ هـ جون ۱۴۹۹ م آن شهر را بتصرف آورد. (۱)

در اواخر محرم ۹۰۵ هـ ۱۴۹۹ م لشکری را بسوی اوش برد و رقبای او جهانگیر میرزا وسلطان احمد تنبل که مراقب فرصت بودند لشکر کشی کرده واندجان را به محاصره کشیدند. ولی بابر بعد از تلاش و جنگهائی که در حوالی قریه خوبان و غیره روی دادبابر ادر خود جهانگیر میرزا چنین صلح کرد که ولایات آنطرف آب خجند وآخشی به جهانگیر وولایات این طرف اندجان با بابر باشد وهر دو باتفاق بر سمرقند تصرف کنند وبعداً زان سمرقند به بابر واندجان به جهانگیر تعلق گیرد.

پس ازین مصالحه بابر عایشه سلطان بیگم دخترعم خودسلطان احمد میرزا را که نامزدش بودبزنی گرفت و درماه ذیقعده ۹۰۵ هـ ۱۵۰۰ م باتفاق برادرخودعزم تسخیر سمرقند کرد ولی چون این شهررا قبلاً شیبانی خان «۲» گرفته بود بابر در کش توقف کرد.

۱- بابرنامه ۴۱ فرشته ارسکن ۹۰۱

۲- ابوالفتح محمد شیبانی خان بن شاه بداق سلطان بن ابو الخیرخان از نسل شیبان بن جوجی بن چنگیزخان است که درسنه ۹۰۶ هـ در ماوراءالنهر پادشاه شد ودر سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰ م درقریه محمودی سرو در جنگ صفویان کشته گردید. از احفاد دختری او جانیان استراخان از ۱۰۰۷ تا ۱۲۰۰ هـ شاهی کردند و دیگرافرادخانداش تا ۱۰۰۷ هـ در ماوراء النهر وبلخ وبخارا وسمرقند حکمرانی داشتند فتوحات شیبانی خان در افغانستان تاهرات وسیستان وقندهاررسیده بود (دول اسلامیه ۳۴۱ مذکر احباب خطی ۱۴)

وی گوید: که من جوان نزده ساله و رقیب من شیبانی خان مرد پر تجربه و پیر کاردیده‌یی بود باوجود این هم باری دویست و چهل تن شبانه بر سمرقند تاختیم واز راه پل مغاک بر حصار برامده وشهر را گرفتیم (۱) وشیبانی خان باهفت و هشت هزار سواریکه داشت هزیمت یافت و بسوی بخارا پس نشست ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م.

شیبانی که شخص آهنین ومرد سالخوردهٔ تجربه کاری بود رقیب جوان خودرا در سمرقند آرام نگذاشت ودر زمستان همان سال قراکول ودیگر بلاد راگرفت. بابر که این حریف قوی را درمقابل خود می‌دید از حکمرانان وشهزادگان تیموری استمداد نمود ولی چون کمکی ندید در شوال ۹۰۶ هـ ۱۵۰۰ م لشکری فراهم آورد ودر کازرون یک فرسخی سمرقند بالشکریان شیبانی مصافها دادوشیبانی خان بپای حصار سمرقند رسیدمدت سه تاچهار ماه سمرقندمحاصره بودودرحوالی آن زدو خورد سپاهیان طرفین ادامه داشت وذخیره و خوراکه هم درشهر ناپدید شدبنابرین بابر دراوائل ۹۰۷ هـ ۱۵۰۱ م سمرقندرا پدرود گفته وبه تاشکندنزد سلطان محمود میرزاخال خودرفت. (۲) درین وقت تاشکند دردست سلطان محمود خال بابروااندجان متعلق به سلطان احمد تنبل و سمرقند و بخاراباشیبانی خان بود. بابر مدتی در تاشکند پیش خال خود بماند و بعد از سپری شدن موسم زمستان بمدد خال خوداوش فرغانه را گرفت. تنبل از شیبانی خان مدد خواست و درجنگی که بین او وبابر واقع شد بابر زخمی برداشت وبسوی اخشی پس نشست ولی شیبانی خان بافوجی گران تاخت و درارچیان ARCIYAN بابرو خال او را در ذو الحجه ۹۰۸ هـ جون ۱۵۰۳ م بشکست و تاشکندراهم بگرفت. (۳)

۱- بابرنامه ۵۳

۲- بابرنامه ۶۰

۳- بابرنامه ۶۸

سال ۹۰۹ ه - ۱۵۰۳ م ایام آوارگی وپریشانی بابر است زیرا حریف دلیر کهنسال او شیبانی خان تمام ماوراءالنهر را بگرفت وبابر چون در آن سر زمین جائی وقرارگاهی برای خود ندید مدتی را دربین قبایل کوچی آنجا به عسرت تمام گذرانید که بدست دشمن نیفتد . ولی وی اندرین عسرت هم همت نباخت و برای خود جولانگاهی را در خراسان و این طرف آمو کشود و خواست که خود را بکابل یعنی محل حکمرانی اعمام خود برساند. و ازین وقت به بعد است که اعمال این جوان دلیر در افغانستان آغاز میگردد .

بابر در افغانستان :

بابر در محرم ۹۱۰ ه جون ۱۵۰۴ م بقول خودش از ولایت فرغانه بقصد خراسان به ولایت حصار آمد و پیش او بیش از سه صد کس نبود که اکثر ایشان پیاده و چاروق پوش و چوب بدست بودند و زیاده از دو چادر خیمه نداشت(۱) در چنین حال خود را به نزدیکیهای ترمذ رسانیده و بر گذرگاه یوباج(۲) به همراهی باقی چغانیانی برادر خورد خسرو شاه(۳) از آب آمو گذشته و به کهمرد و بامیان آمد که درینجا احمد قاسم پسر باقی و خواهرزادهٔ خسرو شاه حکمرانی داشت .

بابر که مرد داعیه طلب وفعالی بود در قندز و ایبک و دوشی وآجر مردم و لشکریان خسرو را بخود جلب کرد ودر اواسط ربیع الاول ۹۱۰ ه از

---

(۱) بابر نامه ۷۵

(۲) در بابر نامه مطبوع بمبئی یواج ولی در ترجمه انگلیسی (۲۰۳،۱) UBAJ است.

(۳) خسرو شاه از قوم قبچاق ترکستان و از امرای خال بابر سلطان محمود میرزا بود که ۲ هزار نوکر داشت وحکمران سرزمین جنوب آمو تا هندوکش بود ولی بقول بابر فسق وظلم برمزاج او غلبه داشت (بابر نامه ۱۹)

آب اندراب گذشته و در دوشی نزول نمود در اینجا خسرو شاه برای عرض اطاعت پیش او آمد ولی از صبح تا دیگر تمام اتباع خسرو از او برگشته و به بابر پیوستند و بابر هم باو وعده داد که آزاد گذاشته شود تا از راه دهانهٔ غوری بطرف خراسان رود.(۱)

بدین نحو اولین رقیب بابر در حوالی هندوکش از بین رفت واموال و ثروت وسلاح او بدست بابر افتاد وخود خسرو پیش بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا بسوی میمنه رهسپار گردید.

چون خسرو از بین رفت اکنون سهم کابل در پیش بود که در انجا محمد مقیم بن امیر ذوالنون (۲) حکم میراند و او این شهر را در سنه ۹۰۸ ه - ۱۵۰۲ م از میرزا عبدالرزاق پسر الغ بیگ گرفته بود چون بابر در اواخر ربیع الاول (۹۱۰ ه - ۱۵۰۴ م) از هندوکش گذشته وازگذر هوپیان بسوی کابل روی آورد. محمد مقیم ارغونی در حصار شهر متحصن گردید ولی بعد از چند روز باقی چغانیانی را وسیله ساخته و از بابر امان گرفت و بقندهار رفت و بدین

---

(۱) بابر نامه ۷۸

(۲) در عصر سلطنت شهزادگان تیموری امیر ذوالنون ارغون بن میر حسن بصری در سلک ملازمان ابو سعید تیموری بود و بدلاوری در هرات و ماوراءالنهر شهرت یافت سلطان حسین بایقرا پادشاه هرات او را حکمرانی غور و زمینداور وفراه وقندهار داد(۹۰۳ ه - ۱۴۹۸ م) چون سلطنت هرات بعد از مرگ سلطان حسین بایقرا ضعیف گردید ذوالنون ارغون در قندهار استقلال یافت وولایت شال ومستونگ (بلوچستان کنونی) را هم بدست آورد دوولایت سند را هم فتح کرد وی در محاصره هرات و جنگ با شیبانی خان در هرات کشته شد(۹۱۳ ه - ۱۵۰۷ م) وبعد از ودو پسرش شاه بیگ ومحمد مقیم درقندهار وکابل وسند حکم راندند.

صورت شهر کابل در آخر ربیع الاخر بدست بابر افتاد.(۱)

در انوقت کابل مرکز تجارتی بزرگی بود که بقول بابر متاع خراسان وعراق وروم وچین در ان یافت میشد و مالیات آن با لغمان هشت صد هزار شاهرخی بود(۲). بابر درین شهر بزودی شوکتی بهم رسانید و در سال ۹۱۱ ه ۱۵۰۶م به تسخیر غزنی و گردیز و کوهات و بنو و تهل و وادی گومل تا کلات و شرقاً تا درهٔ خیبر پرداخته و برادر خود جهانگیر میرزا را بحکومت غزنی گماشت.

بابر می دید که رقیب دیرین وی شیبانی خان اکنون مالک بلا منازع اراضی ماوراءالنهر از اقصای تاشکند تا مرو است و نیروئی عظیم دارد و ممکن است که در افغانستان نیز با او روبرو گردد در حالیکه سلطان حسین بایقرا در هرات آخرین مراحل زندگانی خود را میگذرانید و چهار ده پسرش بابایل و الوس او درفسق وفجور غرق بودند. (۳)

بابر اهمیت مرکز شاهی تیموریان یعنی هرات را نیز درک کرده بود وبقول خودش همواره «دغدغهٔ خراسان و هری داشت»(۴) درینوقت خطر حمله شیبانی بر بلخ و هرات نیز نزدیکتر بود سلطان حسین میرزا بوسیلهٔ سید افضل ولد سلطان علی خواب بین از و استمداد نمود. اگرچه سلطان حسین میرزا بایقرا در عین لشکرکشی درمقابل شیبانی بتاریخ ۱۱ ذی الحجه ۹۱۱ ه ۱۵۰۵م بعمر ۷۰ سالگی بعد از سلطنت ۳۹ سال در منزل بابا الهی از جهان رفت ولی بابر درمحرم ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶م از راه غوربند وشبیر وقلعهٔ ضحاک(بامیان) در قلب افغانستان گذشته و خود را از راه قبایل اویماق به درهٔ بام از توابع

(۱) بابر نامه ۸۰

(۲) بابر نامه ۸۱—۸۹

(۳) بابر نامه ۱۰۸

(۴) بابر نامه ۱۱۷

بادغیس رسانیده چون شهزادگان تیموری هرات درمقابل شیبانی بر کنار آب مرغاب فراهم آمده بودند بابر از مروچاق گذشته و در منزل گل باغان روز دوشنبه ۶- جمادی الاخری ۹۱۲ ه ۱۵۰۶م باشهزادگان ملاقی شد.(۱)

اما شیبانی خان چون اتفاق شهزادگان تیموری هرات و کابل را در مقابل خود دید از جنگ وتعرض منصرف گردید و ازینطرف هم زمستان بود و کسی نمی توانست از آب آمو بگذرد بنابرین در ماه رجب همین سال عساکر شهزادگان هرات از آب مرغاب برگشته و با برهم بدعوت بدیع الزمان میرزا فرزند سلطان حسین بایقرا تا ۲۰ روز درمنازل علی شیر بیگ درهرات توقف کرد. (۲)

اما در کابل: بعد از رفتن بابر بصوب خراسان فتنهٔ نوی ظهورکرد و محمد حسین میرزا دوغلت و سلطان سنجر برلاس حاکم ننگرها ر وجمعی از مغولان را که در کابل مانده بودند با خود مددگار ساخت و خان میرزا عموزادهٔ بابر رابه پادشاهی کابل برداشتند(۳) وطرفداران بابر مانند ملابابای ساغرجی و خلیفه محب علی قورچی و احمد یوسف و احمد قاسم را در قلعهٔ کابل محصور کردند (۴)

(۱) بابر نامه ۱۱۷ ببعد- تاریخ فرشته ۱ر۱۹۸

(۲) بابر نامه ۱۱۸

۳- خان میرزا(سلطان ویس میرزا) پسر کاکای بابر سلطان محمود میرزای حصار بود که هم خاله زادهٔ او میشد و مادر اوشاه بیگم دختر شاه سلطان محمد پادشاه بدخشان بود و محمد حسین میرزا دوغلت شوهر خالهٔ بابر و حکمران اوره تپه بود که شیبانی خان او را از آنجا کشید (حاشیه ترجمهٔ بابر نامه ۲ر۲۶۲)

(۴)- بابر نامه ۱۲۵

بابر چون این واقعه را در هرات شنید، بتاریخ هفتم شعبان ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م از راه بادغیس و غرجستان و چخچران ویکه اولانگ و با میان و غوربند روی بکابل نهاد ودرعین زمستان بعد از دیدن مشقت های فراوان که بقول بابر « در مدت العمر خود ازآن ندیده بود » خود را بکابل رسانید و این شهررا باز کشود و به خان میرزا برادرش قندهار و محمد حسین میرزا دوغلت را بطرف فراه و سیستان اجازت داد (شوال ۹۱۲ هـ ۱۵۰۶ م)

بابر بعدازتمکین یافتن در کابل برای اعاشهٔ عسکر ولوازم همآوردی مصارف لشکرکشی های خود، در سال ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قبایل غلجی ومهمند افغانی را تاراج نموده ویک صدهزار گوسفند را ازایشان به یغما برد، و این تاراج تاحدود گته واز شرق جنوبی غزنی رسید و اسیرانی که درین تاراج از افغانان بدست اوافتاده بودند، همه را کشت وکله مناری از آن برخیزانیده شد. (۱)

فتح قندهار:

در سحرم ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷ م قوای شیبانی خان ازمرغاب گذشته و شهر هرات را گرفت واز آنجا تا فراه وگرمسیر پیش آمد. اگرچه شاه بیگ ومحمد مقیم پسران ذوالنون ارغون که حکمرانان آن صفحات بودند، ازیک طرف به شیبانی خان اظهار انقیاد نموده وسکه وخطبه را بنام او قبول کردند، همچنین پیامی در کابل به بابر فرستادند که بقندهار آید ودر مقابل شیبانی به آنها یاوری کند(۲)

پیشرفت قوای شیبانی از هرات بطرف فراه و سیستان، برای بابر خطری بزرگ بود، زیرا همین رقیب اورا از ما وراءالنهر دو انیده بود، بنابرین از راه غزنی و کلات متوجه قندهار وزمین داور گردید.

(۱) بابرنامه ۱۲۹

(۲) بابر نامه ۱۳۱

شاه بیگ ومحمد مقیم هردو مقاومت کردند وبه بابر انقیاد ننمودند، ودر حدود خالیشک غربی شهر قندهار بااو مصاف دادند که در نتیجه بابر پیروزآمد وشهر قندهار را بگرفت و شاه بیگ بسوی شال و مستونگ گریخت ومحمدمقیم بطرف زمین داور رفت. (۱)

بابر بعد از فتح قندهار این شهر را به برادر خود ناصر میرزا سپرد و خود وی باموال فراوان عازم کابل گردید و لی بعد ازچند ماه شاه بیگ ومحمد مقیم به مدد شیبانی خان برقندهار حملهٔ آوردند وناصر میرزارا از آنجا کشیدند که بکابل نزدبابر گریخت. شیبانی خان قندهار را به شاه بیگ ومحمد مقیم سپرده وبه هرات بازگشت. چون درین وقت محمدمقیم بمرد قندهار تنها به شاه بیگ ماند .(۲)

دسیسه در کابل وقتل عبدالرزاق میرزا

عبدالرزاق پسرمیرزا الغ بیگ(۳) بود که در سنه ۹۰۸ هـ ۱۵۰۲ م حکمرانی غزنه وکابل را از دست داد ودر فتح قندهار بابابر همراه بود وحکمرانی کلات و وادی ترنک بدو سپرده شد. چون شیبانی خان قندهار راگرفت وی کلات را گذاشته ودر کابل به بابر پیوست. درینوقت پیشرفت قوای شیبانی بابر وهمراهان اورا مشوش ساخت وخواستند که بطرف هندوستان روند وازین دشمن قوی دور تر باشند (۴) بنابرین کابل را

(۱) بابرنامه ۱۳۳

(۲) فرشته ۱ر۱۹۹

(۳) میرزا الغ بیگ فرزند سلطان ابو سعید وعم بابر است که در ۹۰۷ هـ ۱۵۰۱م درغزنی مرده وهمدرآنجا مدفون است .

(۴) بابر نامه ۱۳۵

به عبدالرزاق وبدخشان رابه خان میرزا سپردند وخود بابر درجما دی الاولي۹۱۳ﻫ سپتا مبر ۱۵۰۷ م ازراه خورد کابل بطرف شرق افغانستان وآدینه پور ننگرهار درحدودغربی(جلال آباد کنونی) رهسپار گردید و لغمان وننگرهار ووادی کنر را بدست آورد وآنرابه عبدالرزاق میرزا که از کابل آمده بودسپرد.

دربهار سال ۹۱۴ ﻫ سی ۱۵۰۸م بابر بتاخت وتاز قبیله مهمند افغانی پرداخت ولی درغیاب وی برخی از مغولان وبقا یای امرای خسر و شاه در کابل دست به دسیسه زده ودر حدود دوسه هزار جوان رابدور خوددرنواحی خواجه رواش(میدان هوائی کنونی کابل) فراهم آورده بودند.عبدالرزاق میرزا که خود داعیه طلب حکمرانی کابل بود، خود را ازننگرهار دربین ایشان رسانیده ودر دیه افغانان متصل کابل مرکز گرفت وبدور او سرد ارانی مانند علی بیگ شبکور سیستانی ومحمد علی شیبانی ونظر بهادر ویعقوب بیگ بابر جنگ وعبدالله صف شکن وغیره فراهم آمدند تااورا به سلطنت کابل وغزنی تابدخشان وختلان بردارند .عبدالرزاق میرزا که خودراوارث حکمرانی کابل وغزنی میدانست درین هنگامه دستی داشت ولی مانندبابر مردفعال وجنگجوئي نبود. واین مهم را کماحقه پیش برده نه توانست.

بابر برای خموشی این دسیسه سخت کوشید بحیث سپاهی جنگ کرد ومانند یک سپه سالار لشکر کشی ودفاع نمودودر اطراف کابل به قلعه داری وحمله وقیادت لشکر پرداخت وتمام مخالفان خودرا درمیدان جنگ از بین برد.عبدالرزاق میرزا رقیب آخرین بابر درجنگ وبابا مر او کشته شد (۱)

(۱)عبدالرزاق میرزادرگنبدمدفن پدرش الغ بیگ در غزنی درحوالی قبر سلطان محمود دفن شد که اکنون موزه غزنیست بـرمـزار اوتـاریـخ وفـاتش چنین است .

شاهی که زفرقتش فلک گشته خراب شمس وقمرازهجرشده در تب و تاب
تا ریخ و فات آن شهنشاه شهید بر لوح فلک نوشته یاخیروصواب

«ریاض الالواح ۱۲۲»

کلمات «خیر و صواب» بحساب جمل (۹۱۵)ﻫ ـ است.

وحکمرانی کابل غزنی اکنون بلامنازع به بابرماند(۱)۹۱۵ﻫ۱۵۰۹م

زبیرراعی:

چون بابربه امورکابل مشغول ماند قوای شیبانی خان تمام ولایات هرات وسیستان را تاقندهار وهم ولایات شمالی رااز میمنه تابلخ وبدخشان بدست آوردند ولی مردم بدخشان که درکوهسارخودبه آزادی زندگی میکردند بدور امرای محلی فراهم آمدند ودست شیبانی خان را کوتاه ساختند و یکی ازین آزادیخواهان بومی بدخشان زبیر شبان بود که بدخشان را از دست قوای شیبانی خان وبابر کشید، وی شبان دلاوری بود که بسااز مردم بدخشان رافراهم ویک حرکت ملی بوجود آورد.

بابر چون اوضاع راچنین دید درسنه ۹۱۵ ﻫ ۹ ۱۵۰ م خان میرزا عموزاده خودرا که ازطرف مادربا شاهان بدخشان قرابت داشت از کابل بدانسو فرستاد ولی وی شکست خورد وبه زبیرراعی تسلیم شد.اما یوسف علی یکی از کارداران خان میرزا برای ازبین بردن زبیرراعی دسیسه یی انگیخت واو را بکشتند وخان میرزا در حکمرانی بدخشان تامرگ خود(۹۲۷ ﻫ ۱۵۲۰م)بماند ونفوذ بابر بدین وسیله دربدخشان باقی بود . (۲)

کشته شدن شیبانی خان :

در سنه ۹۱۶ هـ ۱۵۱۰م درخراسان واقعه یی روی داد که برای بابر درنهایت اهمیت بود. چون رقیب قوی بابر یعنی شیبانی خان بر بلخ و هرات و قندهار تغلب جست و در ماوراءالنهر قوهٔ عظیمی بهم رسانید و بدیع الزمان میرزا و شهزادگان دیگر تیموری هرات را مغلوب کرد

(۱)فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ا ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۶۳

(۲) فرشته ۲۰۰ منتخب اللباب ج ا ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۶۴

این اوضاع موجب تشویش شاه اسماعیل صفوی پادشاه فارس گردید، و در اواسط شهور همین سال متوجه خراسان گشت ودر ۲۰ شعبان به مرو رسید، شیبانی خان حصار مرو را مستحکم ساخته و روز جمعه ۲۶ شعبان ۹۱۶ هـ ۲ دسمبر ۱۵۱۰م باقوای ۱۵ یا ۱۲ یا ۳۰ هزاری خود بر لشکریان صفوی بتاخت و درجنگ عظیمی که در یک منزلی مرو واقع گردید، خود شیبانی باده هزار نفر اوزبک کشته شد و هزار نفراز سرداران و نسوان قوای شیبانی بدست فارسیان اسیر گردیدند . (۱).

سفر ماوراء النهر :

شیبانی رقیب بزرگ بابر در مقابل قوای صفوی از بین رفت و بابر هم در کابل این وقایع را بدقت می دید تا که خان میرزا از بدخشان باو نوشت که به تسخیر فرغانه همت گمارد. بابر نیز فرصت از دست نداد و در شوال ۹۱۶ هـ (جنوری ۱۵۱۱م) از هندوکش گذشته و به قندوز رسید بعد ازآنکه با شاه اسماعیل صفوی مکاتبه وازو استمداد کرد از طرف دربار صفوی احمد سلطان صفوی وصوفی علی وعلی قلی خان و شاهرخ افشار با لشکریان صفوی بیاوری وی رسیدند و هم قوای خان میرزا ازبدخشان بدو پیوستند .

درینوقت از بازماندگان شیبانی خان، عموزاده اوجانی بیگ فرزند خواجه محمد سلطان قیادت قوای اوزبک در دست داشت و عبیدالله خان برادر زادهٔ شیبانی خان در بخارا حکم میراند و تیمور خان فرزند شیبانی در سمرقند بود .

بابر ازطرف قندوز بر دریای آمو گذشته و نواحی حصار(تا چیکستان کنونی) را بوسیلهٔ عسکر شصت هزاری خود بدست آورد و لی والی حصار قلعهٔ این شهر را مستحکم ساخت و مقاومت میکرد ومردم قبایل اطراف هم

(۱) فرشته ۲۰۰ لب التواریخ ۲۵۲ ترجمهٔ انگلیسی بابر نامه ۲ر ۶۸

بمددش رسیدند. بنابرین بابرروی به فتح سمرقند نهاد و در نیمهٔ رجب ۹۱۷ هـ اکتوبر ۱۵۱۱ م این شهر رابار سوم فتح نمود . و ازانجا ناصرمیرزا برادر خود را بحکومت کابل گماشت.

اگر چه بابر درینوقت ازطرف شاه اسماعیل صفوی تقویه میشد واوهم شاید سکه بنام او زد وتظاهربه مذهب شیعه نمود، ولی قوای عبید الله خان اوزبک او را درقول ملک در صفر ۹۱۸ هـ می ۱۵۱۲م شکستی دادند که نتوانست شهر سمرقند را حفظ کند وهم چون شهر غجدوان باشکست وعزل نجم ثانی اصفهانی سپه دار صفوی از دست وی رفت(۳ رمضان ۹۱۸ هـ ۱۲ نومبر ۱۵۱۲م) بابر آخرین قوهٔ مقاومت خود را درماوراءالنهر از دست داد و از دریای آمو گذشت ومدت دو سال را در صفحات شمال هندوکش و قندوز گذرانید وبعد ازان بکابل برگشت. ۹۲۰ هـ ۱۵۱۴م (۱)
وچون در سنه ۹۲۱ هـ ۱۵۱۴ م شاه حسن فرزند شاه بیگ حکمران ارغونی قندهار بکابل گریخت از طرف بابر باحرارت پذیرائی شد ویک سال بعد در ۹۲۲ هـ ۱۵۱۵ م بابر به تسخیر قندهار کمربست ، و در سال دیگر این شهر را محاصره نمود , تاکه در ۹۲۳ هـ ۱۵۱۶ م به تسخیر آن موفق آمد . (۲)

چون بابر مساعی مکرر خودرا در تسخیر ماوراء النهر ناکام دید ودر خراسان هم پیشرفتی برای تسکین جاه طلبی او بسبب قوهٔ صفویان ممکن نبود، بنابرین بعد ازین توجه خودرابفتح هندوستان مبذول داشت ولشکرکشی های خودرا بطرف شرق افغانستان معطوف نمود ، که در بابر نامه شرح داده است .

(۱) فرشته ۲۰۱ انسکلو پیدی اسلام ۱ر ۸۴۸

(۲) انسکلو پید ی برتانیکا ۱ر ۳۵۴ تاریخ سند ۱۱۲ طبع بمبئی ۱۹۳۸م

لشکر کشی های بابر، برهند

بعد از سن ۳۷ سالگی در حیات بابر دورهٔ مهمی آغازمیشود، بدین‌معنی که در همین سال ۹۲۵ ﻫ ۱۵۱۹ م لشکر کشی های خودرا برهند آغاز کرده است وی گوید :

« در تاریخ ۹۱۰ که ولایت کابل مسخر شد، ازان تاریخ تا حال همیشه هوس هندوستان کرده میشد ، گاهی از جهت سست‌رائی امرا، گاهی از همتائی برادران، یوزش هندوستان میسر وممالک او مسخر نمیشد . آخر اینچنین موانع نماند » (۱)

بابر این سالهای اخیر را به تنظیم امور وتهیه لشکر گذرانید ، و چون از دریای آمو تا قندهار مستولی شد ، ورقیبی‌را دراین سر زمین نمی دید ، بنابرین به تسخیر هندوستان همت گماشت وبقول خود او بعد از پنج لشکر کشی به فتح دهلی نایل آمد (۲) .

لشکر کشی اول

در تعیین سنین حمله‌های بابر برهندوستان‌مؤرخان مابعد مختلف اند(۳)

ابوالفضل علامی مؤرخ دربار اکبر در حدود ۱۰۱۴ ﻫ ۱۶۰۵ م لشکر کشی اول را در شعبان ۹۱۰ ودوم را جمادی الاولی ۹۱۳ و سوم را در غره محرم ۹۲۵ ﻫ می نویسد (۴) در حالیکه محمد قاسم فرشته در حدود ۱۰۱۵ ﻫ ۱۶۰۶ م حمله اول را در اوائل ۹۲۵ ﻫ و دوم را در اواخر ۹۲۵ وسوم را در ۹۲۶ ﻫ نوشته است ودر تعیین سنین سفر چهارم ۹۳۰ ﻫ ولشکر کشی پنجم ۹۳۲ ﻫ ـ هردو ابوالفضل وفرشته متفق‌القولند .

بهر صورت : ابوالفضل سفر های جنگی بابر را در حوالی شرقی

(۱) بابر نامه ۱۷۷ (۲) بابرنامه ۱۷۷

(۳) کیمبرج هستری آف اندیا ۴ر۱۰ (۴) اکبرنامه ۱ر۹۲۹۹۱

افغانستان وآویزشهای او با قبایل پهتون ، نیز در لشکر کشی‌های هند شمرده است که ما دراینجا شرح سفر های جنگی او را در هند از روی بابر نامه وفرشته ومیر خواند وخافی خان ومحمد معصوم اقتباس میکنیم .

لشکر کشی اول بابر قرار نوشتهٔ خودش روز دوشنبه غره محرم ۹۲۵ ﻫ ـ ۳ جنوری ۱۵۱۹ م از جندول (وادی کنر علیا) بطرف باجور بود . قلعهٔ باجور درین وقت مرکز حکمرانی یکی از امرای محلی‌قبیله دلازاک افغان بود ، که بابر او را (سلطان باجور) میخواند (۱) . بابر یکی از رجال معتبر دلازاک را به باجور فرستاد تا اطاعت کنند وقلعه را بدو سپارند . ولی سلطان مذکور فرمان بابر را نپذیرفت . بنا برین روز پنجشنبه ۴ محرم به قوای بابر امر حمله برقلعهٔ باجور داده شد ، درین جنگ لشکریان بابریك دستهٔ تفنگ اندازان Matchlocks-Men بقیادت استاد علی قلی داشتند ، که چندین‌نفر باجوری‌را بدین وسیله بکشتند، وروز دیگر که جمعه ۵ محرم بود ، این قلعه در حالتی فتح شد که در حدود سه‌هزار کس کشته و بسی هم اسیر شده بودند ، و سر های کشتگان بکابل و بدخشان وبلخ فرستاده‌شد. وهم ازسرهای بریده بربالای‌تپه ئی، کله‌منار(Pillar of Skulls) بساختند .

بابرروز یکشنبه ۱۴ محرم‌حکمرانی باجور رابه یکی‌ازامرای خود خواجه کلان سپرده، و برای‌سرکوبی افغانان یوسفزئی بطرف سوات حرکت کرد. درینوقت در سوات‌سلطان‌ویس‌سواتی حکم‌میراند، ورئیس یوسفزائیان این سر زمین‌شاه منصور پسرملک‌سلیمان‌شاه نامداشت وهم‌سلطان‌علاء‌الدین سواتی‌ازرجال نامدار به بابر اطاعت کردند، وهم‌طاوس‌خان برادرخوردشاه‌منصور بحضوربابررسید، وبدینصورت توانست قبایل یوسفزائی‌را که برسرراه‌هندوستان‌افتاده‌بودند بخود مطیع‌سازد .

(۱) بابر نامه ۱۳۷

چون بابر اهمیت سوق الجیشی سرزمین یوسفزائی را میدانست، خواست با مردم آن روابط قرابت داشته باشد، درین مورد روش سبکتگین پدر سلطان محمود را پیروی نمود (۱) و دختر شاه منصور را که بی بی مبارک نام داشت (۲) ازدواج کرد که درین بارهٔ خود وی گوید:

«روزجمعه ۲۶ محرم در ولایت ماندیش . . . بجهت مصلحت الوس یوسفزئی، دختر او (شاه منصور) طلبیده شده بود، درین منزل خبر رسید، که دختر شاه منصور را با مال یوسف زئی می آرند.» (۳)

بدین صورت بابر یک حصهٔ قبایل یوسفزائی را که در رهگذر هندوستان افتاده اند، و سکندر مقدونی هم ازین راه بهند گذشته بود، بخود نزدیک ساخت و افغانان دیگر را هم با جنگ و زور مطیع گردانید، و تمام این مهمات را تا آخر ماه محرم انجام داد و از راه کوتل امبهیر Ambahir و کاتلنگر و ز پنجشنبه ۱۶ صفر ۹۲۵ھ ۱۷ فروری ۱۵۱۹م متوجه گذر دریای سند «نیلاب» شد وچون از دریای سند بگذشت، بار اول قدم خود را در خاک هند گذاشت و ولایت بهیرهٔ پنجاب را بتصرف خود آورد، که حاکم آن علی خان پسر دولت خان بود. وی پیامی بوسیلهٔ ملا مرشد ایلچی به سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودی افغان پادشاه هندوستان و دولت خان بن تاتارخان یوسف خیل افغان حاکم لاهور فرستاد، و این ولایت که قبلا به ترک (اخلاف تیمور) تعلق داشت طلبیده شد، و بمردم آنجا در مقابل پرداخت چهارصد هزار شاهرخی (تقریباً ۲۰ هزار پوند سترلنگ) امان داد، و روز دوشنبه ۵ ربیع الاول ۹۲۵ھ ۷ مارچ ۱۵۱۹م ولایت بهیره را به هندو بیک

(۱) بقول سیاست نامهٔ نظام الملک و تاریخ گزیده: سبکتگین دختر یکی ازروسای زاول را بزنی گرفته بود، که مادر سلطان محمود باشد، واورا بدین سبب زاولی گفته اند (خجسته درگه محمود زاولی دریاست . .)

(۲) ابوالفضل و اخوند درویزه نام این دختر را بی بی مبارکه نوشته اند (پتهانها ۱۵۹ و یوسفزائی افغان ۳۱۷) که برادرش میر جمال با بابر در فتح هند اشتراک کرد، وی و خواهرش در عصر اکبر در هندوستان مرده اند. (ترجمه بابرنامه ۲ ر ۸۷)

(۳) بابرنامه ۲۳۹

و ولایت چناب را به حسین اکزاک (۱) سپرده وضمنا بر قبیلهٔ گهکر (۲) (بین نیلاب و بهیره تا دامنه های کوهسار کشمیر) بتاخت و قصبهٔ پرهاله را که مرکز حکمرانی تاتار گهکر و هاتی گهکر بود، با خزاین آن بدست آورد و روز یکشنبه ۱۱ ربیع الاول ۳۰ مارچ از بهیره بعزم کابل رهسپار گردید و حکومت میان بهیره و دریای سند را به محمد علی جنگ جنگ سپرد.

بابر از راه پشاور و درهٔ خیبر و گندمک گذشته و روز جمعه غره ربیع الآخر- اول اپریل در ارگ کابل مجلس نشاط و شراب آراست. (۳)

بابر در کابل به عیش و نوش و گردش در منتزهات آن جا مشغول ماند، ولی بعد از یکماه افغانان هندوستان و مردم زمیندار ولایت بهیره فراهم آمدند، و حکمران گماشتهٔ بابر، هندو بیگ را از انجا راندند. وی از راه نیلاب بکابل پیش بابر رسید (۴) و هم ملک شاه منصور یوسفزائی با شش نفر کلانتران آن قبیله از سوات بکابل آمدند، و روز دوشنبه غره جمادی الاخری ۹۲۵ھ ۳۰ مئی ۱۵۱۹م بعد از اخذ خلعت های بابر، واپس رفتند و مالیات اراضی باجور و سوات را شش هزار خروار شالی قبول کردند، که به خزانهٔ بابر بپردازند (۵)

درهمین سال بابر بطرف ولایت گردیز نیز متوجه شد، زیرا افغانان قبیلهٔ ادربان (۶)

(۱) در ترجمه بابر نامه Ikzak و در مطبوع بمبئی انکر الکاست (ص ۱۳۳)

(۲) Gakkar

(۳) بابر نامه ۱۳۷ تا ۱۳۹ (۴) بابر نامه ۱۵۰ (۵) بابر نامه ۱۵۱

(۶) در بابرنامه عبدالرحمن افغانان است (ص ۱۵۲) این قبیلهٔ افغانی بنام ادربان شعبه ئیست از قوم خوگیانی نسل کرران (کرلان) که در متون مربوط خوست پیشهٔ زمینداری داشتند، و به شش طایفه تقسیم میشدند: جاجی خیل - سودی خیل احمد خیل - مدی خیل - گوندی - بنکښ.

عددایشان در قرن ۱۹ بیک هزار مرد میرسید، و در تحت ادارهٔ حکومت کابل بودند (صولت افغانی ۵۰۳)

که درسرحد گردیزبوده اند، بقول خودوی «درمال ومعامله رایج نبودند، وکاروانیان آینده و رونده ازینها متضرر بودند » (۱)

چون مسکن این مردم بر راه تجارتی هندوستان واقع بود وبابر خواست ایشانرا مطیع گرداند بنابراین روزچهارشنبه ۹ ۲ رجب ۹۲۵ ھ ۲۷ جولائی ۱۵۱۹م ازراه کوتل تیره بطرف گردیز پیش رفت ولشکریانش تا کرماش (وادی کورم) بتاختند، و بسا ازافغانان رابکشتند وازسرهای کشتگان کله مناری برپا کرده، روزیکشنبه سوم شعبان ۳۱ جولائی ازراه محمدآغه لوگر بکابل آمد . (۲)

لشکر کشی دوم

لشکر کشی دوم بابر به ماورای خیبر روز پنجشنبه ۱۳ رمضان ۹۲۵ ھ ۸ سپتمبر ۱۵۱۹م بود ، وی گوید که: بجهت رفع ودفع یوسف زئی عزم جزم کرده شد . (۳)

چنین بنظر می آید، که یوسفزائیان علیا درباجور وحدود سوات بوسیلهٔ ازدواج دخترشاه منصور وآمدنش بکابل مطیع شده بودند، ولی یوسفزائیان وقبایل افغانی وادی پشاور در مجاری دریای کابل باو اطاعت نمیکردند، بنابرین درین سفر از راه خیبر به وادی هشنغر حرکت کرد، وی گوید : که موسی خان وکلانتران دلازاك گفتند که در هشنغر الوس بسیار است، غله هم بسیار یافته میشود ، بنابرین عزم شد که افغانان آن نواحی راتاخته قلعهٔ هشنغر باقلعه پرشاور بدست آورد. (۴)

بابر بدین نیت به وادی هشنغر آمد، ولی بقول خودش: چون درمیان غله های افغانان فرو آمده شد، نصف آنچه تعریف کرده بودند بلکه چار یك آنهم غله

---

(۱) بابر نامه ۱۵۲ (۲) بابرنامه ۱۵۴

(۳) بابر نامه ۱۵۸ (۴) بابرنامه ۱۵۵

یافت نشد . (۱)

قلت خوراکه ورسیدن خبرعزیمت سلطان سعیدخان (۲) از کاشغر بطرف بدخشان اورا از پیشرفت به سوی دریای سندباز داشت و هم چون افغانان خدر خیل باو در آویختند، ازآویزش باافغانان هشنغر فسخ عزیمت نمود، واز کنار آب سوات ومجاری دریای کابل برگشت .

بقول فرشته . میرزا محمد سلطان اویس بن منصور بن عمر شیخ راکه از اقاربش بود، باچهار هزار سوار به پنجاب فرستادوخود وی ازراه خیبر و ننگرها ر وگندمك تااواخر شوال ۹۲۵ ھ ۲۰ اکتوبر بکابل رسید . (۳)

طوریکه پیشتر گفتیم . درسال ۹۱۳ ھ ۱۵۰۶ م بابر بفتح قندهار موفق شد، ولی بعد ازچند ماه واپس شاه بیگ ارغونی آنرا گرفت ویقول محمدمعصوم وی به امراو لشکریان خود گفت : «بابر درین مرتبه تشریف آورده رامقند ها ر رادیدند، وسال دیگرلوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت وتا مارا ازینجا بیجا نسازند، آرام نخواهند گرفت .... مارافکر خود باید کرد» (۴)

بدین نهج شاه بیگ برای خود محل آینده حکمرانی رادر آنطرف درهٔ بولان وسند تهیه دید، وطوریکه پیش بینی کرده بود، بابر دراوائل ۹۲۶ ھ ۱۵۲۰م قندها ررابه محاصره کشید، ودر صدد نقب کندن قلعهٔ آن برآمد، ولی در لشکریان او در اول تیرماه مرض تب افتاده وباشاه بیگ مصالحه کردوبالضروره درماه رجب ۹۲۶ ھ جون ۱۵۲۰ م بکابل آمد .(۵)

---

(۱) بابرنامه ۱۵۶ (۲) سلطان سعیدخان بن احمد خان الجه بن یونس خان از امرای کاشغر وماما زادهٔ بابر است که از ۹۲۰ تا ۹۳۹ ھ حکمرانده است (زمباور ۳۷۰) در روضة السلاطین (ص ۲۶) درسلك شعرای ترکی زبان ذکر اوآمده است .

(۳) بابر نامه ۱۵۸ (۴) تاریخ سند ۱۱۰ (۵) تاریخ سند ۱۱۱ تعلیق بیورج بر بابر نامه ۴۳۱

لشکر کشی سوم (۱)

درتعیین تاریخ لشکرکشی سوم فرشته وخافی خان متفق القولند، که اواخر سال ۹۲۶ هـ ۱۵۲۰م باشد. بقول فرشته بابر درراه پنجاب بازقبایل افغانی راکه مانع پیشرفت او بودند تاراج نمود، وچون ازدریای سند گذشت به کسانیکه در بهیره بر خلاف او جنبش کرده وکارداران اورارانده بودند جزای سنگین داد، وبرخی از افغانان واز اینجا کشید وبطرف سیالکوت پیش رفت مردم اینجا بدون مقابله به او اطاعت کردند ونجات یافتند. ولی مردم سیدپور بااومقابل گردیده ودست بسلاح بردند.

بابر قهراً ایشانرا مغلوب وقتل عام نمود، زنان واطفال رااسیر ساخت وتمام اموال مردم را بتاراج برد. (۲)

درینجا بابر شنید: که شاه بیگ ارغونی حکمران قندهار براراضی متصرفه اوتجاوز کرده و خطری به غزنی و کابل متوجه است، بنابرین بزودی بکابل برگشت و چون خان میرزا در بدخشان وفات یافت بابر درسنه ۹۲۷ هـ ۱۵۲۱م فرزند کلان خود، همایون رابه حکمرانی بدخشان فرستاد. و بسوی قندهار حرکت کرد وشاه بیگ رادرانجا محصور داشت، شاه بیگ دران حصارپای فشرد وازشهزاده طهماسپ صفوی که به هدایت امیرخان برخراسان حکم میراند استمداد کرد امیرخان نیزبابر راپترک محاصره قندهار واداشت، ولی وی قبول نکرد، تاکه شاه بیگ ازآمدوشد بابر بتنگ آمده وفرزند شیخ ابو سعید پورانی (هروی) رابغرض مصالحه ومعاهده فرستاد، بابرنیز خواجه محمود وخواجه عبدالعظیم

---

(۱) از ۹۲۶ هـ تا ۹۳۲ هـ حوادث شش ساله زندگانی بابر در بابرنامه نیست. بنابرین شرح لشکر کشی سوم و چهارم بابر دراینجا ازمنابع دیگر مانند اکبرنامهٔ ابوالفضل وتاریخ فرشته ومنتخب اللباب خافی خان وتاریخ سند محمد معصوم وترجمهٔ انگلیسی بابرنامه گرفته شد.

(۲) فرشته ومنتخب اللباب ج اول.

رادرون قلعهٔ قندهار ارسال داشت وبرین قراردادند: که سال آینده قندهار رابه بابر سپارند.

مطابق این معاهده، کلید شهرقندهار بتاریخ ۱۳ شوال ۹۲۸ هـ اول سپتمبر ۱۵۲۲ م بوسیله میرغیاث الدین نبیر خواندمیر (مؤلف حبیب السیر) بدربار بابرفرستاد وشاه بیگ بولایت شال (کویته) ودادر وسیوستان پس نشست، وحکمرانی شهرقندهار ازطرف بابر به پسرش کامران سپرده شد ووسعت قلمرو بابرتادریای هلمند رسید (۱).

لشکر کشی چهارم

بابردرسال ۹۲۹ هـ ۱۵۲۳م درداخل قلمرو خویش به ضبط وربط وتطمیع ساختن افغانان مشغول ماند، درینوقت درهندوستان پنج حکمدار مسلمان ودو حکمدار هندو وجود داشت.

اول ـ امپراتوری لودیان دهلی که ازبهیره و پنجاب تابهار وسعت داشت.

دوم ـ سلطان محمد مظفر درگجرات (پادشاه هفتم خاندان ملوک گجرات بن محمود تولدش ۸۷۳ جلوس ۹۱۷ هـ)

سوم ـ بهمنیان دردکن (اخلاف حسن گانگو ۷۴۸-۹۳۲ هـ ملوک آخرین آن ولی الله در ۹۲۹ هـ وکلیم الله در ۹۳۲ هـ)

چهارم ـ محمود خلجی بن ناصر درمالوه (۹۱۷ تاحدود ۹۳۷ هـ)

پنجم ـ نصرت شاه دربنگال (بن علاء الدین حسین بن سید اشرف ۹۲۵ - ۹۳۹ هـ)

ششم ـ راجه بیجانگر Vijayanagar

هفتم ـ راناسنگا درچیتور Chitor (2)

ازجمله این حکمرانان، اولین برخورد بابربالودیان بود، که قلمرو ایشان تاکنارهای سند میرسید وچون بابر ازاختلاف امرای لودی اطلاع داشت، این فرصت را غنیمت شمرد، ودرسنه ۹۳۰ هـ ۱۵۲۴م ازدریای سند گذشته و برلاهور تاخت،

---

(۱) تاریخ سند ۱۱۱ ـ کتیبه چهل زینهٔ قندهار ـ ترجمه بابرنامه از بیورج ۴۳۲ تاریخ هند ارسکن ار ۳۵۵

(۲) بابرنامه ۱۸۹ کیمبرج هستری آف اندیا ج ۳ ر ۹ زمبا و ر ۲۷۴ ببعد.

هرچند جمعی ازافغانان‌مقتدر پنجاب چون‌بهارخان‌ومبارک خان‌لودی‌ویکمن‌خان لوحانی درشش کروهی‌لاهور بابابر مصاف دادند ،ولی‌اختلاف‌امرای‌مذکوروسیله شکست وضعف ایشان گردید ،وبابرلاهور را گرفته‌وبه‌آتش‌سوزانید وبعدازچندروز دیبال پور را گرفته‌وقتل‌عام‌نمود.ولاهور رابمیر عبدالعزیز وسیالکوت رابه‌خسروکو کلتاش ودیبالپو ررابه باباقشقه مغول و کلانوررا به‌محمدعلی تاجیک سپرد .

بابر درین‌سفر تاحدود سرهند پیش‌رفت ودولت خان‌لود ی‌حکمران لاهو ررا که بعداز بغاوت برسلطان ابراهیم لودی‌درقبایل‌بلوچی پناهند مشده بود،به‌جاگیر خودش درسلطان پورفرستاد وسلطان علاءالدین‌برا در سلطان‌ابراهیم راتحت‌اداره بابا قشقه‌دردیبالپو رجای‌داد .ولی‌بعدازحرکت بابربکابل ورسیدنش‌بدریای‌سند دولت‌خان وپسرش غازی‌خان ،سلطان‌علاءالدین‌وباباقشقه را ازد یبالپور اخراج کرده وپنج هزارافغان رابگرفتن سیالکوت فرستادند ،که میرعبدالعزیز حکمران لاهور آنهار اشکست داد (۹۳۱ ه ۱۵۲۵ م)

بابر بزودی‌خودرا بکابل رسانید ،وعلاءالدین‌نیزدرکابل بدربار آمد ،وچنین فرمان‌گرفت که‌تمام‌سپه‌داران‌هندوستان‌باعلاءالدین درتسخیر دهلی‌همراهی کنند، وبعد ازاو تمام ولایات‌غربی لاهور به‌بابرودهلی به‌علاءالدین تعلق داشته‌باشد. باچنین تعهد علاء الدین ازکابل بهند رفت‌وبالشکر سی‌تاچهل هزاری‌خوددهلی رامحاصره نمود، و لی سلطان ابراهیم بایشان شکست فاحش داد وجمعیت آنهارا متفر ق کرد (۱)

اماخود بابر بعد ازانهزام علاءالدین بهند بطرف‌بلخ متوجه‌گشت(۲)وبزودی خودرا به لشکرکشی آخر ین‌خودبر هند مهیاگردانید .

(۱) بابر نامه ۱۶۷ ترجمه‌بابر نامه ۲ص ۱۵ بحوالهٔ اکبر نامه وخافی‌خان وفر شته .

(۲) بابرنامه ۱۶۶

لشکر کشی پنجم و فتح دهلی

قبل از شرح حرکت پنجم بابر بر هند به مطالعهٔ اوضا ع آنجا باید پرداخت تاروشن گردد که درفتح هند بدست بابر چه عوامل دخیل بوده است؟

در جملهٔ حکمرانان هند لودیان در دهلی‌بصفت‌شاهنشاهان و قویترین عناصر حاکمه هند بوده اند ،لودی‌یک قبیله افغانی ازشعبهٔ بیتنی است (۱) که یک خاندان آن در حدود ۴۰۰ ه ۱۰۰۹ م از نسل شیخ حمید لودی‌از لغمان تاملتان حکمرانی داشتند ومرکز شاهی ایشان در ملتان بود (۲).

بعد از این بسا رجال قبیله لودی درهندوستان‌مصدر کارنامه‌های لشکری و اداری‌بوده اند که‌ازآنجمله‌ملک‌بهلول ولدملک کالادر سر هند بعداز وفات اسلامخان در ۲۵ ذیحجه ۸۵۵ ه دسمبر ۱۴۵۱ م برتخت‌شاهنشاهی هندنشست چون درسنه ۸۹۴ ه ۱۴۸۸ م ازجهان‌رفت‌بعدازوسلطان‌سکندر پسرش(۸۹۴-۹۲۳ ه ۱۴۸۸-۱۵۱۷ م)وبعدازو سلطان‌ابراهیم‌بن سکندر (۹۲۳-۹۳۲ ه ۱۵۱۷-۱۵۲۵ م)بشاهی رسیده اند.

دورهٔ ۷۰ ساله شاهنشاهی لودی در عهد سلطان بهلول وسکند ر عصر آرامش و عدالت وبسط مبانی مدنیت‌بود .زیرا اکثرامرای قبایل‌افغانی مانندلودی ، فرملی لوحانی وغیره باتفاق‌وهمکاری کارمیکردند .امور لشکر داری ومالیات وعد لیه و زراعت تنظیم یافته بود و تمام‌قبایل‌افغانی‌از سمت مغرب به مرکز شاهنشاهی قوت میدادند ولی این وضع بعداز جلوس‌سلطان‌ابراهیم‌لودی برقرار نماندوسلطا ن جلال الدین‌برادر کوچک‌او درجونپوراعلان شاهی‌دادتاکه در آخر بدست‌سلطا ن ابراهیم افتاد وکشته شد.

سلطان ابراهیم لیاقت اداره را کمتر داشت وبر مزاج او استبداد رأی غالب بو د

(۱) مخزن افغانی ۲/۶۰۳

(۲) پته خزانه ۶۸- ۲۰۴ فر شته ۱/ ۷ حیات افغانی ص ۴ خورشید جهان ۶۷ ملیسو ن در تاریخ افغانستان ص ۴

بنابر ین اکثر امرای در بار لودی ازو رنجیدند ، برخی کشته و جمعی فرار ی شد ند
وتزلزلی در بنیاد سلطنت لودی افتاد ، از آنجمله حبس وقتل میان بهوه وزیر پدرش
واعظم همایون بن بایزید عمزاده اش موجب تشویش تمام امراء گردید ودو لت خان
بن تاتار خان لودی حکمران پنجاب که باسه پسر خود دلاور خان وغازی خان و
حاجی خان از ارکان بزرگ شاهنشاهی لودی بودند ، از سلطان ابرا هیم بر گشتند
وامرای بزرگ دیگر هم بهر طرف دست به اغتشاش وبغاوت زدند. (۱).

در این اوضاع که وسیلهٔ سقوط شاهنشاهی لودی گردید اولا استبدادرای وعاقبت
نیندیشی خود سلطان ابراهیم دست داشت که تمام امرای در بارلودی وارا کین
شاهنشاهی را بوسیله قتل وحبس وزجراز خود رنجانید ، دوم کوتاهی اندیشه ونفاق
خود رجال افغانیست که باوحدت واتفاق همدیگر مایهٔ فساد را ازبر کزشا هنشاهی
گم نکر دند وبه بابر توسل جستند که وی خودش مدعی تخت وتاج هندوستان و
رقیب سر سخت خا ندان شاهان لودی بود. (۲)

احمد یا دگار درین مورد مینویسد : .

«اول باعث خرابی سلطنت او کشتن اعظم همایون بود وبیخ سلطنت خودرا
بدست خود بر کند ...... درین اثنا دولت خان لودی که از بیست سال حکومت
پنجاب داشت اورا از لاهور طلبید ، او در آمدن خود اهمال کر د ، وپسرخودرا

(۱) تاریخ شاهی ۷۱ ببعد ، مخزن افغانی ۱/۲۳۵ ببعد ، طبقات اکبری ۱/۳۴۷
فرشته ۱/۳۰۱ ـ الیوت در تاریخ هند ۵/۰۲ مآثر رحیمی ۱/۴۸۷ منتخب التواریخ
۱/۳۳۰ .

(۲) گویند که بابر برای کشف اوضاع هند و مقاصد جهانگیری خو د بـه
تغییر لباس وزی قلندران بدربار سلطان سکندر لودی رفته بود ، چون سلطان
اورا بعداً شناخت بابر از آنجا رفت و سلطان دست حسرت مالیدن گرفت ومی
گفت که وی ما نند مرغ همای بدست افتاده بود ، اما طرفه پدوجست (تاریخ
داؤدی ورق ۶۶ نسخهٔ خطی اندیاآفیس) .

که دلاورخان نام داشته فرستاد ... فرمود تا اورادرحبس خا نه که بعضی امرای
کبار را در دیوارگرفته بودند بردند ... دلاورخان از دهلی گر یخت ودر شش روز
پیش پدر رسید وگفت که اگر حیات خود خواهی ، فکر خود کن.» (۱)

دولت خان از ین وضع سلطان ابراهیم سخت ترسید و پسر خود دلاورخان
را بکابل پیش بابر ارسال داشت و گفت : سلطان ابراهیم از امرای پدر خود
۲۳ نفر را که بنیاد سلطنت و ستون دولت او بودند ، بی جرم بکشت وخاندان
های آنهارا برانداخت و بعضی را در دیوار گرفت و بعضی را به آ تش بسوخت
چو ن امید سلامتی از قهراو ندیدند ، جمیع امرا مرا فرستادند وچشم انتظار
برا ه نهاده اند . (۲)

بدینطور بین سلطان ابراهیم و امرای او هر طرف جنگهای خونین رویداد،
و بابربا آمدن احمدخان سربنی که از طرف دولت خان به کابل آمده واستمداد
میکرد دانست ، که سلطان ابراهیم لودی بدست خود بنیاد شاهنشاهی لودی را
متزلز ل ساخته است ، واین فرصت را از دست نباید داد .

با بر در کابل به تقویهٔ قوای خودپرداخت ، شاهزاده همایون راکه حکمران
بدخشان بود ، باقوای شمالی کشور خود خواست ، وخواجه کلان بیگ را از
غزنی وزابل بالشکر های آن جلب کرد و بقول مؤرخان قوای لشکری او که
عبارت از رزمجویان سمرقند و خراسان و بدخشان تا سیستان بودند (۳) آمادهٔ
پیکار شدند.

روز حرکت بابر از کابل به عزم تسخیر هند ، غرهٔ صفر ۹۳۲ هـ ۱۷ نومبر
۱۵۲۵ م بود ، وی شهزاده کامران پسر خود را به حکمرانی قندهار و کابـل

(۱) تاریخ شاهی ۸۸

(۲) تاریخ شاهی ۸۹

(۳) خود بابر لشکریان خودرا (علاوه بر مغل) افغانان و هزاره و عرب
وبلوچ میدا ند (بابرنامه ۲۰۶)

گذاشت و از راه درهٔ خیبر و پشاور روز شنبه غرهٔ ربیع‌الاول ۱۶ د سمبرازدریای سند گذشت و با سرعت زیاد پیش رفت ،وروز جمعه ۱۳ ربیع‌الا ول ۲۹ دسمبر سیالکوت (شرق دریای چناب) و بعد ازآن قلعهٔ ملوت (Milwat) (مربوط دسترکت هوشیار پور پنجاب) را گرفته ، و تمام اموال و خزاین وجواهر وکتابخانهٔ غازی‌خان پسر دولت خان را ضبط نمود (شنبه ۲۲ ربیع‌الاول ۹۳۲ ه ۶ جنوری ۱۵۲۶ م)

بابر بعد از فتح ملوت ، دولت‌خان و پسران و تمام اسرای افغان رابه کته بیگ (Kitteh Bag) سپرد تا به قلعهٔ ملوت (Malot) بهیره‌اسیر باشند ولی چون به سلطانپور رسیدند دولت خان بمرد (۱) و با بر قلعهٔ ملوت

---

(۱) دولت خان لودی یکی‌از ارکان شاهنشاهی لودیان به چنین ذلت از جهان رفت آنکه به قول بابر (ص ۱۶۸) برولایت پدرش تاتارخان دارای سه ـ کرور دزم (. . . ره۷ پوند) مالیات حکم میراند . وی بابر را به هند دعوت کرده بود و اکنون جزای عمل خود را دید . احمد یاد گار میگوید : چون بابر از کابل روان شد همگی ده‌هزار سوار مغل در رکاب او بودند با اتفاق دولت خان تا رسیدن لاهور خیلی سپاه گرد آمد . چون سلطان ابراهیم از تصرف‌بابر بر پنجاب ومدد دولت خان باو اطلاع یافت به دولت خان نوشت : که تو از نوازش پدر من باین مرتبه رسیدی که‌بیست‌سال حاکم پنجاب بودی ! ایـــن چه کردی که مغل را در ملك موزوثی من آوردی ؟ وستر افغانه بدست خود د و ر کردی ؟ دولت خان در جواب نوشت : آری من پرورده و نواختـــهٔ سلطان سکندرم ، تمام عمر من در دولت‌خواهی او گذشت .آن‌پادشاه مرحوم چقدر بردا شت امرا میکرد ، وبه دلجوئی پیش می آمد ، و به هیچ و جـــه درهلا ك امرا سعی نمیکرد . شما نوجوان باغوای دوسه کوته‌اندیش ، بنیاد سلطنت خود خراب کرد ید ، وچندی بندگان پدر خود را که ستون‌پادشاهی بودند تلف نمودید ، تا اعتماد دیگران از شمابرخا ست.مغل‌رامن نیاوردم✿

به محمدعلی جنگ جنگ سپرد ، و دوصد افغان و دوصد هزاره را به حفاظت آن گماشت . (۱)

بابر بعد ازین قلاع و اراضی بین لاهور وسرهند را بدست آورده وبه تجهیز قوای خود کوشید . و در اوایل رجب ۹۳۲ ه اپریل ۱۵۲۶ م به‌پانی پت رسید . سلطان ابراهیم لودی که تازه از جنگ عالم‌خان (سلطان علاءالدین بن سلطان بهلول) برگشته و اورا در حدود دهلی شکستانده بود ، بقول بابریکصد هزار لشکر و هزا ر فیل به میدان آورد (۲) که اکثر این عساکر اجیر و نوکر میعادی ناراضی بوده‌اند.

لشکریان‌بابر بقول‌ابوالفضل ۱۲ هزار (۳) وبقول‌احمدیادگار ۲۳ هزار بودند (۴) که هفت صد ارابهٔ جنگی‌وتوپ‌وتفنگ‌هم‌داشتند.این ارابه ها تحت قیادت استاد علی قلی و مصطفی رومی بدستور جنگی روم (عثمانیان Ottomans)

✿افعال ناپسندیده شما آورد (تاریخ شاهی ۹۳)

اکنون اگر سلطان ابراهیم لودی به سبب سخافت رای و عا قبت نیندیشی شاهنشاهی لودی را سقوط داده باشد ، امرای افغانی مانند دولت خان وغیره که‌با او اختلاف و پیکار داشته ا ند، نیز از مسئولیت رهائی ندارند ، و در عاقبت جزای خود را بدست بابر دید ند و این‌یکی از علل‌پیروزی بابر بود که درمقابل خو د چنین دولت فرسوده و پاد شاه و رجال عا قبت نیندیشی‌داشت .

(۱) بابر نامه ۱۶۹

(۲) بابر نامه ۱۷۳ ولی این قول بابر مبالغه بنظرمی آید ، بقول احمد یادگار لشکر سلطان ابراهیم پنجاه هزار بادوهزار فیل بود (تاریخ شاهی ۹۵) درمخزن افغانی این عدد یك‌لك سوار وپنج‌هزار فیل است .

(۳) اکبر نامه ۹۷/۱ ، خود بابر ۱۲ هزار کس بشمول نوکر و سوداگر وجاگیر می نویسد (بابرنامه ۱۷۸)

(۴) تاریخ شاهی ۹۵

به‌چرم گاو با هم بسته‌شده‌ودرعقب آن دسته های تفنگ انداز ان قرار داشت و
با بر قوای خودرا بروفق تجربه های جنگی خود وعنعنات لشکر کشی های خانواد
تیموریان آراست .درقلب (قول) خود بابر قرار داشت که بطر ف دست چپ او
خندق‌وشاخه های درختان بود.

میمنه (Right-Division)را همایون به همراهی خواجه کلان و سلطان
محمد دلدا ی ((Duldai)) وهند ویگ‌وولی خازن وپیر قلی‌سیستانی قیادت
میکرد . درمیسره محمد سلطان میر زا ومهدی خواجه‌وعادل سلطان وشاه میـــر
حسین و سلطان جنید برلاس و قتلق قدیم وجان بیگ و محمد بخشی و شاه‌حسین
برگی و مغول غانچی (Ghanchi) بودند.

درطرف راست قلب (Center) چین تیمور سلطان ومحمد ، گوکل‌تاش و شاه
منصور بر لاس ویونس علی درویش محمد ساربان وعبدالله کتابدار قرار داشتند.
ودر طرف چپ قلب خلیفه وخواجه میر میران واحمدی پروانچی وتردی بیگ
وکوچ بیگ ومحب‌علی خلیفه ومرزا بیگ ترخان بودند .
قوای‌پیش روراخسروگوکل‌تاش‌ومحمدعلی‌جنگ‌جنگ قیادت میکردند وعبدالعز یز
میرآخور (Naster-of Horse)قایدقوای‌عقبی‌بودوداراوج‌میمنه Flank of right
ولی‌قزل‌وملک قاسم‌وبابا قشقه با مغولان‌خود گماشته شده ودراوج‌میسره قرا قوزی
وابوالمحمدنیزه‌بازوشیخ علی‌وشیخ جمال‌ومهدی‌وتنگری‌قلی‌مغل‌قرارداشتند.(۱)

جنگ عظیم پا نی پت بدینطور آغاز شد استاد علی قلی ومصطفی توپچی در
استعمال اسلحه ناریه فعالیت کردند از صبح تانصف روز جمعه ۸ رجب ۹۳۲
هجری ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ م جنگ خونین دوام داشت ونیمروز بود که لشکرسلطان
ابراهیم لودی شکست خورد وخودوی هم درین جنگ کشته شد (۲) عدد

۱ـ بابر نامه ۱۷۵

۲ ـ روایت‌جمهو ر چنین‌است اماسؤلف‌تار یخ دا ؤ دی‌عبد ا لله‌گو ید:
که‌من ازیک شخصی ۱۲۰ ساله‌شنیدم که سلطان ابر ا هیم بر اسپ مشکی
تازی سوار بود واز معرکه بر آمد وخو است در مو ضع د هو یانه از دریای
جمنا بگذرد واسپ خود را به دریا انداخت تاکه درآب‌غرق گردید .این منظر
ر اهمین راوی کهنسال‌دیده‌بود تاریخ داو د ی خطی ۹۵

تمام کشتگان این معرکه را درهمان روز ۱۵ یا ۱۶ هزار تخمین کردند ولی‌بعد
ازآن مردم هندوستان گفتند که چهل تا پنجه‌هزا ر بقتل رسیده اند .(۱)

درین معر که بکرما جیت (Bikermajit) راجه کهن‌سال گو الیا ر
(Gwaliar) که به همراهی‌سلطان‌ابراهیم‌میجنگیدنیز کشته شد وازخانوادهٔ
اوکه درآگره بودند جواهر زیادی بد ست همایون آمد که درآن‌جمله الما س
مشهو ر به(کوه‌نور)هم بود که هشت‌مثقال وزن داشت .

بابر رجال معتمد خودرا به ضبط خزاین دهلی گماشت وشهزاده همایون رابـــه
آگره فر ستاد وخود وی در تغلق آباد دهلی فرود آمد ومو لانا محمود وشیخ زین
رابه دهلی ارسال داشت که خطبه را بنام اوبخوا نند (۲) وبدین طور بابــــر
شهنشا ه هند گردید وبه منتهای مقاصد خود رسید (جمعه ۱۵ رجب ۹۳۲ه ۲۷
اپریل ۱۵۲۶ میلادی)۱

از فتح دهلی تا مر گ با بر :

اکنون که بابر رقیب بزر گ خود سلطان ابراهیم لودی راز بین برد ودر
جنگهای دیگر بسا رجال نیرومند آن دوره مانند دولت خان لودی وپسرانش
نیز مقهور شدند درنخستین و هله فتح هند وی دوکار داشت :

اول: تسکین وپاداش امرا وکسانیکه بااو درفتح هند همراهی داشتند واین
کار آ سا نی بود زیراوی تمام خزاین واموال شهنشاهی لودی رادر دهلی و
آگره بدست آورده بود ومیتوانست باادادن بخششهای هنگفت وسوغات این‌مردم
را بخود جلب نماید .وی روز شنبه ۲۹ رجب ۹۳۲ه ۱۱ می ۱۵۲۶ م به
دیدن وبخشیدن خزانه ها درآگره آغاز کرد :بهمایون هفتاد لک به امرأ
شش لک تاده لک ، به کامران ۱۷ لک بمحمدزمان میرزا ۱۵ لک به‌عسکری
میرزا ۱۵ لک به هندال میرزا ۱۵ لک‌دام‌داد، وهم ازجواهرواموال هندی‌سوغات
هابسمرقندو خراسان وکاشغر وعراق ومکه ومدینه فرستاده شدوبه‌هر فرد

۱ - بابرنامه ۱۷۶

۲ - بابر نامه ۱۷۶

ولایت کابل وورسک (مخرج دریای کابل به‌وادی پشاور) یک‌یک‌شاهرخی (۱) انعام داد . (۲) .

در بین سرداران لشکری بابر کسانی نیز بوده‌اند که به سکونت درهندوستان راضی نبودند وبه مجردی که موسم گرما آمد مردم از تاثیر باد سموم مردن گرفتند واکثر امراءوجوانان دل انداختند وحتی خواجه کلان که سر د معتمد و سپه دار بزرگ بابر بود بر دیوار عمارت دهلی این بیت فارسی نوشته بود:

اگر به خیرو سلامت گذار سند کنم سیاه روی شوم گر هوای هند کنم

بابر این گونه امرای شاکی‌راهم‌به فرستادن کابل راضی گردانید وخواجه کلان را به غزنی وگردیز وخواجه میر میران‌رابه‌کابل با اموال وهدایای زیاد فرستاد ودیگران را به این گونه منطق قوی قانع ساخت که:

« تمام امرا را طلبیده کنکاش کرده شد من گفتم: که سلطنت وجهان گیری بی اسباب وآلات دست نمیدهد. پادشاهی وامیری بی نوکر وولایت‌ممکن‌نیست. چند سال سعی ها کرده مشقت ها دیده راه درازی را قطع کرده لشکر ها کشیده خودرا ولشکر را در مخاطره های حرب وقتال بیندازیم بعنایت الهی این مقدار باغی بسیا ر را زیرکرده این چنین ولایت ها ومملکت های‌وسیعی را بگیریم. حالا چه روز آمده است وچه ضرور کرده است ؟ که این چنین‌جان‌ها کنده گرفته ولایت ها را بی جهت پر تافته باز بکابل رفته با بتلای تنگدستی بما نیم. هر کس که‌دو لت‌خواه‌است بعد از این چنین سخنان نگوید. هر کس طا قت نتوا ند آور دوبه‌رفتن‌روآورد از رفتن خو د بر نگرد د. این چنین معقو ل و موجه سخنان‌را خاطر نشان ساخته خواهی نخواهی مردم را از این دغدغه ها گذارنده شد.» (۳)

۱- بقول‌ابوا لفضل هشت لک‌شاهرخی مساوی یک‌کرو ر و۲۸ لک‌دام بود آئین اکبری ۲-۱۶۹ و با ین حساب‌یک‌شاهرخی ۱۸ دام و۴۰ دام یک ر و پیه هندی‌مساوی‌دونیم‌شاهرخی‌وده‌پنس‌وهردام مساوی‌دوآنه‌عصرا نگلیسی بود که هردام۵ ۲جیتل شمرده‌می‌شد .

۲- بابرنامه ۲۰۷

۳ - بابرنامه ۲۰۷

دوم: در دوسه سال اخیر شاهنشاهی سلطان ابرا هیم لودی اکثر امراء وحکمرانان افغانی‌از مرکز سلطنت در حالت بغاوت وسر پیچی بوده‌اند وچون بابر بر دهلی وآگره مسلط شد تصفیه وانقیاد این سرکشان قوی را هم در پیش داشت واین امراء بقول خود بابر عبارت بودنداز:

قاسم سنبلی در ولایت سنبل	Sanbhal
نظام خان در ولایت بیانه	Biyana
حسن خان در ولایت میوات	Mewat
محمد زیتون Zeitun در دولپور	Dhùlpur
تا تار خان سارنگ‌خانی در گوالیار	Gwaliar
حسین خان لوحانی در رابری	Raberi
قطب خان در اتاوه	Etawa
علی خان در کالپی	Kalpi

نصیرخان لوحانی و معروف فرملی و امرای دیگر افغان ، از قنوج تادریای گنگ در تصرف خود داشتند و بهار خان پسر دریاخان را بلقب سلطان محمد به مقام شاهی برداشتند .

مرغوب‌غلام درمهاون (مرکز ناحیهٔ‌مترا Mutttra نزدیک کنار چپ جمنا (۱) بود .

این مردم وقایع عهد تیمور لنگ (جد بابر) را در حافظه داشتند ، که بعد از فتح و یغمای دهلی این مملکت را ترک کرده وبه ماوراءالنهر برگشت . ایشان میدانستند، که سپاهیان و سرداران لشکر بابررا یارای تحمل آب وهوای اقلیم گرم هند نیست . ولی بابر که از مدتها هوای فتح مملکت وسیع‌وپر ثروت هند را داشت ، آگره را مرکز و مقر خود ساخت ، و بتمام مردم ثابت کرد ، که واپس رفتنی نیست،واین کشور وسیع و ثروت عظیم آنرا از دست نمیدهد .

۱-بابرنامه ۲۰۶

زیراسرزمین‌سابقهٔ مملکت او بامحدودیت های اقتصادی آن نمیتوا نست جـاه
طلبی شاهنشاهی اورا کفایت کند خودوی گوید :

((ملکیکه بمن تعلق داشت بدخشان‌وقندهاروکابل وقندزبود امااز ین‌ولایات
نفع‌معتد بهی نبود ، بلکه بعضی ولایت هابه‌تحت نزدیکی غنیم آنجنا ن بو د
که‌مدد های عظیم کردن لازم بود .دیگر جمیع ولایات ماوراًالنهر در تصرف
خوانین وسلاطین اوز بك بود.نزدیك‌بصدهزارلشکر ها ی ایشا نر اتخمین
میکر دند دشمن قدیمی بودند .)) (۱)

بابر درمدت چهار وپنج سال اخیر زندگانی‌خوددرهند تمام عناصر حاکمه و
بقایای افغا نان رااز بین برد ویا مطیع خود گردانید .ودرین مو رد از خشونـت
وخونریزی وگاهی ازعفو وبخشش وتد بیر وتجربهٔ طویل جهانداری ولشکرکشی
خود کار گرفت . مثلاً : هنگامیکه درسنه ۹۳۳ هـ ۱۵۲۶ م بابر بوسیله غذا مسموم
گردید ولی از مرگ نجات یافت، وی این دسیسه رابه مادر سلطان ابرا هیم لودی
نسبت داد واورابه یونس علی وخواجگی اسد سپرد، تانقد وجنس وغلام وکنیـز
وغیره رااز وتحصیل کنند وجزادهند.وی‌پسر سلطان‌ابراهیم رادر ربیع الاو ل
همین سال بکابل پیش شهزاده کامران محبوس فر ستاد (۲) واحمد چاشنی گیر
را پا ر ه پاره نمود وطباخ راز نده‌پوست کشید ویک‌زن متهم رادرته‌پای
فیل انداخت و دیگری‌را هم بگله تفنگ زدند (۳) ولی در فرمان ۲ماه جمادی
الاخر ی۹۳۳ هـ مارچ ۱۵۲۷ میلادی که بلطراف مملکت درباره‌فتوحات‌خودنوشته:
علاءالدین عالم خان ابن سلطان بهلول لودی (عم سلطان ابراهیم لودی) رابه
القاب((سلطنت مآب وخلافت انتساب)) واولاداو را نتیجة السلاطین جلال‌خان

۱-بابرنامه ۱۷۸

۲-بابر نامه ۲۰۳

۳-بابرنامه ۲۰۳

و کمال خان نامیده است (۱)وازین بر می آید که از امرای هند آنکـه
ا طا عت اورا کرده ا ند بدر بارش مقرب بو ده اند .

با بر بدین طور ا کثر رجال قوی هندوستان رابخود نزدیك ساخت وبرای اینکه
اعمال وجنگ های‌خودرا رنگ مذهبی دهد ازآشا میدن شراب توبه کرد و
بقول خودش‌احرام‌جهاد (Holy War) بسته ودراین‌باره‌فرمانی را د ر تمام
مما لک خود نشر داد (۲) درین‌وقت‌را نا سنگا ((Rana Sanga)) حکمران
چیتور (آودای پو ر Udaipur کنونی) که‌رئیس‌تمام راجپوتان‌شمر د
میشد باو جودیکه درکابل بدر بار بابر ایلچی فرستاده‌اظهار مو افقت کرده‌بود،
اکنون برخلاف بابر لشکر آراست و بابر هم باو اعلان‌جهاد داد و همایون را
بمقا بل امرائی که درشرق فراهم آمده وقنوج‌رادرتحت قیادت نصیرخان‌لوحانی
ومعروف فرملی گرفته بودند سوق کرد .

همایون درین لشکر کشی جونپور وغازی پورو‌گوالیار راگرفت ولی راناسنگا
با تفاق چندین نفر ازامرای نیرومند، بربیانه تاخت وسلهدین ازرای سین
Raisen وحسن خان میواتی بایکصد هزار سوار نزدیک‌خانوه Khanua
سی‌و هفت میلی‌غربی آگره بدو پیوستند وبابر رابمشکلات عظیمی افگندند .

با بر با معافی تمغا Stamp-Duty بهمه مسلما نان وتوبه ازشراب واعلان
جهاد وترتیب لشکریان خود ،وبستن ارابه روز شنبه ۱۳ جمادی‌الاخری
۹۳۳ هـ ۱۶ مارچ ۱۵۲۷ م درخانوه مضافات بیانه باقوای متحده را ناسنگا مدت
ده‌ساعت‌جنگ کرد، وایشانراشکست‌داد، خودرا ناگریخت‌وحسن میواتی کشته‌شدو
سلطان محمودلودی بر ادرسلطان‌ابراهیم‌نیز فرار کرد، وبابرتاآخرسال مذکور میوات
والوروواکثر ولایات این طرف گنگ‌رابتصرف آورد، ودرطغرای خود لقب(غازی)

۱- بابرنامه ۲۱۱-۲۱۲

۲-بابرنامه ۲۱۳

را افزود (۱) .

بعد ازختم این غایله یکی ازاسرای راجپوت که میدنی را و Medini-Raw نامداشت درچندیري Chanderi سرحدات مالوه برخلاف با بر لشکر کشی کرد ، اگرچه این حرکت راؤ درسرداران لشکربابر ترس وترددي ایجاد نمود، ولی بابر که سپاهی تجربه کار متینی بود ، ایشانرا دلداري داد، بر قلعهٔ چندیري یورش آورد آنرا روز چهار شنبه ۷ جمادي الاولی ۹۳۴ ه ۲۹ جنوري ۱۵۲۸م بگرفت ، وبعدازان شهزاده همایون را به بدخشان اجازه رفتن داد وخود بطرف لکنهو Lucknow متوجه گشت که بدانجا شیخ بایزیدوبین راو (۲) پیش می آمدند ولی سرداران لشکر بابر ایشانرا شکست داده ،وبطرف بنگال پس نشاندند ،وهر دو کنار دریای گنگ را تصفیه کر دند.

اکنون بابر رقیب دیگری هم داشت که برادر سلطان ابراهیم بنام سلطان محمود لودی در ولایت بهار یکصد هزار افغا ن را فراهم آورده و شیخ با یزید وبین راوهم بدو پیوسته بودند قوای سلطان محمود بمددفتح خا ن سر وانی و شیر خان سور ودیگر افغانان بطرف بنارس Benares پیش آمدند. ولی بابر با مهارتیکه در لشکر کشی وجلب سرداران مقتدر داشت ، در دو مین جنگ بزرگ خود در هند که درملتقای Junction ی گنگ ،وگوگره Gogra روی داد قوای سلطان محمودلودی را بشکست (پنجشنبه اوایل رمضان ۹۳۵ - ۶ می ۱۵۲۹ م) وقلمرو تصرف وی تا بنگال توسیع یافت.

بابر بعد از تسخیر ولایات شمالی هند از دریای سند تا بنگال در آگره قرار گرفت وهمایون هم بعد از یکسال از بدخشان بهند آمد وبه جا گیر خوددرسنبهل Sanbhal فرستاده شد. ولی بعد از ۶ ماه به تب شدیدی مصاب گردید

۱- بابرنامه ص ۲۱

۲- در کمبریج هستری ص ۱۷ وترجمهٔ انگلیسی بابر ۲ - ۳۲۸ بیبن Biban ودربابرنامه مطبوع بمبئی بین وبین راواست.

وچون اطباء از علاج او مایوس شدند ، ولی مشهور عصر میر ابو بقا گفت: «باید همایون گرانبهاترین چیز خود را در راه خداصدقه کند ، واز اوتعالی صحت خود را بخواهد». بابر گفت: پر ارزش ترین چیزی که همایون دارد منم. و بنا بریـــن خودرا برای او قربانی میکنم خالق تعالی این صدقه را قبول فرمایاد !»(۱)

بعدازین بابر مریض شدوبربستر مرگ همایون را ولیعهد خود نموداگرچه وزیر اعظم نظام الدین علی میرخلیفه خواست که مهدی خواجه باجه بابر (Brother-in-Law) را به تخت شاهی بر دارد ،ولی بسبب نخوت مهدی خواجه ازین فکرباز گشت وحینیکه بابر در چها ر با غ کنار جمنا در آگره بتاریخ ۶ جمادی الاولی (۲) ۹۳۷ه ۲۶ دسمبر ۱۵۳۰م بعمر ۵۰ سالگی در سال سیو هشتم سلطنت از جها ن رفت . پسرش ناصر الدین محمد همایون بر تخت شاهی هندو ستان نشست (۹ جمادی الاولی ۲۹ دسمبر).

۱- اکبر نامه ۲۷۶

۲- در تاریخ شاهی ۱۲۹ روز جمعه بتاریخ چهارم ۹۳۷ ه و در طبقات اکبری ۲ ر ۳۶ پنجم جمادی الاولی ۹۳۷ ه و در همایون نامه و تاریخ فرشته ۱ ر ۳۹۳ روز دو شنبه ۵ جمادی الاولی ۹۳۷ ه در اکبر نامه ۱ ر ۱۱۸ ششم جمادی الاولی ۹۳۷ ه است .

بخش دوم

شخصیت علمی و ادبی بابر

شخصیت جنگی وپیروز مندبابر دروقایع زندگانی او از شاهی اندجان تا شاهنشاهی هندآشکار است.ولی وی جنبهٔ علمی وادبی هم داشت و درعین زمان یک نفر نویسنده وشاعر ومولف هم بود که مادر سطور آینده تالیفات اورا تاجاییکه معلوم است معرفی میکنیم:

قبل از همه نظر یک شخص معاصر وخاله زادهٔ او میرزا حیدر دوغلات حکمران کاشغر وکشمیر را در بارهٔ شخصیت بابر می آوریم که او را بالفاظ مختصر چنین می ستاید:

«پادشاهی بود بانواع فضایل آراسته بخصایل حمیده پیراسته .ازین همه خصلت،شجاعت ومروت او غالب بود. در شعر ترکی بعد از میر علی شیر کس مقدار او نگفته. دیوانی دارد ترکی در غایت عذوبت ومبین نام نظمی ساخته در فقه بغایت رسالهٔ مفید است ومقبول خلایق. وعروض ترکی نوشته که پیش ازوی کسی عروض ترکی را بآن لطافت ننوشته ورسالهٔ والدیه حضرت ایشان (مراد خواجه عبیدالله احرار است) نظم کرده وقایعی که نام تاریخ تزک (دارد) در غایت سلاست وروانی وعبارت پاکیزه منقح قریب الفهم... وموسیقی وغیره.

بفضایل او پیش ازوی در دودمان او غالباً کس نگذشته است وواقعات غریبه وجنگهای عجیبه دست داده که بتحقیق ازابنای او کس را دست نداده ...» (۱)

---

(۱) این سطوررا بناغلی یعقوب واحدی جوزجانی از نسخهٔ خطی تاریخ رشیدی نمبر B۶۴۸. مؤسسهٔ شرق شناسی اکادیمی علوم لینن گراد (ورق ۹۶ب) نقل کرده است ، که ازو تشکر میکنم .

در بارهٔ شخصیت بابر وصفات او نظر مؤرخ در بار اکبر ابو الفضل علامی نیزخواندنی است ،که در شناسایی او باما کمک میکند ،وی اصول شخصیت او را در هشت سخن می گنجاند که اصول جهانبانی او بود :

(۱) بخت بلند (که ظاهراً نتیجهٔ صفات دیگر او باشد)

(۲) همت ارجمند

(۳) قدرت کشور کشایی

(۴) ملک داری (استعداد ادارهٔ و مملکت داری)

(۵) کوشش در معموری بلاد .

(۶) صرف همت برفاهیت عباد (تظاهر بدین صفت جز وسیاست مداری آنوقت بود)

(۷) خوش دل ساختن سپاهی .

(۸) ضبط ایشان از تباهی .(۱)

در تحلیل شخصیت ادبی بابر قوهٔ خطابه ونطاقی او نیز درخور یاد آوری است ، واو در مجامع ومعارك برای تهییج وتنبیه یاران ورجال خودگاهی سخنانی میگفت که مؤثر واقع میگشت .

در جنگ باراناسانکا بعد از فتح دهلی بین لشکریان ویاران بابر وهن وتزلزلی پدید آمد ، زیرا لشکریان بابر بهر طرف برای فتح بلاد رفته بودند ، ورانا هم بفاصله دوسه کروهی قرارگاه بابر رسیده بود . وی امرای دربار واهل اعتبار وحتی آحادالناس را به کنگاش خواست . رای اکثر مردم بران رفت که بابر باسپاه خود به پنجاب عقب نشیند ولی بابر بعد از شنیدن سخنان هرکس تأمل نموده وچنین تقریر کرد :

« پادشاهان اسلام که دراطرف و اکناف عالم اندچه گویند ؟ و مارا به چه زبان یاد کنند ؟ قطع نظر ازگفت گوی وطن وملامت اهل دنیا ،

---

(۱) اکبرنامه ۱۳۶/۱

فردا در عرصهٔ قیامت ، بهشفیع روز محشر ، چه عذر توانم گفت ؟ که اینچنین مملکتی از دست پادشاه اسلام جدا کرده ،وخلق کثیر یرا که شریک ملت ما بودند بقتل رسانیده ،خود را صاحب تعهد ولایت ساخته باشم ، وامروز از پیش اینچنین کافری غزا ناکرده ،اقل مرتبه عذر شرعی بدست نیاورده ، راه بازگشت بجویم ، تاازدست این کفار برخلق این دیار چه رسد ؟

هیهات ! وقت آنست که‌دل بر شهادت باید نهاد وندای الجهاد در داد :

چو جان آخر از تن‌ضرورت رود — همان به‌که باری بعزت رود
سرانجام گیتی همین است و بس — که نامی‌به‌نیکی‌بماندزپس»(۱)

این‌سخنرانی جدی و هیجان انگیزبابر اثر کردوبقول‌نظام‌الدین‌احمدهروی « از تأثیر اینحرف جانسوز ، آتش در نهاد همه افتاد ، همه زبان به سمعنا و اطعنا کشوده ، گفتند : ای‌قبلهٔ مراد ! هرچه فرمایی ! فرمان ترا مطیع و منقادیم . » (۲)

---

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۵
(۲) طبقات اکبری ۲ ر ۲۶

تالیفات

(۱) بابرنامه

این کتاب که بنام های تزک بابری یاواقعات بابری (۱) نیز خوانده شده، نموداربسیار خوبیست از شخصیت بزرگ‌بابرکه‌جامع‌ذوق ادبی و نکته رسی ونقادی وراستگویی‌اوست واصلا بزبان ترکی چغتائی لهجهٔ شرقی (زبان ازبکی) نوشته شده که نثر روان وشیرین ومطابق معاییر ادبی زبان ازبکی دارد وبه تصدیق گویندگان این لهجه شرقی زبان آن نسبت به نثر امیرعلی شیر نوائی (ادیب پیشقدم او) از قید تقلید نثر نگاری السنهٔ دیگر مانند فارسی و عربی آزاد است وبطرز ادا وجمله بندی وقواعدزبان ازبکی نزدیکتر است و گویندگان‌این‌زبان‌آنرابه‌سهولت‌خوانده‌میتوانندوازشستگی‌عبارات‌ومتانت‌آن‌حظ‌می‌برند. بابربحیث‌نثرنگاروشاعراین‌زبان‌درآسیای‌میانه‌مبتکر ونویسندهٔ‌چیره‌دستی‌است که‌در بابر نامه دیدنیها وکردار های خود را از نیک وبد همه باصداقت ونقادی نوشته است. وی‌نگاه نکته رس دقیق دارد وگاهی اوضاع اجتماعی وکردارهای خود ودیگران را نقادی مینماید .

ازاوضاع جغرافی، آب وهوا، محصولات‌زراعتی،نباتات،حیوانات ، راهها و حصار های جنگی واخلاق مردم وطرز زندگانی واوضاع علمی وادبی وحتی افکار ونظر های رجال معاصر و خاندانهای مقتدر هر محیطی‌که دران بیاید با دقت‌وبصیرت‌خودراواقف می‌سازد و آن را طوریکه دیده ویا شنیده است عینا می‌نگارد، از سن ۱۲ سالگی سال ۸۹۹ ه‍ ۱۴۹۳م که در فرغانه پادشاه شده تاوقایع ودیدنیهای ۹۳۶ه‍ ۱۵۲۹م که اواخر عمر اوست درین کتاب با شرح دقیق ودلچسپی آمده است. (۲)

---

(۱) منتخب‌التواریخ بدایونی ۱ر۳۴۳ خود بابر : حالات وواقعات .
(۲) درنسخه های فارسی وازبکی بابرنامه وقایع برخی از سالها نیست و درین باره در آخر این مبحث شرحی خواهیم داد .

این سپاهی دلاور وفاتح ومؤسس سلطنت سه صدسالهٔ مغولیهٔ هند هما نطوریکه به قواعد لشکر کشی وفنون جنگی وقت آگاه استواکثر میدانهای خونین جنگها را در آسیای میانه وافغانستان وهندفتح کرده به رموز زندگانی در باری وبزمی وروحیات وادب واسرار کلتور هم آشنا ست. به عمق جریان کلتور اسلامی - آسیای میانه که از عناصر مدنیت تورانی و ا سلا می و خرا سا نی قد یم تشکیل شد ه بو د فرو رفته و در عین دارائی صفات جنگی شاعر ومو لف هم هست وکتاب بابر نامه ودیگر تا لیفات او نمودار همین صفات اوست.

بابر نامه را اهل نظر ومؤر خان قدیم وجدید به نیکی ستوده‌اند.ابوالفضل عالم ونویسندهٔ در بار تیموریان هند مینویسد:

«واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح وبلیغ نوشته اند. دستور العملیست بجهت فر مانروایان عالم وقانونیست در آموختن اندیشه های درست وفکر ها ی صحیح برای تجربت پذیران ود انش آمو ز ان روز گار . (۱)

هنری الیوت(H.M. Elliot) گوید :

« بابرنامه از بهترین وراست ترین کتب شرح حال خودنگار Autobiography است وبهیچ صورت از کتاب لشکر کشی گزینوفون (۲) Expedition of Xenophon

(۱) اکبر نامه ۱۱۸/۱

(۲)گزینو فون مؤرخ وقاید آتینی است (۳۵۹-۴۴۴ق،م) که ازشاگردان سقرا ط Socrate s بود ازآثار او Anabasis ولشکر کشی اوست که درآن لشکر کشی خودرا با ده هزا ر لشکراز فرات تا بحیرهٔ اسود نوشته‌است.

کمتر نیست . این کتاب تنها از جهت ضبط وقایع تاریخی ا همیت ندا رد ، بلکه در آن معلوماتی فراهم آمد ه که ازآن شخصیت نابغ با بر وعمق نظر او آشکار است ، جهانگردان کنونی اعتراف دارند ، که معلومات بابر در بارهٔ کابل و فرغانه واراضی شمال هندوکش چقدر واقعی،و مفصل است که امروز هم در خور خواندن باشد ، و نمیتوان بران چیزی را اضافه کرد.تصو یریکه وی ازهندوستان میکشد ، نیز در خور توجه فراوان است . وی بحیثیك فاتح در سنه ۱۵۲۵ م بدین سرزمین پانهاد ، وهرچیزیکه درآنجا دید ویافت ، آنرا در ۲۰ صفحه نوشت ، وعلاوه بر حدود اربعه از نفوس وآبادی وذرایع تولید و گلها ودرختان و پرندگان و چارپایان وحیوانات آبی و عادات و خصوصیات آنجا معلومات کافی داد ، که ا مروز هم ازان استفاده توان کرد . وی علاوه بر مشاهدات خود مسموعا ت را هم بخوبی تحلیل میکند ، و برای انکشاف آن نظر و مشورهٔ خودرا می نویسد .» (۲)

ولیم ارسکن W. Erskine دربارهٔ این کتاب می نویسد :

«بابر نامه کتاب دلچسپ عجیبی است که درآن جزویات زندگی این فرمانروای تاتاری را می بینیم ، آراء ونظریات او به کلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد . هرچیز را باروشنی و صداقت بیان میکند . طرز تحریر او ساده وشگفته و دلاویز و نگاه او عمیق است ، چهرهٔ حقیقی و اطوار و افعال معاصران خودرا بخوبی تصویر می شد ، و بنابرین در تألیفات تاریخی آسیابی نظیر است .» (۳)

ایس - ایم - ادوردس S.M. Edwards نیز بابر نامه را نظیر

(۱) Caesar Caius julius از جنرالهای معروف رومن است (۱۰۰-۴۴ق م) که بعدطی ازمراتب بزرگ لشکری وفتوحا ت افریقا در سنه ۴۴ق م تاج شاهی هم باو تقدیم شد، ولی جمعیت ارستو کراتان اورا درهمین سال بکشتند.

(۲) The History of India 4/220

(۳) Life of Bábur. by W. Erskine 533

اعترافات سنت آوگستاین (۱) ST. Augustine وروسو (۲) Rousseou
قرار میدهد ، و آنرا هم پلهٔ خاطرات Memoirs گبن (۳) ونیوتن (۴)
میشمارد . وی صداقت لهجه‌وسبک تحریرسادهٔ این کتاب‌راستوده‌ودرتصویر
مطالب مانند شرح احوال واوضاع وسیرت شهزادگان هرات و امرای دربار پدر
خو د وغیره آنرا نمونهٔ بسیار دلچسپ ودقیق سیرت نویسی میداند ، که با الفاظ
مختصر چهرهٔ حقیقی و خلق و خوی مردم را وانموده است (۵) .

الفنستون هم بابر نامه را یکی از آثار برجسته میداند ، که مظهر احساس
وعاطفه و محبت و انس نویسنده آنست . زیرا بابر درز ندگانی خود نشیب‌وفراز
زیادی دید ، ایام عسرت و زحمت را گذرانید و خودرابه شان و شوکت تخت
شاهی رسانید . مگر ذوق طبیعی خودرا در هر حال از دست نداد . د رشکوه‌دربار

(۱) ازسکنه Hippo است (۳۵۴-۴۳۰م) که‌در افریقا ازپدرکافر ومادر
نصرانی زاد، وبعد ازان‌به‌روم‌رفت‌وتحت‌تربیه ST. Ambrose مردی مذ هبی
بارآمد ،وکتب زیادی در عقائد تالیف کرد .وی بزرگترین مرد رو حانی و
فیلسوف مسیحی ومؤلف کتاب اعترافات Confessions است که‌شهرت جها نی
دارد،وترجمه انگلیسی‌آنرا J. Gibb و W. Montgomery درسنه ۱۸۹۹ م‌نشر
کرده اند، وکتب زیادی‌درشرح وتحلیل‌آن تالیف شده‌است (برتانیکاجلددوم)

(۲) jean jacques Rousseau ژان ژاك‌روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸م) از
شخصیت های‌بزرگ فکری‌اروپادرقرن ۱۸ که‌اعترافات‌وکتاب Contract Social
او مشهوراست ویکی ازدانشمندانیست که‌فکر اودر بوجود آوردن انقلاب کبیر
فرانسه‌مؤثر بود.

(۳) Edward Gibon مورخ معروف ونویسنده انحطاط‌وسقوط‌شاهنشاهی‌روما
The decline and fall of theRoman Empire (۱۷۳۷-۱۷۹۴م)

(۴) Sir Isaac Newton (۱۶۴۲-۱۷۲۷م) عالم بزر گ ریاضیات و فلسفه.

(۵) Babur: Diarist and Desspot. Chep 4

شاهی خود رفقای ایام طفولت را فراموش نکرد ، و بیاد ایشان گاهی اشکباری
نیز نمود . و خاطرات پرلطف آن ایام را در گزارشات ایام زندگانی خود گنجانید.
باوجودیکه از محضر ما در وخانوادهٔ خود دور بود از ایشان بصورتی تذکار کرد
که‌گویاباو یکجا نشسته اند . (۱)

اکنون ما این کتاب مفید را که یادگار شخصیت دقیق ونکته‌رس بابر است
از نظر موضوع چنین طبقه بندی میکنیم :

۱ - برای ماوراء النهر و خراسان وافغانستان و هندوستان بهترین کتاب
منبع معلومات جغر افیست . و آنرا در جغرافیای تاریخی مورد اعتماد تـوان
شمرد . زیرا بابر اکثر مشاهدات خودرا در این سرزمین ها نوشته است . مثلاً
برخی از نامهای جغرافی در طول تاریخ مد وجزری دارند که از آن جمله در
عصراو حدود خراسان چنین بود : در شرق بلخ ، در غرب بسطام ودامغـان ،
در شمال خوارزم ، در جنوب سیستان تاقندهار (۲) .

همچنین شرح احوال جغرافی فرغانه وکابل و هند و هرات و راههـــای
افغانستان‌بر هند بهترین منبع معلومات جغرافی این ممالك در قرن شانزدهم
است .

۲ - اوضاع سیاسی ممالك مذکور وروابط سلمی و جنگی و خانوادگـــی
فیودالان تیموری را روشن میسازد .

۳ - احوال واوضاع وسیرت و خلق وخوی شاهزادگان و زنان و امرای‌دربـار
های تیموریان دراین کتاب دیده میشود .قواعد جنگی ودربار داری ، محافل
عیش و نوش ، وابنیه و باغها و حتی مشاغل خصوصی مانند کبوتر بازی‌وشراب
خوری و روابط زناشویی ایشان بوضاحت بیان میشود . مثلاً در بارهٔ اولین زنیکه
سلطان حسین میرزا بایقرا پاد شاه تیموری هرات گرفته بود گوید : «بیگه سلطان

(1) Mountstuart Elpinstone: History of India 2/117-1874

(۲) بابرنامه ۱۰۵

بیگم دختر سنجر میرزای مروی بود ، بدیع الزمان میرزااز ین زائیده شده بود .

بسیار کج خلق بود ، سلطان حسین میرزارا بسیار میرنجانید ، ازکج خلقی او میرزا به تنگ آمده گذاشت و خلاص شد . چه کند حق بجانب میرزا بود ... الله تعالی هیچ مسلمان درین بلانیندازد، وزن بدخوی وکج خلق الهی در عالم نماند .» (۱)

۴ - بابر در اوضاع عصر وا خلاق مردم و رجال عهد خود نظر نقادی هم دارد ، دربارهٔ امیرعلی شیرنوایی و نازک مزاجی اوکه به غرور منجر شده بودوهم در سستی برخی اشعار و خطا های عر وضی که درمیزان الاوزان کرده ، اشاره های انتقادی لطیفی دارد و گوید : در فارسی فا نی تخلص کرد ، و بعضی ابیات او بد نیست ولی اکثر سست وفروداند (۲) .

دربارهٔ خود سلطان حسین میرزا و فسق وفجور و نتایج اعمالش چنین انتقاد مینماید :

« مثل سلطان حسین میرزا پادشاه کلان ومثل هری شهر اسلام، این عجب است که ازین چهارده پسرش سه کس آنهاو لدالزنا بودند. فسق و فجوردرخودش وپسرانش وایل والوس اوشایع بود. ازشامت همین هابود که ازین طور خانواده کلان درهفت هشت سال غیرازیک محمد زمان میرزا دیگر اثرو علامت نماند.»

(۳) بابر درجمله رجال مشهور عصر ، اعمال شیبانی خان رابعد ازفتح هرات (۹۱۳ هـ ۱۵۰۷م) بانظر ناقدانه می بیند ، وازینکه برعرض وناموس مردم تجاوز ها کرد ، وبه قاضی اختیار ومیر یوسف ملایان مشهور خراسان بد گفت، وخانزاده بیگم حرم مظفر حسین ر ا پیش از بر آ مد نعدت بز: نی گر فت و د ر خط ملا سلطا ن علی و تصا و یر بهز اد مصور اصلاحاتی وارد

(۱) بابر نامه ۱۰۷

(۲) بابرنامه ۱۰۹

(۳) بابرنامه ۱۰۸

کرد، وشعربی مزه میگفت وبرمنبر میخواند ، اوراملامت قرار میدهد که بجهت پنجروزه دنیای گزران اینهمه نام بد گذاشت (۱) .

بابر درنوشتن یاد داشت های خود اراده داشت که همواره راست بگوید وراست بنویسد ودراین باره خودش چنین گوید :

« آنچنان الزام نموده شد، که راستی هرسخنی رانوشته شود ، وبیانی واقع هرکاری راتحریر نموده آید. لا جرم ازپدر وبرادر زادهگان هر نیکی دیدی که شایع بود تقریر کرد م ، واز خویش وبیگانه هر عیبی وهنر که بیان واقع بود تحریر نمودم . » (۲)

۵ - بابر نامه درشناسایی احوال علماو شاعران وهنرمندان عصر نیز مرجع خوبی شده میتواند، ونظر خاص اودرتشریح صفات وعیوب ادبا وعلما وهنر مندان ، لطیف ودقیق وخواندنی است.مثلاً شخصیت یکی از رجال معروف دربار هرات خواجه عبدالله مروارید را چنین نقادي مینماید :

« دیگر خواجه عبدالله مروراید : اول صدر بود، آخر مقرب ومیر شده بود ، پر فضایل کسی بود ، قانون رامثل او کسی ننواخته درقانون گرفت کردن اختراع اوست . خطوط راخوب می نوشته ، فاسق وبی باک بود از شامت فسق بمرض آبله گرفتار شده ازدست وپاي خود مانده چند سال عذابها ومشقت های گونا گون کشیده ، بهمان بلیه از عالم نقل کرد .» (۳)

این شخص عالم وخطاط وموسیقی نوازو شاعر وفقیه ومنشی زبردستی بود، که ما فضایل اورااززوی منابع دیگرهم میدانیم ، ولی عیوب اورا بابر با نظر نقادخود درک کرده ونوشته است .

یك امیر معروف دربار هرات شیخم بیگ است که از اهل اداره و علم وادب بود،

(۱) بابر نامه ۱۳۰

(۲) بابرنامه ۱۲۷

(۳) بابرنامه ۱۱۱

ویقول امیر علی شیر « اخلاق حمیده ومعاش پسندیده » داشت و بمناصب رفیع ومراتب اعلی مشرف بود، واشعار خوبی داشت . ولیلی ومجنون رانظم کرده بود (۱)ولی بابر اورا بنظر ناقدانه ادبی خود چنین می ستاید :

«دیگر شیخم بیگ بود چون سهیلی تخلص می کرده شیخم سهیلی میگفته اند یک طور شعری میگفتند ، الفاظ ومعا نی ترسانند ه ، وبحور درج میکرده ،از جملهٔ ابیات اویکی اینست :

شب غم گرد باد آهم زجاسی برد گردون را

فرو برد اژدهای سیل اشکم ربع مسکون را

مشهور است که نوبتی این بیت رادر خدمت مو لانا عبدالرحمن جامی خوانده است. مولانافرموده است «که شما شعر میگوئید یاآدم می ترسا نید » (۲)

بابر درپدیده های هنری عصر خود نیز نظري نقاد دارد ، وحتی برآثار بهزاد انگشت انتقاد میگذارد وی گوید : «استاد بهزاد وشاه مظفر در تصویر بسعی وا هتمام علی شیر بیگ ، این مقدار معروف ومشهور شدند ... ازمصوران بهزاد بود ، کار مصوري رابسیار نازک کرد،اماچهره آرائی بی ریش را بد می کشا د، غبغب اورابسیار کلان میکشید، آدم،ریش داررا خوب چهره کشائـــی میکرد» (۳)

---

(۱) مجالس النفا یس ۵۶

(۲) بابر نامه ۱۱۰

(۳) بابر نامه ۲۱۵

نواقص بابر نامه و ترجمه های آن

تمام نسخه های خطی بابر نامه درترکی وپارسی مکمل نیست ،ودرذکروقایع مسلسل سالهای زندگانی اوخلا ها یی دارد که عبارتست از:

۱- وقایع یکسا له آزآخر ۹۰۸ تاآخر ۹۰۹ -۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ م

۲ - وقایع یازده ساله از آغاز ۹۱۴ تاآغاز ۹۲۵ ه ۱۵۰۸ - ۱۵۱۹ م

۳ - وقایع شش سال از آغاز ۹۲۶ تا آغاز ۹۳۲ ه ۱۵۲۰ - ۱۵۲۶ م

۴- وقایع شش ماهه سال ۹۳۴ ه اپریل تا ستمبر ۱۵۲۸ م

۵- وقایع یکساله از آغاز ۹۳۶ تا ۹۳۷ ه ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ م

اگر چه ابوالفضل گوید : که بابر واقعات خود را ازابتدای سلطنت تا حال ارتحال نوشته بود (۱)ولی هیچ یک نسخه خطی ترکی یا فارسی که کاملتر باشد تا کنون دیده نشده است . نسخه حیدرآباد دکن که خانم انتی بیورج Mrs. Annette Beueridge از روی آن ترجمه نموده، نیز همین نوا قص دارد .

ثابت نیست که خود بابر وقایع این سالها را ننوشته ویا اینکه ضا یع شده باشد .

ولی ظاهراً یک نسخه مکمل تر بابرنا مه پیش خاله زا دهٔ او میرزا حیدر دوغلت مولف « تاریخ رشیدی » موجود بوده است (۲).

ترجمانان اروپائی بابرنامه کوشیده اند که این خلا ها ی کتا ب را بصورت ضمایم از منابع دیگر پرسازند ، ولی با اسلوب بیان روشن ودقیق وناقدانهٔ بابر سا زگاری ندارد .

چون درتمام نسخ ترکی ودری بابر نامه که تا کنون بدست آمده این خلاها موجود است ، بنابرین چنین گمان برده میشود که خودبابر آنرا ننوشته با شد

---

(۱) اکبرنامه ۱ر۱۱۸

(۲) کیمبرج هستری ۴ر۲۰

واین نقص وخلا کار کاتبان یادراثر وقایع دیگر نیست (۱) . وآنچه از طرف بابر یاد داشت شده بود ، د ر تمام نسخ خطی آمده است .

نسخ خطی ترکی بابر نامه در کتابخانه های شرق وغرب‌متعدد داند، ویکی از آ نها نسخه‌خطی ۳٦. دیوان امور خارجه روسیه Russian Foreign Office بود که در سنه ۱۷۳۷ دکتور کهر Kehr آنرا ازیک نسخه ناشناس نقل کرده بود . وایلمنسکی Ilminski ازروی آن نسخه طبع قا زان ۱۸۵۷ م را ترتیب کرد ، ولی این نسخه چون قدیم نیست ، اهمیتی بسزا ندا رد .

نسخه دیگر را مستر الفنستون Elphinston د رپشاور درسال ۱۸۰۹ خریده بود ، ودرکتابخانه ایدنبره Edinburgh موجوداست‌وتاریخ تحریر آن بین۱۵۳۳ تا۱۰۹۳ ماست . اگرچه ناسکمل است ، ولی اهمیتی بسزا دا رد و مدار کار ارسکن بوده‌است .

نسخهٔ سوم : در کتابخانهٔ سالار جنگ حیدر آباد دکن بو د ، که مکمل تر وخوبترین نسخه‌هاست . و درحدود ۱۷۰۰ م نوشته شده باشد .

از بابر نامه سه ترجمه بفارسی شده است :

۱ - ترجمهٔ فارسی عبدالرحیم‌خان خانان بن بیرم‌خان که د ر سنه ۹۹۸ ه ۱۵۹۰ م (۲) تمام متن ترکی را بامر اکبر ترجمه کرده و نسخه ها ی متعد د خطی آن در کتابخانه های عمومی و شخصی شرق و غرب موجود است ، کـه

---

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه - مقدمه

(۲) درمقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه (ص۱۱)وتکملهٔ‌ریو (ص ۷۵) وادبیات‌فارسی ستوری (۱ر۵۳۳) وادبیات فارسی‌اته (ص۲۹۰) همین تاریخ آمده است ، ولی در اکبرنامه (۱ر۳۷۷) گوید : که درسال باز گشت اکبر ازگلگشت کابل وکشمیر (۳۳سنه الهی) ترجمه شد , واین سال‌مطابق با ۹۹۷ ه باشد(؟).

برخی ازان مصورهم میباشند . مانند نسخهٔ (Or. 3714) موزهٔ برطانیه که در عهد اکبر مصور شده ، ولی متن صحیحی نیست . د رسنه ۱۳۰۸ ق ۱۸۹۰ م در بمبئی نسخهٔ بسیار مغلوط و ناقصی را از ین ترجمهٔ فارسی طبع کرده‌اند ، که بهیچ صورت قابل اعتمادنیست .

۲ -شیخ ز ین‌الدین خوافی متخلص به وفائی (متوفا ۹۴۰ ه ۱۵۳۳ م در آگره) که صدر عصر بابر و منشی اوبود ، برخی از حصص بابرنامه را به فارسی ترجمه کرده ، که بزندگانی بابر در هند تعلق داشت و اکنون در چند جز و خطی در کتابخانه های انگلستان مو جود است .

۳ - ترجمهٔ فارسی میرزا پاینده حسن غزنوی که درسنه ۹۹۴ ه ۱۵۸٦ م (۱) بامر بهروز خان حاکم جوناگره (Juna Garh) آغاز یافته و تا وقایع شش سال نخستین و آغاز سال هفتمین حکمرانی بابررسیده است وبعد ازاو محمد قلی حصاری مغل آنرا تا آخر وقایع ۹۳۵ ه ترجمه نمود.

نسخه های خطی این هردو در کتابخانه های لندن - پاریس موجودولی طبع نشده است .

ترجمه‌های بابرنامه

---

۱ - ترجمهٔ انگلیسی از متن فارسی خان خانان بنام:

Memoirs of Zahir-ed-din Babur

بوسیلهٔ لیدن J. Leyden وارسکن W. Erskine طبع اول‌درلندن۱۸۲٦م طبع دوم درلندن ۱۸۴۴ م .طبع‌سوم‌باحواشی سر لو کاس کنگ (Sir-Lucas King) در اکسفورد۱۹۲۱ م در د و جلد باتعلیقات‌و ضمایم‌وفهارس .

تلخیص های این ترجمه

الف : زندگانی بابر از کالدی کوت طبع لندن ۱۸۴۴ م M. caldecott

ب : زندگانی بابر ازتالبوت طبع لندن ۱۹۰۹ . F. Q. Talbot

۲ ـ ترجمهٔ آلمانی از بتن لیدن و ارسکن بوسیلهٔ (A. Kaiser)
طبع لیپزیگ (Leipzig) ۱۸۲۸ م

۳ ـ ترجمهٔ انگلیسی از روی فکسیمیلی (Facsimily) نسخهٔ خطی ترکی کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد بوسیلهٔ خانم بیورج (A. S. Beueridge)
طبع لندن ۱۹۰۵ م ـ طبع ثانی در لندن ۱۹۱۲ م

۴ ـ ترجمهٔ فرانسوی نسخهٔ ترکی طبع قازان بوسیلهٔ پاوه د کورتی (A. Pavetde Courleitte) طبع پاریس ۱۸۷۱ م

تجلی شخصیت بابر در بابر نامه

چنانچه گفتیم : بابر شخصیت جامعی داشت ، در محیط کلتوری که پرورده شده بود ، اورا یك شخص مسلمان حنفی مذهب و معتقد به طریقت نقشبندیه بار آورده بود . مدنیت پروری و هنر دوستی و خصایص ادبی را از اسلاف خود بارث برده بود .سپاهی گری و جنگاوری در خاندان او از امیر تیمور باقی بود ، با علوم اسلامی و زبان عربی هم آشنایی داشت ، شاعردوزبان ازبکی وفارسی بود ودر هردو زبان نثری روان مینوشت . بافنون ظریفه مانند نقاشی وموسیقی وشاعری ذوقی داشت . و تمام این مزایا وصفات او دربابرنامه متجلی است .

وی بااین صفات و احساس لطیف ، سپاهی خشن و قهاری نیز بود . در موقع ضرورت از خونریزی و چپاول و برپاساختن کله منار ها نیز در یغی نداشت ، وشخص اداره چی مدبر سرسختی بود .

چنانچه در سنه ۹۰۵ ه ۱۴۹۹ م لشکر یان او در اثنای جنگ نواحی خوبان سه فرسنگی اندجان بسیاری از جوانان راگرفتار کردند و بحضور بابر آورد ند ، واین پادشاه جوان ۱۷ ساله امرداد ، تا همه را گردن زدند (۱) و در سنه ۹۱۰ ه ۱۵۰۴ م هنگام فتح کابل ، چهار پنج کس را به تیر زد ویک دو کس راهم پاره پاره نمود(۲) درهنگام فتوحات خود همواره از سرهای کشتگان کله منار (Pillar of Skulls) برمیخزانید ، واین کله منارها اکثراً ازکشتگان افغانی بوده است ، و ما ازین کله منارهابقول خودش در مواضع هنگو(نواحی کهات) و درسنه ۹۱۳ ه ۱۵۰۷ م از غلجیان نواحی کته وازو در ۹۱۴ ه ۱۵۰۸ م درباجور و هم در وادی کورم خبری داریم . (۳)

---

(۱) بابر نامه ۴۵

(۲) بابر نامه ۸۰

(۳) بابر نامه ۹۴ر ۱۲۹ر ۱۳۸ر ۱۵۳

دیگر از جزاهای بابر ، پوست کندن آدم زنده است ، چنانچه در جنگ کول بعد از فتح پانی پت الیاس خان اسیر شد و اورا در آگره بحضور بابر آوردنـــد ، و باسر او در حالیکه زنده بود پوستش را کندند واز کله های کشتگان بربالای کوهچه آنجا کله منار را بر خیزاند ند . (۱)

در ۹۳۳ ﻫ ۱۵۲۶ م بابر بوسیلهٔ غذا مسموم گر دید و از سر تکبین ا ین دسیسه یکی پاره پاره شد ، و طباخ را زنده پوست کشید ند و یک زنی متهم را در ته پای فیل انداخت و دیگری را بــه تفنگ زدند . (۲)

بابر از اعتراف به خطاها و اعمال نا شایست خود نیز دریغ نمیکرد ، وی از نامزدی عایشه بیگم دختر کاکای او سلطان احمد میرزا و کدخدائـــی او در خجند و غلبهٔ حیا و حجاب که بعد از ۱۰-۲۰-۴۰ روز با او ملاقـــی میشد و مادرش ازین وضع او اضطراب و تشویشی داشت ، شرحی مینو یسد . و باز عشق شدید وجنون آمیز خودرا بایك امر د بازاری بابری نام با کمال صداقت توضیح میدهد که چگونه در طغیان عشق و محبت جوانی سروپا برهنه درکوچه وباغ بی پروا از خود و بیگانه میگشت . (۳)

بابر در ایام جوانی شراب نمی خورد ، و چون در سنه ۹۱۲ ﻫ ۱۵۰۶ م در هرات به بزمهای شراب نوشی بدیع الزمان میرزا اشتراك کرد شراب نخورد(۴) ولی بعد ازان آنقدر در شراب نوشی و معجون خوری افراط میکرد که در اکثر مواقع در سفر و حضر به صبوحی و میخوری می پرداخت و بابرنامه ازین بزمهای او تاعمر ۴۰ سالگی اعترافها و شرح ها دارد (۵) و گاهی بوزهٔ بسیار تلخ هم

(۱) بابر نامه ۲۱۴
(۲) بابر نامه ۲۰۳
(۳) بابر نامه ۴۸
(۴) بابرنامه ۱۱۹
(۵) بابر نامه ۱۶۰

میخورد (۱) و در بابرنامه به افیون خوری خود هم اشاراتی دارد . (۲)در موارد متعدد از بزمهای مستی و افراط در شراب خوری و استفراغ خود حکایت ها میکند (۳) . واین شراب نوشی های او در مواقع راحت وجنگ ولشکرکشی ودربار نشینی و سیر و تفریح و حمله و گریز ادامه دارد . ولی وی گوید کــه «داب و طریقت من آنچنان نبود که بکسی که شراب نمیخورده باشد تکلیف شراب بکنم .» (۴) و هم گاهی باحترام دیگران از شراب نوشی حذر میکرد . مثلاً در سنه ۹۳۱ ﻫ روز ۱۹ ربیع الاخر هنگامیکه بسیر خواجه سیاران رفته بود و دربهزادی بخانه قاضی فرود آمد ، شب آن انگیز صحبت شد . قاضــی بعرض رسانید که در خانهٔ من اینچنین ها هرگز نشده . پادشاه حاکمند. با وجود آنکه اسباب مجلس مهیاشده بود بجهت استرضای خاطر قاضی شراب خــور دن برطرف شد ». (۵)

بابر تاسن چهل سالگی شراب خورد ودرسال ۹۳۳ﻫ ۱۵۲۶م واواخرجمادی الاولی ازشراب خوری توبه کرد وصراحی وپیالهٔ طلاونقره وتمام آلات مجلس را بشکست وبدرویشان بخشید. وشرابهای غزنی که برسه قطار شتر آورده بودند برخاك ریخته ویا نمك درآن انداخته شد تابسرکه تبدیل گردد وفرمانی اندرین باب به انشای شیخ زین منشی صادر گشت تامردم ازین توبه او مطلع باشند (۶) ولی بعدازین تاآخر عمر به خوردن معجون نشه آوروا فیون وغیره میپرداخت (۷) شخصیت ادبی ونقاد بابر نیز دربابر نامه تجلی وظهور میکند :وی در شرح وقایع ودیدنیهای خود بسا اشعا ر دری وترکی خویشتن وشعرای دیگررا بسیا ر بموقع می آورد وهنگامیکه بعشق امرد عشوه باز دلربا (بابری)گرفتار است

(۱) بابر نامه ۱۶۲
(۲) بابر نامه ۲۲۳
(۳) بابر نامه ۱۴۵
(۴) بابر نامه ۱۵۴
(۵) بابر نامه ۱۵۰
(۶) بابر نامه ۲۰۷
(۷) بابرنامه ۲۴۴

این بیت دری را سروده است :

هیچکس چون من خراب وعاشق ورسوامباد
هیچ محبوبی چو توبی رحم وبی‌پروا مباد

روزیکه بابر درکویی تصادفا بابابری روبروشد بقول خودش «ازجهت انفعال آنطور حالتی شدکه نزدیك بود از هم جداشوم راست نگاه کردن یاسخن گفتن راخود امکان نبود .بعد حجاب وتشویش گذشته شد، این بیت محمد صالح بخاطر رسید وعجب حسب حال واقع شد :

شوم شرمنده هرگه یارخود رادرنظر بینم
رفیقان‌سوی من‌بینندمن‌سوی دگر بینم (۱)

درسنه ۹۱۵ ه ۱۵۰۹م بابر یکنفر جلیس‌همدم خود خواجه کلان رابه‌حکمرانی قلعه بجور (باجور) گماشت چون اووقت بابر درهجران یار غمگسار خودپریشان شد و این قطعه را سروده باو فرستاد :

قرار عهد به یار اینچنین نبود مرا   گزید هجرو مراکرد بی قرار آخر
به‌عشوهای زمانه‌چه‌چاره سازد کس   بجور کرد جدایار رازیار آخر (۲)

درین شعر درکلمات (به جور) یا(بجور) صنعت ایهام وتجنیس بکار برده شده ومعنی لطیفی را ادا کرده است .

بابر بعد ازفتح دهلی وآگره در ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م به نظام خان حکمران بیانه بافرمان‌های وعدو وعیداین قطعه را خودش سروده وفرستاد : (۳)

باترک‌ستیزه‌مکن‌ای‌میر بیانه   چالاکی ومردانگی ترک عیان است
گرزودنیایی‌ونصیحت‌نکنی گوش   آنجا که‌عیان‌است‌چه‌حاجت‌به‌بیان‌است »

(۱) بابر نامه ۳۸
(۲) بابر نامه ۱۳۸
(۳) با بر نامه ۲۰۹

درین قطعه‌بین بیانه وبیان تجنیس زاید وهم درمصراع اخیر ضرب المثل معروف را تضمین کرده است .درسنه ۹۳۴ ه ۱۵۲۸ م به مناسبت فتح چندیری این قطعه راسرود که‌از کلمات «فتح دارالحرب » بحساب ابجد همان عدد ۹۳۴ برمی آید :

بود چندی مقام چندیری   پر زکفار ودار حرب وضرب
فتح کردم بحرب قلعه او   گشت‌تاریخ : « فتح دارالحرب » (۱)

بابرگاهی شعر مطایبه آمیزهم میگفت ودربزمهای مستی با هم پیاله گان خویش شوخیهاو مستی هامیکرد . درسفر جنگی ۹۲۵ ه ۱۵۱۹ م در بهیره آنقدر شراب و معجون خوردند که مست لایعقل شدند وباعربده هاصحبت‌بیمزه شدویکی ازهم بزمان منوچهر خان آنقدر معجون خورانیده اند که دوکس ازبازوی اوگرفته‌ایستاده میداشتند . ودرهمین‌سال‌درشمال کابل یکی از درباریان بابر که عبدالله نامداشت ،درحالت‌مستی‌باجامه‌وخلعت‌خودرادرآب انداخت که‌مریض شد ومدتی از مستی و شراب خوری تائب گردید .(۲)

این گونه بزمهای رندانه ، گاهی درسیر دریاو بالای کشتی هم روی میداد ، و چون یاران بزمی اواکثراز باب ذوق ادبی‌بودند ،گاهی مشاعره ها ومطایبه ها واقع میشد، ،وبابر هم دران بهره میگرفت وبقول خودش « نیک وبد وجدو هزل هرچه بخاطر میرسیدبطریق مطایبه‌منظوم میشد »(۳)

روزی درچنین بزم‌این بیت محمد صالح مذکور شد :

محبوبی هر عشوه گری را چه کند کس   جائی که توباشی‌دگری‌راچه کند کس

(۱) بابر نامه ۲۲۰
(۲) بابرنامه ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰
(۳) بابر نامه ۱۶۴

یاران هم بزم دراین زمینه شعر گفتندوبا بر که با ملاعلی خان مطایبه هـا
داشت بطریق هزل دربدیهه گفت :

مانندتوهد هوش کری راچه کند کس   نرگاو کسی ماده‌خری راچه کند کس

دراین وقت بابربه عفت زبان وقلم وارزش حقیقی هنر متوجه میگردد وگوید:
«حیف باشد ازآن‌زبان که اینچنین الفاظ رادرج کند وفکر خود رابسخنان
قبیح خرچ کند ودریغ باشد ازآن‌دل که اینچنین‌معانی ظهور نماید .ازآن باز
ازشعر ونظم هزل وهجو تارك وتائب بودم »(۱) .

ازین نوشتهٔ بابر برمی آید که‌وی باصلاح نفس‌وتهذیب‌شخصیت خود
همواره ملتفت بود وبعد ازین هنر خود رااز مالایعنی وهزل به نظم سخنان‌مفید
توجیه کرد وبه نظم رسالهٔ مبین پرداخت .

چنانچه گفتم بابر طبعی ظریف ونگاه جمال پسندی داشت وبحیث یکشاعـربه
فنون ظریفه مانند رقص وموسیقی ونقاشی وخطاطی علاقمند بود ، وذوق نفیس
نقاد اودرین هنر هااز بابر نامه پدید می آید ، نظر انتقادی اوبر نقاشی بهزاد
درسابق گفته شد، وی درسفر هرات ازتمام هنر مندان آنجاماانند میر بدر ویوسف
علی رقاصان هرات وموسیقی نوازان وخطاطان وشاعران وسایر هنر مندان‌نام می
برد (۲) ، ودرکابل هنگام صبوحی کاسه های شراب رابه کسانی میدهد ، که
نغمهٔ ترکانه یاتا جیکی بسرایند.وی از نور اللهطنبورچی وملا با ویک سراینده
حضور خود ذکری دارد که درسرودپنچگاه دومخمس بسته بود وبابرهم به ـ
پیروی اوچارگاه راصورت بست (۳) درهند از هنرهای لولیان آنجا حظمی‌برد(۳)

(۱) بابر نامه ۱۱۹ - ۱۲۰
(۲) بابر نامه ۱۶۰ .
(۳)بابرنامه۲۲۹

و بتما م معنی یک شخص هنر دوست ا ست . وی«درنقاشی Painting و
میناتور هم ذوقی‌داشت ، وبا آمدن اودرهند روایات هنری‌تیموریان آسیای‌میانه
که مجموعه یی از اختلاط هنرهای خراسانی وتورانی و چینی بو د ، بهند
انتقال یافت ، واین شیوه‌ها را پرورا نید ، یک نسخه خطی مصور ترجمه فا رسی
بابرنامه که درالور Alwar هند است‌نمایندهٔسبک‌میناتورعصراوشمرده‌می‌شود ،
وبعد ازو هم فرزندش همایون ، روایات پرورش هنر پدر خو درا تعقیب نمود و
میر سید علی شاگرد بهزاد هرات وخواجه عبدالصمد را بدربار خود در کابل و
هند آورده بود ، وهمین سبک نقاشی درعصر اخلاف بابر در هند بسرعت پرورش
یا فت ، تابه دورهٔ عروج هنر نقاشی درعصر اکبر منجر گردید . (۱)

درعصر بابر گاهی نامه رابا تکلف وعبارات ثقیل ومبهم د وراز درك وفهم
می‌نوشتند ولی‌وی‌به‌سادگی‌وروشنی‌انشا ءوروانی‌اسلوب توصیه میکند وعقیده دارد
که نویسنده باید مطالب خودرا باروشنی وروانی ووضاحت بدون تکلف وعبا رت
آرا ئی بیجا بنویسد ونمایندهٔ این ذوق ادبی وانتقادی بابر مکتوبیست کـه از
هند وستان‌بنام پسرش همایون بتاریخ پنجشنبه ۱۳ ربیع الاول ۹۳۰ ه ۲۶ نوبمر
۱۵۲۸ م‌نوشته ودرآن علاوه برهدایات عسکری واداری واخلاقی برخی یاد
آوری های ادبی دربارهٔ املا وانشا واسلوب نوشتن نیز شامل است .

وی مینویسد :« نامه های نوشتهٔ خودرا غالباً بعد از نوشتن با ز نمی خو انی‌و
اگر آنرا یکبار باز میخواندی البته بخواندن آن‌خودت هم موفق نمیشدی وآنرا
کنار می افگندی !

من مفهوم نامهٔ اخیرت رابا زحمت زیاد درك واستخراج کر د م گو یا حـل
رمز ومعمایی بود ! زیرا علاوه بررسم الخط اسلوب انشایت نیز مبهم ونا قابـل

(۱) بابر نامه ۲۲۹
(۲) ایدوانس هستر ی ۵۹۸

درك است .آیا درنثر کسی معما رادیده است ؟

اگرچه املایت بدنیست ولی بکلی صحیح هم نیست. التفات رابجای (ت) به (ط) و کلنگ رابلنگ نوشته یی ! با استعمال کلمات دوراز فهم که در نامهٔ خود جای‌داده‌یی مطالب آن بهیچ صورت مفهوم نیست وبنا برین یقینا د رنا مه نویسی طوریکه آرزو داری وسیخواهی بحداعلی مهارت خودرادرآن‌نمایش‌دهی بکلی ناکامی ! باید بعد ازین بد ون تظاهر باوضاحت و سادگی الفاظ نا مه بنویسی تا بخود وخوانندهٔ نامه زحمتی نداده باشی ! » (۱)

بابر گاهی بعلم نجوم هم نظری داشت . دربابر نامه ذکری از یك منجم دربار هم آمده است .این منجم محمد شریف نام بابابر قدمت خدمتی داشت و لـی در جنگ میوات پیش گوئی کرده‌بود که مریخ بطرف‌غرب‌است،هرکس‌ازین طرف جنگ کند مغلوب میشود.

این پیش گوئی منجم و سیلهٔدل شکستگی وپریشانی لشکریان بابر گرد ید ولی وی به این سخن منجم اعتنائی نکرد اورامنجم شوم نفس نامید وچون فاتح شد منجم به مبارکباد آمد ولی بابر باو دشنام بسیار داده ود ل خود را خالی نمود وچون پیشتر باو خدمتی کر د ه‌و شخص مغرور وسر کش بـود یك لك انعام داده‌ورخصت کرد تاازقلمرو بابر بیرو ن رود . (۲)

نظر بابر به خودش

اکنون که ماشخصیت بابرراازخلال بابر نامه با صفات نیك وبـدش روشن ساختیم باید نظر خوداو را هم بدانیم که ذات خود را بکدام نظر می بیند ؟ وی بعد از فتح هند ،شخص‌خودرا درفاتحان هندوستان‌بعدازسلطا ن‌محمودوسلطان

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۳۵۳٫۲ متن این نامه در نسخ خطی به ترکی بود که در نسخهٔ مطبوع بمبئی آنرا بکلی حذف کرده اند ، و د انگلیسی از متن ترکی ترجمه شده است .

(۲) بابر نامه ۲۰۶ - ۲۱۴

شهاب الدین غوری فاتح سومقرار میدهد ولی میخواهد تفوق خودرا برایشان نیزثابت گرداند.دلایل این تفوق را چنین وانمود میکند : که سلطان محمود و شهاب الدین غوری هردو پادشاهان مقتدر ودارای لشکر های فراوان وقوة الظهری د رممالك وسیع خود بودند ودرمقابل خوددر هند یك پادشاه نداشتند بلکه راجه های خورد وریزه بوده اند ،که شکستن آنها دشوار نبود .ولـی او گوید : که کا رمن بکار آن پادشاهان نمی‌ماند ودرآ ن‌نوبت که به‌بهیره آمدم از ۱۵۰۰ تا دو هزار کس‌لشکر ی بیش‌نداشتم.ودفعهٔ پنجم که‌سلطان‌ابراهیم‌رابشکستم، وممالك‌هندوستان ر افتح کردم‌دوازده‌هزارلشکرداشتم‌درحالیکه سلطا ن‌ابرا هیم دارای پنجصد هزار‌مردان جنگی بود . (۱) بابر باچنین منطق تفوق خودرا در فتح هند‌برگذ شتگان ثابت می‌سازد . ولی چند سطر بعد خود وی به نقض قول خود پرداخته‌وگوید : که دروقت فتح من پنج پادشاه مسلمان ودو کافر در هندوستان باراجه های متعدد خورد وریزه پادشاهی داشتند .(۲)

اگرچه درنبوغ شخصیت بابر شکی نیست واورایك‌جهانگیر داناومدبرودلیرجامع الصفات میگوییم ولی درفتح هندوستان تشتت‌قوای افغانان هندو نادانی وعدم لیاقت اداری سلطان ابراهیم ونفاق امرای دربار ش بلا شبهه سهیم بـوده وبابر بر مملکتی فایق آمد ه که نظام اداری ودرباری آن بحکم تاریخ محکوم بزوال بوده است .

بابر درفتح هند ،یکنفر فاتح قهار وکوشاو دانشمندی هست ،ولی طوریکـه خودش مدعی است مجاهد وغازی نیست. وکار او شباهت تامی باعمل امیرتیمور درفتح استانبو ل وتضعیف قوای مجاهدسلطان بایزید ییلدیرم عثمانی‌دارد

(۱) بابر نامه ۱۷۸

(۲) بابر نامه ۱۷۸

(۸۰۴ه ۱۴۰۲م) که بابر هم درهندوستان یکسلطنت اسلامی افغانی را از بین برده است وبنا برین از نظر دینی هم اورا درصف سلطان محمود و محمد غوری قرار داده نمیتوانیم .

درتجزیهٔ شخصیت بابر که ظاهراً مرد رند باده پیمای، هزال وسپاهی خونریز دلاوری بود تمایل وی به درویشان صوفیه نیز دیده میشود.
واین صفت راازاسلاف خود بارث برده بود.ابوالفضل این رباعی اورانقل نموده است :

درویشان راگرچه نه از خویشانیم   لیك ازدل وجان معتقد ایشانیم
دوراست مگوی شاهی ازدرویشی   شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم (۱)

ما درآغاز این رساله درشرح محیط پرورش بابر عقیدت اورابه شیخ الاســـلام مولانا قاضی یکی از مشایخ نقشبندیه ذکر کردیم ودراین باره نثاری بخاری چنین مینویسند :

«نسبت ارادت بخاندان نقشبندیه داشت وجد عالیشان ووالد سلطنت نشانش در قید ارادت خواجه احرار قدس الله روحه بودند ودر تعظیم وتکریم اولاد ـ واحفاد آن بزرگوار ساعة فساعة فزوده دقیقه یی فرونمی گذاشت وبحضرت مخدومی مولانا خواجگی قدس سره پاره زروسیم نیاز فرستاده بود واین قطعه راگفته :

درهوای نفس گمره عمرضایع کرده‌ایم   پیش اهل الله از اطوار خودشرمنده‌ایم
یکنظرافگن بسوی ما که ازروی نیاز   خواجگی راماندهایم و«خواجگی»رابنده‌ایم(۲)

---

(۱) اکبر نامه ۱۱۸/۱

(۲) مذکر احباب خطی ۶۶

چون این ارادت به خاندان نقشبندیه درطول عمراز خونریزی ورندی او نکاسته است بنابرین باید گفت : که این تظاهر به‌تدین وارادت صوفیان جزو وسایل تحصیل سلطنت وفتوحات وسیع وجهانداری اوبود . وعین همین صفت را امیر تیمور لنگ هم داشت .

بابر با عمال دینی وصوم وصلاة هم پابندبود. روزه میگرفت ونماز به جماعت هم میخواند ،پیش نمازواستاداو درفقه قاری ملامحمود بود (۱) و حتی از تراویح خوانی اودر ماه رمضان هم خودش ذکري دارد .(۲)

۳ رساله عروض

بابر رساله یی بر عروض اشعار ترکی نوشته بود (۳) که سال تالیف آن ۹۳۳ ه ۱۵۲۰ م باشد . (۴)

یك نسخهٔ این رسالهٔ عروض بخط بسیار خوب نستعلیق بنمره (۲۶) در کتابخانه ملی پاریس موجود است که در آخر آن نوشته شده :

«راقمه بنده' درگاه حاجی محمد سمرقندی فی شهور سنه ۹٤۰»

و ازین برمی آید که این رساله سه سال بعد از وفات بابر در ماوراء النهر شهرت داشت و در سمرقند نوشته شده است .

نسخهٔ دیگر این کتاب در سنه ۱۹۵۸ م در شهر کوچار Kuchar ترکستان شرقی کشف شده (۵) و اکنون نمیدانم کجاست ؟ و اصل متن ترکی رساله هم تاکنون طبع نشده است .

---

(۱) بابرنامه ۲۳۲

(۲) بابر نامه ۲۴۲

(۳) طبقات اکبری ۲ / ۲۷

(۴) ترجمهٔ بابر نامه ازبیورج جلد ۲ ضمیمه

(۵) مقدمه تلخیص رسالهٔ عروض بابر ۲۳۵ طبع الما اته ۱۹۶۹ م

در سنه ۱۹۶۹ م کتابی بنام «مقالات در بارۀ بابر و تیموری نظمهای ترکی» بزبان روسی بقلم دکتر محمد کریم حمرایوف M. K. Hamraeb از الماآته Alma-Ata نشر گردید که در آخر آن تلخیص گونه یی از متن رسالۀ بابر در ۱۱۷ صفحه به لهجۀ چغتائی و رسم الخط روسی نشر شده است و ناشر آن گوید: که مأخذ وی تنها نسخه پاریس بوده و دسترسی به نسخۀ مکشوفه کوچار نداشت.

رسالۀ عروض بابر بعد از کتاب میزان الاوزان (۱) امیر علی شیر نوائی وزیر هرات (۸۴۴ - ۹۰۶ ه) در شرح عروض اشعار ترکی چغتائی اهمیت بسزایی دارد و شاید بابر در تألیف رساله خود آنرا در نظر داشته است و بقول نثاری «رساله یی که در عروض نوشته بحریست پر در» (۲)

خود بابر گوید: که بعد از روز جمعه دوم ذیحجه ۹۳۳ ه (۳۰ اگست ۱۵۲۷ م) این رساله را ختم داده شد (۳) که وزن اخیر آن در نسخۀ خطی پاریس عدد چهارم است و شاید تمام اوزان عروض آن به (۵۰۴) میرسید (۴)

---

(۱) طبع عزت سلطانوف در تاشکند ۱۹۴۹ م

(۲) مذکر احباب ۶۶ خطی

(۳) بابرنامه ۲۱۷

(۴) نسخۀ مطبوع ترجمه فارسی بابرنامه بمبئی بسیار مغلوط و مغشوش است و چنین گوید: دو هزار و چهارصد و چهار وزن تقطیع کردم، از این جهت رساله تقریب خاتمه شد (ص ۲۱۷)

۴. دیوان بابر

مجموعه اشعار ترکی بابر در سنه ۱۹۱۷ م در ۹۰ صفحه یعنی الکسندر سامایلوویچ S. Sam aylovich در شهر پتروگراد با برخی مینیاتورها نشر شد که در آخر نسخۀ اصلی خطی آن نوشته شده بود:

(حرره بابر پادشاه دوشنبه ۱۵ ربیع الاخر ۹۳۵)

این دیوان مشتمل است بر غزلیات و رباعیات ترکی، که اوزان عروضی غزلیات نیز در آن تعیین گردیده است.

این کتاب مطبوع که گویا از نسخۀ خطی خود بابر بطبع رسیده ۴۰ صفحه مقدمۀ روسی هم دارد.

در کتابخانۀ رامپور هند نیز مجموعه اشعار ترکی بابر موجود است که بقلم خودش اصلاح یافته و یک رباعی را در آن بقلم خود نوشته است (۱)

ابوالفضل در بارۀ این دیوان گوید:

«آن حضرت (بابر) در نظم و نثر پایۀ عالی بود، خصوصاً در نظم ترکی، و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرج است.» (۲)

دیوان بابر در سنۀ ۹۳۶ ه - ۱۵۲۹ م در کابل ترتیب شده بود و خود بابر مینویسد:

«مرا در کابل ملا حافظ میر کاتب از سمرقند آمده بود، در همین ایام بسمرقند رخصت داده، به پولاد سلطان (۳) دیوان خودرا فرستادم» (۴)

---

(۱) مجله آجکل طبع دهلی سپتمبر ۱۹۶۷ م

(۲) اکبر نامه ار ۱۱۸

(۳) پولاد سلطان پسر کوچوم خان اوزبک بود.

(۴) بابرنامه ۱۵۲

این‌دیو ان بین اهل‌ذوق و شعر دو ستان شهرت داشت و سلطا ن محمد فخری هر وی ده سال بعد از و فات‌بابر گو ید : « دیو ان اشعار ش در میان مر دم بسیار است . » (۱)

فکسیملی نسخهٔ خطی رام پور هنددر ۳۸صفحه‌از طرف Denison-Ross در جو ر نال ایشیا تك سو سایتی بنگال در سنه ۱۹۱۰ م چاپ شد و بعداز آن نسخهٔ کامل آن در کتابخانه‌ملی پار یس‌نمبر ۱۲۳۰ پید اشد که‌از ر وی آن نسخهٔ پترو گر اد ۱۹۱۷ م طبع شد ه است . و لی د ر سنه ۱۳۳۱ ه ۱۹۱۳ م کپر و لو Kuprulu از ر و ی نسخه خطی پو هنتو ن‌استانبو ل ۳۷۴۳ اشعار اضافی دیگر آنرا نشر کرد . ا گرچه نسخهٔ استانبو ل آخرندارد، و لی دو چند نسخه ساماپلو و پچ است که ۱۱۸ غزل و ۱۰۴ ر باعی‌ترکی و ۳ غز ل و ۱۸ ر باعی فار سی دارد . (۲)

طبع جدید دیو ان‌بابر از روی همان نسخه‌های‌سابقه در سنه ۱۹۶۶م از طرف خانم عظیم‌جانو ا درتاشکند نشر یافته است .

چنین بنظر می آید که بابر بعداز تر تیب دیو ان‌مذکو ر ،در هندو ستان هم ا شعا ر ی ر ا گـفته‌بو د چنانچه د ر سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م مجموعهٔ اشعاري را که بعد ا ز آمدَن هند گفته شد ه باتر جمه آن به‌همایو ن وکامران فر ستاد . (۳)

(٤) مبین Mubayyan

بابر در علم‌فقه نیزد ستی داشت .و ی‌دز ین‌علم‌درس‌خواند ه‌وآنر ا آموخته‌بود ، خود ش‌گو ید : که‌روز پنجشنبه ۲۵ جمادی‌الاخری۹۲۶ ه ۲۳ جو ن ۱۵۱۹م

(۱) ر و ضةا لسلا طین ۵۵

(۲) فو اد کو پر ولو در ا نسا یکلو پید ی ا سلا م ار ۸۵۰

(۳) بابر نامه ۲۳۲

از ملا محمو د خوا ندن درس‌فقه را آغاز کرد م (۱)

بابر درمسایل فقه‌حنفی کتا بی ر ابنام‌مبین بروزن‌سزین بزبان‌تر کی‌منظوم کرده‌بود (۲) و فخری هروي در آ ن باره گو ید :

« (وکتابی مو سوم‌به‌مبین درفقه‌نظم کرده‌است‌و بسیار خو ب‌و اقع شده .» (۳)

این منظو مه د ر بحر (ر مل مسد س محذ و ف) فا علات فاعلا ت فا علن بو ده و بقو ل سید حسن نثاری بخا ری « مسایل فقه که د ر رسالهٔ مبین به تر کی‌نظم کرد ه نشانه ایست‌ا ز تبحر . » (۴)

مثنوی مبین که‌بنام‌فقه مبین یا فقه‌بابری‌نیز مو سوم‌ا ست‌در دوهزار بیت مشتمل برمسا یل دینی‌وفقهی و اخلا قیست که‌بر ا ي فرزند خود کا مرا ن نظم کرد ه وشرحی برا ن بنام مبین(بروز ن مقیم) ازطرف شیخ ز ین منشی‌در بار ش نوشته شده است (۵)

طبع اول مثنوي مبین‌از روي‌یک نسخهٔ‌نا قص‌بسعی I. N. Berezin د رشهـرقاز ا ن Kazan ۱۸۶۷م‌در مجمـو عهٔ منتخبات تـر کی Turetskaya-chrestomati نشر شد ه است .

نظم‌تر کی‌مبین‌د رسنه۹۲۸ ه ۱۵۲۱ م‌خا تمه‌یا فته،ویک‌فصل‌آن(کتاب‌الزکوة) درمجمو عهٔ مؤسسه‌ا قتصادا کادیمی‌علـو م‌او ز بکستا ن‌در. ۱۹۶ م‌از تاشکند انتشاریا فت‌و اصل‌نسخه خطی مبین‌ا کنون‌در مؤ سسه‌مردم‌آ سیادر لینن‌گراد به نمره ۴۰ ۱مو جوداست که‌بخط عر بی در مثنو ی‌از بکی‌نو شته‌شد ه‌ودرخا تمه آن‌بابر ازتمام علما ی ماوراء النهر خو اهش‌میکند، که‌ا گر خطائی بینندآ نرا باوا طلاع دهند .

(۱) بابر نامه ۱۵۱

(۲) بابر نامه ۱۶۳

(۳) روضة السلا طین ۵۵

(۴) مذ کراحباب‌خطی ۶۶

(۵) بزم‌تیمور یه ۱۰۶

(۵) نظم رسالهٔ والدیه

خواجه ناصر الدین عبیدالله بن محمود بن شهاب الدین احمد شاشی سمرقندی مشهوربه «احرار» ازمشایخ بزرگ نقشبندی ماوراء النهر است (رمضان ۸۰۶ ه سلخ ربیع الاول ۸۹۵ ه) (۱) که مراد پدر وخاندان بابر و دیگر امرای آنجا بود ودرعصر خود نفوذ وسلطهٔ روحانی بمنزلت شاهی داشت وجامی مرید او گفته بود:

چوقتر انه رقبای شاهی آمد   بتد بیر عبید اللهی آمد

از تالیفات او انیس السالکین والعروة الوثقی لارباب الا رتقاء (۲) ورسالهٔ حورائیه وفقرات خواجه احرار ورسالهٔ والدیه است که خواجه آنرا بنابر امر والدین خود در شرح مسائل تصوف وعرفان نوشته، ویك نسخهٔ خطی آن در ۱۸ صفحهٔ متوسط در درمجموعهٔ رسایل تصوف کتابخانه انجمن تاریخ کابل موجود است که روز دوشنبه ۲۷ صفر ۱۰۵۸ ه ۱۶۴۸ م نوشته شده است.

بابرچون به خواجگان نقشبندیه عقیدتی داشت. واسلاف او از ارادتمندان این طریقه بوده اند، به نیت نجات ازمرض تب به نظم این رساله به ترکی در سنه ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م آغاز کردوی گوید:

«جمعه ۲۳ ماه (صفر) (۳) حرارتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز جمعه را در مسجد به تشویش گذراندم. نماز پیشین احتیاطی را در کتابخانه آمده بعداز یك زمانی به تشویش گذاردم. هم پس فردای آنرو ز یك شنبه تب کرده اندك لرزیدم (۴) شب سه شنبه ۲۷ صفر (۵) نظم کردن رساله والدیه حضرت خواجه عبید درخاطر گذشت. التجا بروح حضرت خواجه کرده در دل خود گذراندم

(۱) نفحات الانس ۲۶۱ خزینة الاصفیاء ۱ ر ۵۸۲

(۲) اسماء المؤلفین ۱ ر ۶۵۰

(۳) ۶ نومبر ۱۵۲۸ م

(۴) شاید بیماری او تب لرزه «مالاریا» بود.

(۵) ۱۰ نومبر ۱۵۲۸

که اگراین منظوم مقبول آنحضرت میشود، چنانچه قصیدهٔ برده (۱) مقبول افتاد، ازمرض فلج خلاص شد. من هم

ازین عارضه خلاص شده، دلیل قبول نظم من خواهد شد. بهمین نیت در وزن رمل مسدس مخبون (۲) عروض وضرب گاه ابتر گاه مخبو ن محذوف (۳) سبحه مولانا عبدالرحمن جامی (۴) هم در ین وزن است درنظم رساله شروع کردم. هم آن شب سیزده بیت گفته شد بطریق التزام هرروز ده بیت کمتر گفته نمی شد. غالباً یکروزی ترک شد، سال گذ شته وبلکه هر محل که این چنین عارضه شد اقلا یک ماه وچهل روز کشید، بعنایت الهی از همت حضرت خواجه، روز پنجشنبه بیست ونهم ماه (۱۲ نومبر) اندك فروشد ودیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم ربیع الاول (۲۱ نومبر) نظم سخنان رساله باختتام رسید. هر روز پنجاه ودوبیت گفته شد ... (۵)

(۱) قصیدهٔ برده مصدر به «بانت سعاد» در مدح حضرت محمد از طرف کعب بن زهیر متوفا ۲۸ ه سروده شده بود، که درجایزهٔ آن حضرت رسول برد (عبای) خود بدو پوشانید وگویندوی ازمرض فلج هم نجات یافت. این قصیده در ادبیات عرب مشهوراست وشروح زیادبران بعربی وفارسی ودیگرالسنهٔ اسلامی نوشته شده است.

(بروکلمن Brockelman درتاریخ الادب العرب ۱ ر ۱۵۶)

(۲) فاعلاتن ـ فعلاتن ـ فعلن رکن اول سالم و رکن دوم مخبو ن ورکن سوم ابتراست.

(۳) فاعلاتن ـ فعلاتن فاعلن ر ر رر ر رر رر رر رر محذوف است.

(۴) سبحة الابرار مثنوی بحررمل مسدس است که در تصوف وعرفان واخلاق بنام سلطان حسین بایقرا آغاز وبمدح سلطان یعقوب بیگ بن اوزون حسن در حدود ۸۸۷ ه ختم گردیده ومؤلف آن عارف معروف مولانا عبدالرحمن جامی شاعر عصر سلطان حسین بایقرا در هراتست (۸۱۷ - ۸۹۸ ه)

(۵) بابر نامه ۲۲۷

کتابهای گمشدهٔ بابر

آقایان غلیاموف Y. G. Ghulyamov ونبی یف R. Nabiyev ناشران نسخهٔ ازبکی بابرنامه درمقدمهٔ خود که بر جلد اول طبع تاشکند ۱۹۴۸م این کتاب نوشته اند، کتاب مفصل Mufassal را در عروض Prosody وکتاب هائی را در فن جنگ وموسیقی به بابر منسوب داشته وآنرا از کتب گم شده او شمرده اند

اگر چه رسالهٔ او بر عروض اکنون موجوداست ومادرین مبحث خود شرح آنرا داده ایم ،ولی نمیدانیم که کتاب مفصل اوبر عروض کتاب دیگری بوده یاهمین رساله ؟

بابر درفنون جنگی عصر خود ماهر بود وهم موسیقی میدانست ،ولی ما از روی تذکرات مستند مؤرخان نسبت کتابی را درفنون جنگی یا موسیقی بوندیده ایم، ونه نسخ خطی این کتابهای گمشده منسوبه باوتاکنون یافته شده است

ازکتابهای گم شدهٔ بابر مجموعهٔ اشعار منتخب اوست ازچهار دیوان امیرعلیشیر نوائی (غرائب الصغر ـ نوادر الشباب ـ بدایع الوسط ـ فوایدالکبر) واین انتخاب روز جمعه ۲۳ ذیحجه ۹۲۵ (۱۶ دسمبر ۱۵۱۹ م) درکابل از غزلیات آن دواوین به ترتیب بحور عروضی پایان یافته بود. (۱)

فتاوی بابری:

این کتاب از تالیفات خودبابر نیست ,ولی به امر و نام اودرمسائل شرعیه فقه حنفی تالیف شده است .مولف این کتاب شیخ نورالدین خوافی از اخلاف شیخ زین الدین خوافی است که در هرات نشوونما یافته و با مر بابر مسایل فقهی مستندی را از هدایه، کافی شرح وقایه ،شرح مختصر وقایه ، خزانة المفتین وفتاوی قاضی خان وغیره فراهم آورد ونام آنرا فتاوی بابری نهاد ، که بزبان فارسی بود .این شیخ نورالدین خوافی شاگرد شیخ الاسلام سیف الدین احمد است که از اخلاف ملاّسعدالدین تفتازانی باشد .(۲)

---

(۱) بابر نامه ۱۵۹ (۲) معارف طبع اعظم گرها جولائی ۱۹۵۰م

خط بابری

درینکه بابر خطی اختراع کرده بودشکی نیست ،ولی این چگونه بود؟ وچه ضرورتی به ایجاد آن بود ؟ وچه مزیتی ازخطوط رایج نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته آن وقت داشت ؟ اینهمه سوالهائیست که باید از نظر علمی تحلیل و تشریح گردد .

نخست می بینیم که بابر در بارهٔ این خط چه میگوید ؟

درحوادث ۹۱۰ هـ ۱۵۰۴ م مینویسد : « در همین محل (کابل) خط بابری را اختراع کردند . » (۱) و ازین اشاره مختصر نمیتوان بشکل ومقصد این خط پی توان برد .

بعد ازین بابر در سنه ۹۱۱ هـ ۱۵۰۶ م ملاقات خودرا در مرغاب هرات باقاضی اختیار ذکر میکند وگوید: ازخط بابری سخن برآمد ، مفردات را خوانده وقواعد او را دانسته چیزها نوشت . (۲)

ذکر سوم خط بابری در بابرنامه درحوادث ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م است وی گوید که به هندال میرزا درجمله تحایف ... مفردات خط بابری فرستاده شد، دیگر قطعه ها بخط بابری نوشته بود فرستاده شدو به همایون ...خطهای که بخط بابری نوشته فرستاده شد (۳)

از تذکرات فوق دربارهٔ خط بابری همین قدر باید گفت که : این خط را بابر درکابل درسنه ۹۱۰ هـ اختراع کرده بود ، و همواره در آن باره با علما و نویسندگان مذاکره میکرد ، در هرات آنرا به قاضی اختیار پیشنهاد کرده بود ، ودر هند هم آنر انشر میداد ، و به فرزندان خود نمونه های نوشتهٔ آنرا میفرستاد . ولی خود بابر در بارهٔ شکل و

---

(۱) بابرنامه ۹۴
(۲) بابرنامه ۱۱۴
(۳) بابرنامه ۲۴۲

فوايد و قواعد نوشتن و ضرورت آن چیزی نمیگوید.[1]

اشارات مورخان ما بعد نیز درین باره بسیار روشن نیست. خواجه نظام الدین احمد هروی مورخ دربار اکبری گوید:

« و خط اختراع کرده خط بابری نامیده بودند، و بآن خط مصحف کتابت کرده بمکهٔ معظمه فرستاده » (۱)

و همین مطلب را عبد القادر بدایونی نیز آورده است.

« و ازجملهٔ غرایب و اختراعات آن پادشاه خط بابری است که مصحفی بدان خط نوشته و بمکه معظمه فرستاده. » (۲)

بقول همین مورخ ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نبود، ولی میر عبدالحی مشهدی آنرا خوب میدانست (۳) وطوریکه میرعلاءالدوله قزوینی در نفایس المآثر گوید:

میر عبدالحی: خط مشکل نویس بابری را کسی زودتر و خوبتر ازو یاد نگرفته. (۴)

چنانچه گفتیم: ازین اشارات مورخان چیزی دربارهٔ خط بابری بدست نمی آید، ولی در کتاب عجائب الطبقات تالیف محمد طاهر بن قاسم که در سنه ۱۰۵۵ ه ۱۶۴۵ م در بلخ بامر ندرمحمد خان بن دین محمد (۱۰۵۰-۱۰۶۱ ه ۱۶۴۰ - ۱۶۵۱ م) پادشاه چهارم خاندان جانیان بخارا تالیف

---

(۱) طبقات اکبری ۲ ر ۲۷

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

(۳) منتخب ۳ ر ۲۷۳

(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

گردیده در فصل اخیر این کتاب در ضمن شرح الفباهای مختلف ۲۹ حرف خط بابری را نیز آورده است. (۱)

محمد طاهر درین فصل کتاب خود مقاصد نه قسم الفباهای مختلف را ذکر کرده، ولی از شرح مقصد و غایهٔ اختراع خط بابری خاموش است و فقط همین قدر گوید: « خط بابری اینست »

نمونه های خطوطی که محمد طاهر بلخی داده نه قسم رمز محفوظ Secret Cipher است که درارسال پیامهای محرمانه Secret Messages بکار میرفت، ولی خط بابری برای این گونهٔ مقاصد محرمانه استعمال نشده، زیرا بابر آنرا همواره به دانشمندان و حتی مامورین دولتهای دیگر (مانند خواجه اختیار قاضی هرات) و فرزندان خود (و حتی فرزند کوچك هندال میرزا) هم فرستاده بر واج آن همت گماشته است.

معلوم است که مراد بابر ازین خط تنها نوشتن متون زبان عربی و قرآن بوده، زیرادرجمله ۲۹ حرف آن حروف فارسی (پ-چ-ژ-گ) دیده نمیشود.

در مؤسسه تحقیقات شرقی Institute of Oriental Studies اکادیمی علوم اوزبك Uzbek درجمله چهارده نسخهٔ خطی عجائب الطبقات، صرف یکی ازان خط بابری ندارد. چون این نسخه های خطی بخطوط اشخاص متعدد در اوقات مختلف نوشته شده، بنابرین در شکل برخی از حروف، اختلافات بسیار جزوی دیده میشود.

---

(۱) چهارده نسخه‌خطی این کتاب در مؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی علوم اوزبکستان شوروی موجود است و خانم صباحت‌عظیم جانوا در مجله Central Asia Review 1964 XII شرحی برخط بابری نوشته است.

بابر در یك بیت ترکی خود (۱) خط بابری را به خط سیغنا قی Khatt-i-Sighnaqi منسوب داشته وطوریکه بیورج پنداشته مراد از ان خطریز A small hand writing نبوده بلکه این خط منسوب بوده به سیغناق Sighnaq یك شهر کهن کنار سیردریا Syr-darya که در حین حمله منگول Mongol بکلی تخریب گردیده ، و این خط خاص الفبای ترکی بوده است. (۲)

از روی اشکال حروفیکه درعجایب الطبقات داده شده و فقط صورت ۲۹ حرف عربی را وانمود میکند ، در خط بابری کدام مزیت خاصی نسبت به الفبای سابق عربی دیده نمیشود . ولی چون جز همین اشکالیکه در عجایب الطبقات می بینیم، تفصیل دیگری از خط بابری ندار یم، بنابرین اکنون نمیتوانیم آنرا کاملاً تحقیق و انتقاد نماییم .

در کتابخانهٔ آستان قدس مشهد، نسخه خطی قرآن به خطنا شناسی موجود است (نمبر ۵) که آنرا نوشته بخط بابری خوانده اند (۳) ولی طوریکه در فوتوهای مربوط این مقاله دیده میشود کلید خط بابری عجایب الطبقات بهیچ صورتی باخط نسخهٔ مصحف مطابقت ندارد ، وما اختلاف اشکال حروف هردو خطرا در لوحهٔ علیحده مربوطه این صفحه نشان داده ایم ، وبنا برین مصحف مشهد را بخط بابری نمیدانیم .

---

(۱) این بیت ترکی را انتی بیورج A. Beveridge در ترجمه انگلیسی بابر نامه از تذکرة الشعراء نقل کرده و در نسخهٔ خطی لغت چغتای و ترکی عثمانی مؤسسه تحقیقات شرقی اکادیمی علوم اوزبك (نمبر ۲۱۳) ورق ۱۹۸ هم موجود است .

(۲) عظیم جانوا در سنترل ایشیار یویو ۱۵۳

(۳) راهنمای گنجینه قران ۱۷۸
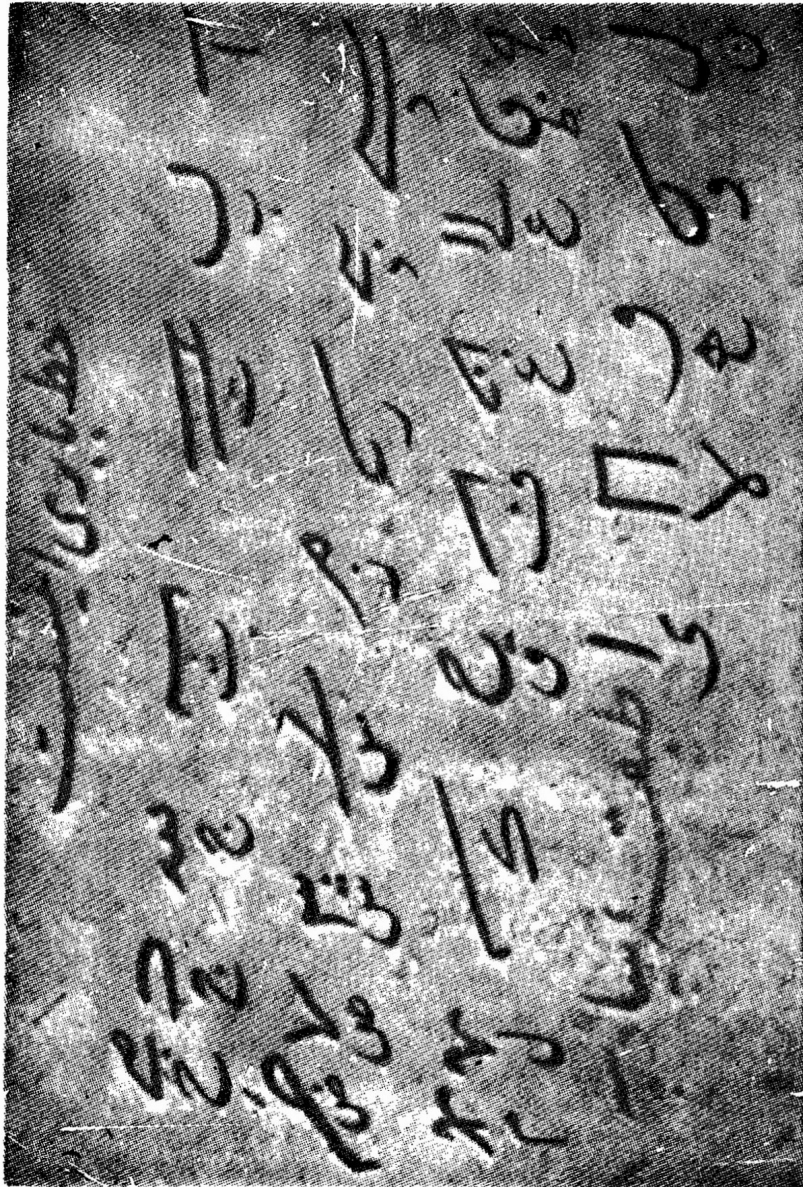
جدول مقایسوی حروف عربی وخط بابری با خط مصحف مشهد

عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد	عربی	بابری	مشهد
ا			ز			ق		
ب			س			ک		
ت			ش			ل		
ث			ص			م		
ج			ض			ن		
ح			ط			و		
خ			ظ		*	ه		
د			ع			لا		
ذ			غ			ی		
ر			ف					

* در عکس چهار صفحه که بمن رسیده حرف ظا نیست.

شخص بابر

بابر که از شهزادگان تیموری آسیای میانه بو دقیافت مغولی اوزبکی داشت و از تصاویر متعددی که ازودر هندو کابل کشیده اند چنین معلوم میگردد که موی تنک وچشم نیمه میشی و بینی کشیده و وجنات وبدن نیمه چاق وقد متوسط داشت ورنگ چهرهء او سپید مایل به زردی باشد که میخوری وافیون ومعجون خوریهای مسلسل ومداوم طبعاً دررنگ وروی وبنیهء او اثری داشته است وی گاهی ریش خودرا تراشیده ولی در اکثر اوقات ریش تنک داشت وسرخودراهم میتراشید . لباس بابر دراوقات عادی کلاه بلند ودستار بزرگ وجیغه وپیراهن وشلوار تنگ بابدن چسپیده و کمربند وجبه تازیر زانو وکفش بوده که این لباس را «سروپا» میگفتند (۱) وگاهی این لباسها چکن زردوزی ودارای تکمه های طلایی هم بوده است (۲) واینگونه لباسهارا بطور خلعت به رجال در بار وامراء وسفرای ممالک دیگر می بخشید. (۳)

بابر دراوقات جنگ علاوه برجبه مملوا زپنبه waist coat with cotton غربیچه (۴) gharbicheh می بست و کلاه آهنین Helmet بر سر می نهاد وکیجم Horse's Mail براسپ سواری خو دمی بست وجیبه (زره) می پوشید. (۵) بابر مانند ارستوکراتان ممالک آسیائی باتجمل وحشمت زندگانی میکرد، به آداب درباری وکورنش سخت پابند بود . چون سلطان بیگم دختر کلان سلطان حسین میرزا بکابل آمد وبمنزلت خواهر کلان او بود، جهت تعظیم واحترام او وبابر درحین ملاقات زانوزد وایشان هم زانو زدند. وبعدا زان این آداب همواره مراعات میشد. (۶) وی از بسکه در شیوه ارستوکراسی پرورده شده بود، حرکات دیگران را که باین شیوه نبودند انتقاد مینماید. مثلاً افغانان که همواره در محیط آزادی زیسته وازآداب درباری وارستوکراسی دوراند، اعتنای زیادی به اینگونه آداب ندارند

---

(۱) بابرنامه ۲۶۴ تذکره بایزید بیات . ۲۴ (۲) بابرنامه ۲۲۹ و ۲۳۳ (۳) بابرنامه ۲۲۹
(۴) غربیچه plate Mail چهارتختهء آهن که برای دفع ضربت شمشیر به پشت و سینه ودوپهلو می بستند . (۵) بابر نامه ۲۲۶ (۶) بابرنامه ۱۵۰

این سنگ نبشته بخط بابر درحدود سه صد متری جنوب غربی قریه آب بردن مزار بین فلغر ومتچه تاجکستان نز دیک چشمه سار سرخ از زیر زمین بدست آمده است .

واین طو رزانو زدن وتقدیم کو رنش را منافی‌شان وکرامت فردی‌خودمیدانند، ولی‌بابر این وضع‌آزادگی رانمی پسندد و گو ید که‌یکی ازملک زادگان‌ا فغانی ایستاده‌بود ودیگران که‌درمرتبه ازو پایین تر بو دند می نشستند،و بنابرین‌این افغانان بسیار روستائی وبیهو ش مردمند (۱) درحالیکه طر ز تفکر بابر حا کی ا ز محیط ارستو کراسی ، وروش افغانان ناشی‌ازآزاده منشی ومساوات‌دوستی ایشان است . درمو کب بابر هموا ر ه توق و نقا ره بو د ه (۲) تو ق و یا توغ بمعنی بیر ق و نشا ن ا ست که برا ی شکو ه سلطنت دونو ع بیر ق داشت: اول چتر توق که با لا ی چتر تخت‌شاهی افراخته‌میشددو م تمن توق که‌دراز تر ازچتر توق ودر پایه‌والاتر ازا ن بو د، وموی‌دم قو تا س— قطاس یعنی غژ گاورا بالا ی‌آن‌امی‌بستند(۳)واین‌اعلام ونقا ره‌گاهی بطو رامتیاز خا ص به امر ای بز ر گ هم دا د ه میشد (۴) و به شهزا دگان ،حق استعمال علم ونقاره درموا رد نواز ش آنها اعطا میگردید(۵) خود بابر مرد سوار کارشایق هرنوع شکار وبسیا ر جلد وتازند ۀ قوی‌بود ابو الفضل گوید «که‌بعضی‌از خصوصیات احوال این پاد شاه ازغرائب‌اموراست ازجمله یکی آنکه بمو زه دو پا شنه‌بر کنگر های قلعه جسته‌جسته‌می‌دویدند، وگاه گاه دو آدمی دربغل گرفته ا ز کنگره‌به کنگره می جستند.»(۶) بابر شخصاً شنا ور ماهری یود ، وباآب بازی از دریای‌گنگ‌می گذشت‌واز یک کنار دریا تا کنار دیگر سی وسه بار دست می زد((۷)وی باکشتی گیری Wrestling-match هم شو قی داشت‌وهمواره کشتی‌گیران‌ماهر راتماشامینمود (۸) وازکشتی‌گیران درباراوپهلوان‌صاد ق واودهی oudhi وکلال ود و ست

(۱)بابرنامه ۱۷۱ (۲)بابرنامه ۲۳۱
(۳)آیین اکبری ۱ر ۳۶ فر هنگ انندراج ۲ر۹۷۱ (۴)با بر نا مه ۳۸ ۱
(۵)بابر نامه ۲۲۸ (۶)طبقات ا کبری ۲ ر۲۷
(۷)بابر نامه ۳۳۵ (۸) بابر نامه۳۲۴ر ۲۴۵

یا سین وپهلوان لاهوری‌رامی‌شناسیم ،که اودهی بایک پهلوان هند وستانی کشتی گرفت . وروزیکه صادق وکلال کشتی گرفتند وصادق غالب‌آمد، باو ده هزار تنگه‌واسپ زین‌دار وسر وپا وچپکن تکمه دار بخشید،وبه کلال هم سر وپا وسه هزار تنگه‌انعام داد . (۱)

دیگر ازمشاغل تفریحی بابر،بجنگ‌انداختن پیلان مست وشتران مست است که که درجشن بزرگ ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م بعد از فتوحات خود درهند این تماشا را دیده بود (۲)وگاهی هم در هند بشکار فیل و شیرمی‌پرداخت (۳)ودر دریاها ماهی را اشکار میکرد (۴)

بنیهٔ بدن بابر بیسار قوی‌بود ،وتاآخر عمر نشاط خودرانباخت ،درسفرهای طولانی وجنگی خویش مانده نشد ،درطول عمرش کمتر مریض‌شد وبسیار کم ازوسایل انتقالی غیر ازاسپ کار گرفت، وصرف یکباربوسیلهٔ «تخت‌روان» در یک سفر طولانی حرکت کرد .(۵)

برای شناسائی مزید شخص بابر به‌مبحث‌بابرنامه‌درین کتاب‌رجوع شود .

عیاشی های بابر

چنانچه گفته شد بابر در طول عمر خود بزمهای میگساری‌داشت ،درسیر های‌تفریحی ولشکر کشی ها واوقات عادی همواره یاران هم پیاله‌با اوبه قدح پیمائی می پرداختند ،درمنتزهات‌وتفریحگاه‌هاومواقع خوش‌منظره کابل جایی‌نیست که‌وی دران بزم میگساری رانساخته باشد، ویا ازوسایل دیگر نشه آور مانند معجون وافیون کیفی نبرده باشد .

ولی عیاشی اوهمواره دربزم یاران میگسار بوده واطلاعی از معاشقه‌با زنان وغلمان نداریم ،جز عشق‌موقتی که اورا در اوایل جوانی باباربری در اندجان

---

(۱) بابر نامه ۲۳۳ (۲) بابر نامه ۲۲۹

(۳) بابر نامه ۲۳۵ (۴) بابر نامه ۲۴۴

(۵) بابر نامه ۲۳۳

روی داده بود . وی دربابر نامه زنا ومعاشرت با زنان‌نامشروع رابنظر کراهت وانتقاد می بیند وفسق وفجور راباعث خرابی خانوده های شاهان میداند (۱) ولی با موسیقی ومناظردل‌انگیز وزیباعشقی دارد، و دربابرنامه ازهنرمندان‌موسیقی وبسا ازمنتز هات وتفریح گاههای کابل ومناظر دلکش آن نام می برد. وی از زندگانی حظمی‌گیرد وگویند که‌در کابل برلب حوض تخت شاه این‌شعر خود را کنده بود :

نوروز ونو بهارومی و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست(۲)

---

(۱)بابر نامه ۱۰۸

(۲)تاریخ فرشته ۱۱ ر ۱ م - اویماق مغل ۳۹۸

****

بخش سوم

شخصیت سیاسی و اداری بابر

تشکیلات ملکیه

در هندوستان از عصر سلاطین دهلی وخلجیان ولودیان نظام خاص اداره ملکی ومالیات وجود داشت ، که مخصوصاً بدست شاهان خلجی و لودی که از افغانستان بهند آمده بودند ، اساس آن‌نظام ریخته و پرورده شده بود ، وبابر هم همین نظام را پیروی‌نمودو بجا گذاشت ، وبنابرین‌وی مبتکر یک نظام نوین اداری شمرده نمی شود .

از نظرطرز اداره ومفکوره‌در سلطنت‌اسلامی هندسه‌دوره را میتوان‌تشخیص کرد:

اول : عصر اول‌سلطنت اسلامی که‌از لودیان ملتان وغزنویان‌وغوریان به خلجیان ولودیان دهلی رسید ودر تملم این دوره ، مبادی اسلامی از قبیل نظام قضا و خراج ونظام لشکر داری و اقطاع (جاگیر) و نظام درباری و شاهی با اصطلاحات عربی یا فارسی آن از افغانستان به شمول مفکورهای تصوف و روحانیت اسلامی بهند آمده ، که نظام اداری بابرهم در اواخر همین دوره واقع میشود ومبنی بر همین اساسهاست .

دوم :بعد از وفات بابر ،شیرشاه سوری افغان ، همین تنظیم را استحکام بخشید ، و ترتیب و زندگانی جدید بآن داد .

سوم : بعد ازمرگ همایون بوسیلهٔ جلال الدین‌محمد اکبر ودرباریان اکبر او این نظام رنگ خاص مقامی و ترتیب جدیدگرفت که‌عبارت‌از «آیین‌اکبری» باشد . (۱) و این دوره تا فتح انگلیس بر هند دوام

---

(۱) صولت شیر شاهی ۸۹ به‌حواله‌تاریخ هند تالیف جان کلارک مارشمین طبع لندن ۱۸۶۰ م

داشت ، و بقول اکثر مؤرخان ،ترتیب آیین اکبری در اکثر مواد ،سرهون نظام اداری شیر شاه سوری است (۱)

در حقیقت نظام اداری بابر را مخلوطی از عناصر سلطنت لودی و مواد جدید فراوردهٔ بابر از افغانستان و ماوراءالنهر توان گفت ، که درطبیعت خود یك نظام لشکری بود ، وهر مامور دربار بابر درجمع لشکریان هم شمول داشت ، و پادشاه دارای قدرت نامحدود شمرده میشد .

نظامیکه در تحت قدرت نامحدود پادشاه ، و بزور تیغ و لشکربوجود می آید ، و در رأس آن هم یکنفر فاتح با اختیارات تام قرار دارد ، و اوهم خلیفه و ظل الله شمرده شود ، در تحت این شرایط « طبقهٔ حاکمهٔ اشراف» بوجود می آید ، که با شخص پادشاه یادرباریان او ربطی داشته باشند ، و ما میبینیم که در دربار بابر امرای نظامی و شاهزادگان و روحانیون و هنرمندان و نویسندگان موجودند که« طبقهٔ حاکمه» را تشکیل داده اند، وبوسیله آنها طبقه عامه یعنی دهقانان ـ کسبه ـ شهر نشینان اداره و استثمار می شوند و موقع و پیشرفت و قدرت این اشراف هم به ادارهٔ خاص پادشاه وابسته است ، و اکثر این امرا و اشراف درباری در مجالس شراب‌خوری و عیاشی‌با بر همکاسه اند ، و مزاج او را باهزالی ومطربی و شاعری‌خوش می سازند ، و از ین‌راه به مدارج عالیه امیری میرسند (۲) و بابر آنقدر بر اوضاع مسلط است که‌در خانهٔ قاضی قریه بهزادی شمال کابل میخواهد شراب بخورد و قاضی میگوید : « در خانه من تاکنون شراب خورده نشده ، پادشاه حاکمند . » (۳) از امرای معروف دربار بابر در کابل و

(۱) An Advanced History of India 554

(۲) بابرنامه ۱۰۱ و ۱۶۰ و ۲۷۲ (۳) بابرنامه ۱۵۰

هند یکی خواجه دوست خاوند است که به موجب خود بابر نامه (ص ۱۴۴ و ۱۴۵) در بزمهای عیاشی و باده پیمائی بابر داخل بود ،ولی‌همین شخص القاب « هدایت مآب ولایت انتساب » داشت (۱)

این اعیان و اشراف درباری و امراکه داخل « طبقه حاکمه »واشراف درباری بودند ، و بدین وسیله اموال فراوانی بدست می آوردند وموقع خود را حفظمیکردند، گاهی‌تحفه های‌گرانمایه‌بدربار تقدیم‌میداشتند ، و بدین وسیله پادشاه راخوش‌می‌ساختند،و موقع خودرا هم‌حفظ میکردند چنانچه‌بروز آخر ماه ربیع الاول ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸م بابر درآگره بخانه سلطان محمدبخشی رفت و درآنجا معجون خورد، و از بخشی‌مذکور در ضمن پذیرائی مجللی بیش از دولك نقد و جنس پیشکش گرفت . (۲)

بابر امرا در بار خود را از اشخاص زبده که در جنگها باوا همراهی کرده بودند ، انتخاب میکرد . و درین جمله رجال ماوراءالنهر و افغانستان و هند داخل بوده اند . در بابر نامه ازمامورین ملکی: بخشیان (۳) و دیوانیان و شقدار وچوْدهری (۴) کلانتر (۵) میرآخور (۶) پیاده (۷) کوتوال (۸) منشی (۹) عسس (۱۰) تعلیقچی (۱۱) داروغه (۱۲) یامچی (۱۳) تمغاچی (۱۴) وازمربوطین درباری : مهر

(۱) بابرنامه ۲۱۱ (۲) بابرنامه ۲۲۸

۳ بخشی : اصلا کتابان حروف اویغوری و درهند آمرادای تنخواه Pay Master (۴) رکن‌تشکیلات‌مالی (۵) کلانتر رئیس‌یك صنف‌رئیس‌قبیله (۶) میرآخور :رئیس‌اصطبل‌و اسپان. (۷) پیاده:مامورتحصیل‌مالیات دردهات (۸) کوتوال : کلمه پشتو است بمعنی قلعه دار و محافظ امنیت شهر . (۹)منشی : نویسنده نامه‌و فرامین شاهی . (۱۰) عسس: مامور حفظ امنیت در شب .(۱۱) تعلیقچی :فرمان نویس و حکم نویس . (۱۲) داروغه: آمر یك اداره یاحاکم یك شهر و ناحیه. (۱۳) یامچی : آمر پسته خانه (۱۴) تمغاچی: مامور گمرك Custom Officer

دار ، علمدار ، کتاب‌دار ، رکابدار ، جلمه‌دار ، بکاول (۱) شربت چی ،
خزانچی ، قورچی (۲) جاندار (۳) یساول (۴) سؤچی (۵) ایچکی
(۶) کیر کیراقچی (۷) شقاول (۸) تواچی (۹) پروانچی (۱۰)
قراول (۱۱) آخته بیگی (۱۲) اوغلاقچی (۱۳) باشلیغ (سالار) و غیره
نام برده میشود . (۱۴)

امرای دربار بابر بعد ازفتح هند بموجب فرمان مؤرخ شهر جمادی
الاخری ۹۳۳ ه مارچ ۱۵۲۷ م بالقاب آنها عبارت اند از (۱۵)
مقرب‌الحضرت السلطانی ،اعتماد الدوله نظام الدین علی خلیفه (بحیث
صدرا عظم) که کار سلطنت می راند ، وحکم اومثل حکم سلطان بود .(۱۶)
چین تیمور سلطان بلقب برادر

---

(۱) بکاول: داروغه‌مطبخ شاهی .
(۲) قورچی: سلاحدار محافظ موکب شاهی با لباس زرد یا سرخ آرمی آف دی اندین مغلز ۱۶۹ (۳) جاندار : محافظ خاصه شاهی در دربار. (۴) یساول : حاجب و نگهبان مسلح محل شاهی
(۵) سوچی : آبدار (۶) ایچکی : داروغه شهر و مقرب دربار
(۷) کیر کیراقچی : محافظ توشه‌خانه. (۸) شقاول : ناظر قاضیان و ملایان وایلچیان. (۹) تواچی : یاورحضور شاهان که‌اوامرایشانرااجرامیکرد
(۱۰) پروانچی : خزانه دار. (۱۱) قراول :دیدبان پیشرو لشکر
(۱۲) اخته بیگی یااختاچی :شخصی که بااسپ شاهی یکجامیرفت.(۱۳) اوغلاقچی
(۱۴) بابر نامه ۱۶۵ ، ۱۷۱ ، ۱۴۵ ، ۱۳۳ ، ۲۰۱ ، ۲۱۱ ، ۲۲۸ ، ۲۰۷ ، ۲۱۴ ، ۲۲۷ ،
۴۴ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۲۴۲ ، ۲۴۷ ، ۴۴ ، ۴۴ .
(۱۵) بابر نامه ۱۱۷ ببعد
(۱۶) تاریخ شاهی ۱۲۱

سلیمان شاه به لقب برادر
خواجه‌دوست خاوند ،به لقب هدایت مأب ولایت انتساب
یونس علی معتمد السلطنه مقرب خاص
شاه منصور برلاس عمدة الخواص
درویش محمد ساربان
عبد الله کتابدار
دوست ایشک‌آقا محمد خلیل اخته بیگی
سلطنت‌ماب خلافت انتساب سلطان علاءالدین عالم خان بن‌سلطان‌بهلول لودی .
شیخ زین خوافی‌منشی دستوراعاظم ومویدالاسلام
محب علی‌بن شیخ زین
تردی بیگ برادرقوچ بیگ
شیرافگن ولد قوچ بیگ
خان معظم آرایش خان
خواجه حسین دستور اعاظم
قاسم حسین سلطان سلطنت ماب
احمد یوسف اوغلاقچی
هند وبیگ قوچین معتمدالملک
خسروگوکلتاش معتمد الملک
توام بیگ‌اردوشاه
ولی خازن قره گوزی
پیر قلی سیستانی عمدة‌الخواص
خواجه پهلوان بدخشان عمدة الوزراء
معتمد الخواص عبدالشکور

نتيجة السلاطين جلال خان وكمال خان اولاد سلطان علاء الدين (هند)

عمدة الاعيان نظام خان بيانه (هند)

علی خان شيخ زادهٔ فرملی (هند)

سيادت ماب مير همه (مير هامه Hameh)

عمدة الخواص محمدی گوکلتاش

خواجگی اسدجاندار .

عمدة الملک خان خانان دلاور خان (هند)

ملک دادکرانی عمدة الاعيان (هند)

شيخ المشايخ گورن هند

نقابت پناه سيدمهدی خواجه با جهٔ بابر

برادر اعز محمد سلطان ميرزا

سلطنت ماب عادل سلطان بن مهدی سلطان

معتمد الملک عبد العزيز ميرآخور

معتمدالملک محمد علی جنگ جنگ

عمدة الخواص قتاق قدم قراول

شاه حسين يارگی (بارکی؟)

جانی بيگ اتکه

معتمد الخواص تردی بيگ

ملک قاسم برادر بابا قشقه

معتمد الخواص مؤمن اتکه

رستم ترکان با شليغ

عمدة الخواص سلطان محمد بخشی

بقرار بابرنامه: امرای دربار، بشمول ديوانيان وکارکنان دربار تماماً بدون فرق

ملکی وعسکری در جنگها اشتراک داشتند(۱) ودر اوقات اداره وصلح هم مطابق انتخاب پادشاه به امور ملکی وحکمرانی و ولايت گماشته ميشدند، ودر اينجا امور ديوانی ولشکری هر دو بااختيارات کامل اجرا ميکردند مثلا عبدالله کتابدار ويا يزيدبکاول طباخ وخواجگی اسد جاندار وکمال شربتچی از امرای لشکری بابر بوده اند که در جنگها دسته های نظامی را قيادت ميکردند(۲) وملامحمدمذهب باايلچی بنگاله بمذاکرات سياسی ولشکری ميرفت(۳)

اين وضع خلط وظايف ملکی وعسکری و درباری تا آخر سلطنت بابرادامه داشته، ولی بعدازفوت اودرعصر فرزندش همايون امور مملکت بسه سهم تقسيم يافت:

اول: سهم سعادت مشتمل برامورقضا واهل علم ومشايخ وتعيين وظايف وسيورغالات مدد معاش آنها که آمر سهم سعادت شرف الملک مولانا محی الدين محمد فرغری بود .

دوم: سهم دولت واقبال مشتمل بر امور متعلق به تقرر مأمورين و تعيين مراتب وحقوق آنها باتعيين علوفات عساکر که در رأس آن عمدة السلطنه شجاع الدين اميرهند وبيگ بود.

سوم: سهم مراد که عبارت ازامور دربار وحرم شاهی است وجلال الدوله امير اويس محمد صاحب سهم مراد بود. (۴) وهم همين همايون برای تقسيم وظايف ديگر چهار سرکار آتشی-هوائی-آبی-خاکی رابوجود آورد که در رأس هر سرکار يک وزير بود. وبا سرکار اول امور جنگی، وبادوم امور مطبخ وغذاواصطبل شاهی، وباسوم امور شراب خانه وجريان انهار وبحار، و با چهارم امور زراعت وعمارت وضبط خالصات وبيوتات يعنی اراضی وعمارات دولتی تعلق داشت(۵) .

---

(۱) بابر نامه ۲۱۱
(۲) بابرنامه ۱۴۳، ۲۱۱
(۳) بابرنامه ۳۸
(۴) قانون همايونی ۴۰
(۵) قانون همايونی ۴۸

بهر صورت چون بابر عمری را در میدا نهای جنگ وغارت‌وحمله وگریز
گذ رانده بود وبعد ازفتح هند هم فرصتی برای‌اصلا ح تشکیلات‌اداری‌ویاوضع
نظام جدید نیا فت، بنابرین درعصر اوهمان نظامهای سابقهٔ د و رهٔ خلجیا ن
ولودیان افغانی تعقیب‌شد، وابتکاری‌در امورادا ر ه نداشت .
وی شخصاً به‌همکاری امرای در بار یک نوع حکو مت عسکری داشت و
تشکیلات خاص را نیافرید .نامهای برخی ازما مو رین ملکی نیمه عسکری
اوطرز اداره‌اورا وانمو د میکند. در۹۳۵ ه چون هلال عیدشوال راچندنفردیدند
پیش قاضی‌گو اهی دادند (۱) واز ین برمی آید که‌قاضی شریعت هم وجو د
داشت ودربابرنامه ازقاضی‌ضیاء مکر راً ذکر رفته که د رجو نپو ر ۲۰لک
باویبخشیده شده‌بو د (۲)

اگر چه در بابر نامه ودیگر تو اریخ معاصر او به ((نظام‌خاص‌ادا ری)) در
عصر بابر اشاره مو جو دنیست‌ولی ازمطالعه اوضاع عمومی آن عصرودربار بابر
بدین نتیجه میر سیم که‌حکو مت عصر بابر مرکب بو داز :

۱- دربار شاهنشاهی وکار کنان مربوط‌آن که ما نامهای برخی ازایشان
راذکر کردیم .ودرر ا س این عمله ء در بار بعد ازبابر شخصی‌بنام خانه
سامان یا میر منزل واقع بو د. (۳)

۲- امراء: که ازمقر بان دربار بو ده وامو رعسکری و ملکی را به‌حیث
سر لشکر ان شاهی بد ست داشتند ودر تحت امر ایشان ما مو رین دیو ان
مالیا ت و میر بخشی military-pay officer وکو تو ال(آمر پلیس‌وامنیه)
وداروغه ومحتسب وغیر ه بوده اند وبابر از جاسو س‌فر ستادن خو دهم‌ذکری
دارد (۴) که‌بعد ازودراداره هند جاسو س خفیه را« هر کاره» واطلاع دهند ه
علانیه را (واقعه‌نو یس)میگفتند .(نیزرجو ع کنید به مبحث تشکیلا ت مالی)

(۱)بابر نامه۲۴۴ (۲) بابرنامه ۲۰۸
(۳) ایدوانسد هستری۵۵۷ (۴) بابرنامه ۲۳۴

۳-دارالقضا judiciary درتحت اداره‌ء قاضی وقاضی‌القضات، که‌زیرنظارت
او متفحص قضایارا تحقیق میکر د،مفتی در باره ان از رو ی فقه حنفی فتوا
میداد، وبالاخر قاضی دربارهٔ آن‌حکمت وقضیت میگفت وحکم را صادرمیکرد،
ومیرداد به اجرای آن همت می گماشت و پو لیس (حسبه) و محتسب هم
درتحت نظر امیر داد ، کار حفظ مساجد وپلها وقلعه ها و امو رعامه‌میکرد
واخلاق ونرخ‌ونو ا را نگرانی مینمو د ،بر ای حل و فصل دعاوی هنو دیکنفر
منصف judge هندویا پنچایت panchayat یعنی juries غو روحکم
میهمو د(۱)شخصیت‌فعال بابر از کارنامه های لشکری اوظاهر است، وی‌مرد
سپاهی فعال وفاتح ولشکر کش هو شیار ودانا به‌امو ر سو ق الجیشی و
تاکتیک‌حربی‌عصرخودبو د, مخصوصاًد راستعمال‌تو پخانه Artillary وسلاح
گرم وتفنگ امتیازی داشت. فعالیت‌او به‌درجه یی بو د که از سن‌پانزدسالگی
تافتح هند ،دوعید رمضان راسالی در یکجا نگذرانده بو د(۲)

باشخصیت فعال بدنی دینامیک بابر فعالیت عقلی و سیا ست مداری او رانیز
فراموش‌نتوان کرد،وی‌باسیاست‌مأبی‌شبیه‌به رویه‌مکیاولی Mackiavellism تمام
امرای‌دربا ر سلطان ابر اهیم را باهمد یگر مخالف‌و بدبین گردانیده وازین عمل
خو د درتضعیف وتزلزل بنیان‌امپراتو ری لود ی‌نتیجه گر فت

بابر باشاه‌اسمعیل‌صفوی که‌ر قیب‌زبر دست‌وکهن‌سال‌او شیبانی‌خان‌را ازبین برد
روابط دو ستانه‌نگهدا شت‌ومانندیك سیاست مدار هو شیار باو جـو د یکه سنی
محکم ر ا سخ‌العقید ه یی بود - باآن‌شا ه شیعی مذهب آنقدر نزد یکی کرد که
شعار خاص کلا ه سر خ قز لبا ش راهم‌برای خود و سپاهیا ن خود بر گز ید و
اعمال ظا لمانه‌او را که با سنیان‌خراسان کرده بودنادیده‌گرفت .

بابر در هندهم بارعایای غیرمسلم‌خـود بعد از شکست های جنگی ایشان-

(۱) Some cultural aspects of Muslim Rule in India 29
(۲) بابرنامه۲۱۷

رویۀ نرمی داشت و بامدارا و انصاف پیش آمد که او را یك نفر سیاستمدار بصیر توان گفت ونمونه این مفکوره عدم تعصب او وصیت نامه ایست که دراواخر عمر به فرزند بزرگ و لیعهد خود همایون نوشته است. و در ان میگوید

۱ـ همواره از تعصب مذهبی پرحذر باش و جذبات دینی و رسوم مردم را درنظر بگیر وبدون تبعیض ورعایت خاص باتمام طوایف به انصاف رفتار کن .

۲ ـ ازذبح گاو پرهیز تاکه در دل مردمان جای گیری واز راه احسان مردم مطیع تو باشند (۱) .

۳ـ پرستشگاه هیچ قومی راتخریب مکن و باارباب همه مذاهب انصاف نما تاروابط رعیت باپادشاه خوددوستانه باشد و بدین صورت در مملکت امن و امان برقرار گردد .

۴ـ نشر واشاعه اسلام بجای ظلم وشمشیر بوسیلۀ لطف و احسان بهتر است.

۵ـ اختلافات شیعه وسنی را همواره صرف نظر کن که وسیلۀ ضعف اسلام است .

۶ـ خصوصیات رعایای خود را در مواسم مختلف سال درنظر داشته باش ، تا سلطنت تو ازبیماری وضعف محفوظ باشد (۲۰)

انتساب این وصیت نامه تا چه اندازه محل وثوق واعتماداست؟ این مسئله در خور غور وتحقیق است .ولی ما از اعمال خود بابر هم میدانیم که باید چنین مفکوره داشته باشد ،زیرا او دراوقات فتوحات خود در هند هیچ معبدی را از ارباب ادیان دیگر تخریب نکرد ،و هم همین وصیت اورا اخلافش در

(۱) درینجا رعایت عقاید هندوان مراد است که گاو کشی راناجایز شمارند.

(۲) رود کوثر ۱۲ بحواله اندین اسلام، یك نقل این وصیت نامۀ بابر در ستیت لایبری بهوپال هند موجود است . دکتور راجندراپرشاد رئیس جمهور اولین هند در کتاب India devided طبع ۱۹۴۶م نیز همین وصیت نامه را آورده است که تاریخ اصل نسخه یکم جمادی الاولی ه ۹۳۵ باشد.

نظر داشتند وحتی اکبر آنرا عملا درجهانداری خود تطبیق میکرد ،وهندوان زیاد بدربارش محشور بودند، ودورۀ سلطنت او کاملا یك دوره عدم تعصب مذهبی است .

دوم :بابر به طبقۀ صوفیان عقیدتی داشت ومخصوصاً با ارباب طریقت نقشبندیه روابط ارادت او از عصر اجداد وپدرش محکم بود وما میدانیم که صوفیان ودرویشان رانسبت به علمای ظاهروقشری، نظروسیعی بود وبه «صلح کل» عقیدتی داشته اند .بنا برین بعید نیست که بابر در مسایل مذهبی ، آنقدر متعصب نباشد ،که وسیلۀ آزار ارباب ادیان دیگر گردد. و هم شخصی که سیاستمدار باشد، نمی خواهد بدین وسیله رنجش وتعصبی را درمقابل خویش ایجاد نماید.

بابر مقاومت های عسکری راجگان هند ورا با فشار لشکر وجنگ ازبین میبرد ولی عین همین رویه را بافرمان روایان مسلمان وافغان نیز داشت .وبنا برین او رافاتح وسیاستمدار وجنگ آور نیرومندی گفته میتوانیم ،ولی شخص متعصب ومخربی نبوده است .

بابر درعین اینکه شخص مهذب با کلتور وسپاهی فاتحی بود، در قسمت اداره وادمنستریشن نیز تجارب موروث خاندانی و ازسن طفولیت آزمایش های عملی درآسیای میانه وافغانستان داشت ،وی از هندوکش تا ولایت بهار هندوستان حکمرانی میکرد که مالیات قسمت هندی آن از بهیره تابهار ۵۲ کرور تنکه «درحدود یك ونیم ملیون سترلنگ » بود و از ینجمله ۲۹ کرور به راجه های مطیع درتحت اقتدار بابر تعلق داشت که تمام ولایات کشور بابری عبارت بود از :

سرهند ،حصار فیروزه ،شهردهلی و میان دواب ،میوات، بیانه، اگره ،ولایات مرکزی، گوالیار ، کالپی ،قنوج ،سنبهل ، لکهنو ،خیرآباد ،اودهو بهرایچ، جونپور، کره ومانکپور، بهار، سیروهی، سارون، چپاران، گوندیگه، ناگور، رنتمبهور (۱)

(۱) در نسخه مطبوع ترجمه فارسی شرح این ولایات نیست در نسخه ترکی با مقدار مالیات هرولایت موجوداست (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۲۴۴)

اینولایات کشور شامل پرگنه ها بود، که عدد آن درعصربابرمعلوم نیست ولی درعصر شیر شاهی تمام مملکت او بقول آیین اکبری عبارت از ۹۷ سرکار و۲۲۶۷ پرگنه بود وعدد قریه های مربوطهٔ این پرگنه ها در حدود یکصدوسیزده هزار تا یکصدو شانزده هزاراست .(۱)

راجه های ماتحت امپراتوری بابر:

راجه سوتنه، راجه روبارین، راجه بکرماجیت رنتمبهور راجه کلنجری راجه سنگ دیو، راجه بکمدیو راجه بکمچند (۲)

بابر بعدازفتح یک قسمت افغانستان از بدخشان تاقندهار حکمرانان خود رابراساس اعتماد روابط خانوادگی از پسران و اقارب خود وشهزادگان دودمان تیموری مقرر میکرد ولی بعدازفتح هند مناصب حکمرانی ولایات را علاوه برافراد فامیلی خویش به برخی از درباریان مقرب و معتمد که باو خدمت کرده بودند هم سپرد و برخی از راجگان و امرای مقامی هند را بشرط قبول اطاعت و دادن مالیات بر حال خود گذاشت .

بابر درافغانستان به تشکیلات خاصی نپرداخت و در عصرش قندهار ،غزنی و گردیز- کابل و ننگرهار -بدخشان اجزای خاص اداری بودند، که یکی ازشهزادگان مانند همایون- هندال، عسکری، کامران ویا امرای بزرگ دربارش درآن حکم میراندند و مالیات را مطابق رواجی که ازاسلاف تیموری او درین سرزمین ها بود میگرفتند.

و لایت کابل در عصر بابر مشتمل بر ۱۴ تومان(باصطلاح هند پرگنه) بود اگرچه نواحی سوات و باجور و پرشاور و هشتنغر نیز از توابع کابل بود ولی درین زمان در تصرف افغانان بود به وسیله کلانتران و خوانین قبیلوی اداره میشدند .

(۱) سالنامهٔ نیرنگ خیال طبع لاهور ۱۹۴۰م بحواله تاریخ شیر شاهی عباس سروانی و اقعات مشتاقی خطی

(۲) بابرنامه ۲۰۵

ولایت دیگر لمغانات : دارای ۵ تومان و دو بلوک بود که کلانترین تومان آن ننگرهار شمرده میشد و داروغه نشین آنجا آدینه پور از کابل ۱۳ فرسنگ فاصله داشت. تومان های دیگرلمغان علیشنگ والینگار ومندرور و کنر و نورگل است و مالیاتی که از کابل و لمغان وصحرانشین بدست می آمد ، هشت لک شاهرخی(۲۰ لک روپیه) بود. (۱)

اما ولایت قندهار : غرباً تا زمینداور و گرمسیر و شرقاً تاقلات و ترنک و شمالاً تاتیری و دهله و جنوباً تادوکی و مستنگ و شال شمرده میشد.(۲) که در این جمله در عصر بابر فقط شهر قندهار باملحقات آن بین قلات ومجرای هلمند به حکمرانان او تعلق داشت ,وما از حکمرانان عصر او در افغانستان این رجال را از روی بابرنامه می شناسیم :

کامران وعسکری حکمرانان قندهار

ناصرمیرزا حکمران قندهار و غزنی

عبدالرزاق میرزا حکمران ننگرهار

خواجه کلان حکمران غزنی و گردیز

سنجر برلاس حاکم ننگرهار

قیام اردو شاه حاکم ننگرهار

هندو بیگ حکمران بهیره

محد علی جنگ جنگ حکمران میان بهیره و دریای سند

لشکر خان جنجوهه حاکم خوشاب (پنجاب)

بابر اتانومی داخلی قبایل یوسفزائی را برسمیت شناخته بود ، چون در ۹۲۵ هـ ۱۵۱۹ م ملک شاه منصور با ۶ نفر کلانتر یوسفزائی درکابل بحضورش رسید ،بایشان خلعت های فاخر داد و او گوید : که آنچنان مقرر است که بولایت سوات دخل نکنند وجمیع رعایا را ازمیان خود برارند و

(۱) بابرنامه ۸۹ (۲) آیین اکبری ۲ر۱۸۹

دیگر افغانان که در باجوروسوات زمین می کارند، شش خروار شالی بدیوان بدهند (۱)
این وضع بر هوشیاری وسیاست مداری بابر روشن دلیلی است که با درک
روحیات آزادی خواهانه افغانان قبیلوی با ایشان رفتار داشت ، درحالیکه در
موارد دیگر رقیبان وسرکشان را بزور وعنف خاضع وبزانو زدن مجبور می ساخت
چنانچه در ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م علی خان افغان راکه درهند اسیر شده بود ودروقت
آوردنش بحضور بابر در زانو زدن تأخیر میکرد ،امر شد که پایش راکشیده
وبزور مجبور به زانو زدن سازند (۲)

بابر روابط خود را با دربار صفویان ایران ،صمیمانه نگهداشت و با ین
وسیله بطور یک سیاست مدار ،حمایت دربار صفوی را درمقابل رقبای خود
شیبانی خان و امرای اوزبک بدست آورد، و ماهی بیگیم که ایلچی (سفیر)
پادشاه قزلباش سراد قورچی در هند بدربارش حاضر است ، و بعد از گرفتن
خلعت ودو لک تنگه بطرف ایران حرکت می کند.(۳) همچنین ایلچی بنگاله اسماعیل
میتا بدربار او در مسایل صلح وجنگ حرف میزند(۴) . وچون درسنه ۹۳۵ ه در
باغ خود بارعام داد درین طوی ایلچیان متعدد قزلباش (ایران) و اوزبک
(ماوراءالنهر) وهندوان بوده اند و بابر از ایلچیان ایران وامرای متعدد ماوراء
النهر ذکری دارد که ایلچیان قزلباش در دست راست وایلچیان اوزبک بدست
چپ دربار قرار داشتند ویونس علی و عبدالله از امرای دربار بابر از ایشان
پذیرایی میکردند (۵) همچنین سلیمان آقا ایلچی عراق وحسین ایلچی سیستان

(۱) بابر نامه ۱۵۱
(۲) بابر نامه ۱۶۸
(۳) بابر نامه ۲۳۵
(۴) بابر نامه ۲۳۸
(۵) بابر نامه ۲۲۹

بدربار بابر بوده اند .(۱)
در سنه ۹۳۳ ه خواجگی اسد جاندار بعراق به ایلچی گری فرستاده شده
بود که ازآنجا با ایلچی عراق سلیمان ترکمان آمد و واپس بطرف شهزاده
طهماسب با سوغاتها با یلچی گری ارسال شد (۲) و همچنین در سنه ۹۳۵
هـ کمال الدین قناق از طرف کستن قراحکمران ازبکی بلخ و امین میرزا
از طرف کوچوم خان اوزبک بطور ایلچی بحضور بابر رسیده بودند
(۳) وازین بر می آید که بابر با حکمرانان ایران و آسیای میانه وهند روابط سیاسی
داشته است .

(۱) بابر نامه ۲۱۱
(۲) بابر نامه ۲۱۷
(۳) بابر نامه ۲۳۲ و ۲۳۳

مقدار در آمد و نظام مالیات

Revenue-System

بابر درافغانستان بعد از فتح کابل، نظام خاصی را برای مالیات وضع نکرد، و حسب ضرورت از مردم مالیات ستد. وی گوید که: کابل محقر جا ییست سیفی است وقلمی نیست. یعنی: مصارف زیاد لشکری دارد ومالیات آن کمتر است. وی ازولایات کابل وغزنی سی هزار خروار غله مالیه ستد، و نیز در سفر ۹۲۵ ه ۱۵۱۹ م بر مردم دره کهراج پنجگوره چهار هزار خروار شالی تحصیل کرد(۱)

بابر عادت داشت که برای مصارف لشکر وتمویل رجال خود به گماشتن (تحصیلداران) بجمع آوری اموال می پرداخت وگاهی هم برسم (چاپقون) یعنی (تاخت و تاز ناگهانی عسکری سوار) بر قبایل می تاخت واز انها اموال و گوسفندان وحیوانات رابصورت چپاول میگرفت. ودر بابر نامه ازین چاپقونهای خود ذکرها دارد (۲) واموالیکه بوسیله تحصیلداران و بوضع سلم وصلح بدست می آمد، ویا درچاپقون، غارت میشد بمصارف درباری ولشکری میرسید. اما تقسیم این اموال غنیمت چنین بود که: ازاشخاص غارت کننده یک خمس درحصه بابر میرسید، ودرحق برخی ازانها که رعایت خاص میشد، یک خمس را به ایشان می بخشید. چنانچه درسنه ۹۱۳ ه ۱۵۰۷ م در غارت قبایل غلجی افغانان حدود غزنی، یک صد هزار گوسفند بغارت گرفته شده بود که از انجمله ۲۰ هزار

(۱) بابر نامه ۹۲ ر ۱۳۸

(۲) بابر نامه ۹۲ ر ۹۳ ر ۹۶ ر ۹۷ ر ۱۲۸ ر ۲۲۹

رعایتاً بحساب نیامد، واز جمله هشتاد هزار باقی یک خمس یعنی شانزده هزار نصیب بابر بود. (۱)

علاوه براین مالهای تاراجی که در چاپقونها بدست می آمد، بابر مالیات مستقیمی هم داشت وچنانچه ذکر رفت از کابل ولغمان هشتصد هزار شاهرخی مالیات داشت(۲) وبرقبایل کهراج (حدود پنجگوره) چار هزار خروار شالی را تحصیل کرده و به تحصیل آن سلطان ویس سواتی را گماشته بود (۳) و همچنین درسنه ۹۲۵ ه ۱۵۱۹ م تمام مالیات اراضی با جوروسوات شش هزار خروار شالی بود (۴) و تمام مالیات هند از بهیره تا بهار به ۵۲ کرور تنگه (در حدود یك و نیم ملیون ستر لنگ) میرسید که ازین جمله ۸ یا ۹ کرور آن از راجه های تحت اقتدار بابر اخذ می شد. (۵)

بابر در هندوستان علاوه بر مالیات معین، خزاین هنگفتی از لودیان و امرای هند بدست آورد، ولک بخشی هانمود و تحایف گرانبها را بکابل و ماوراء النهر فرستاد و یك سیرطلا به میر همه بخشید (۶) و چون در

(۱) بابرنامه ۱۲۹ (۲) بابرنامه ۸۹. هرروپیه هندی مساوی دونیم شهرخی بود که هر شهرخی مساوی ده پنس وبنابرین تمام مالیات ۸ لک مساوی بست با ۳۳۳ر۳۳ سترلنگ (ترجمه انگلیسی بابرنامه ۱ ر ۲۴۳)

(۳) بابر نامه ۱۳۸

(۴) بابر نامه ۱۵۱

(۵) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۲۴۴

(۶) بابر نامه ۲۰۵

هند وستان از عصر لودیان نظام بسیار مرتبی برای مالیات موجود بود
بنا برین بابر هم همان نظام مالی را جریان داد .

در هند اساس اجتماع انسانی بر ده استوار است و در هر ده یکنفر چودهری Chaudhri (مقدم) به نمایندگی دهقانان و بازگویی خواهش های آنها وجود داشت که اوضاع مردم را باهل حکومت روشن میساخت، با این چودهری یك نفر بنام پتواری هم بود، که اندازه محاصل زمین و مالیات آنرا تعیین میکرد، و او یك دفتر ثبت مقادیر مالیات زمین را بنام بهی Bahi داشت (۱).

در قرن شانزده هم که بابر هند را فتح میکرد، از دورهٔ سلاطین خلجی و لودی تشکیلات اداری و مالی چنین باقی بود، و بابر هم همین ترتیب و تنظیم را پیروی کرد، و مجموعه کارکنان این تنظیم را بابر «بخشیان و دیوانیان» نامیده است (۲). در آن عصر واحد مهم اداری و مالی پرگنه Pargana بود، در عصر شیرشاه سوری بعد از مرگ بابر تمام مملکت ۴۷ ولایت و یکصد و شانزده هزار پرگنه داشت (۳) بدین موجب :

۱- واحد کوچکتر شق shiqq بود که ادارهٔ آنرا شقدار shiqdar میکرد (۴) و این شق در زمان بابر یك پرگنه شمرده میشد (۵) که اکنون در هند تحصیل گویند .

۲- چند شق (پرگنه) عبارت از یك سرکار (ضلع) بود، و آمر آن شقدار شقداران یا صدر شقدار نامیده میشد. که گاهی فوجدار هم میگفتند .

۳- چند سرکار یك «صوبه» یا ولایت Provence را تشکیل میداد، که آمر آن بعد از زمان بابر «صوبدار» بود. (۶)

---

(۱) تاریخ فیروزشاهی از برنی ۲۸۸ فرشته ۱۰۹
(۲) بابر نامه ۱۶۵ (۳) صولت شیرشاهی ۸۶ (۴) برنی ۴۷۹
(۵) طبقات اکبری ۱ ر ۳۱۰ (۶) صولت ۸۶ وسلطنت دهلی ۶ ر ۴۵۳

بابر در ذکر واقعات خود از ین تشکیلات نام میبرد و گوید که مطابق « قاعدهٔ پرگنه » از هر هزار نفر یك سوار برای لشکر داده میشد (۱) و شقدار حصار فیروزه که حمید خان نامداشت در مقابل بابر لشکرکشی میکرد (۲) و همچنین در حدود بهیره پنجاب از سرکارها ذکری دارد (۳) در هر پرگنه برای جمع آوری مالیات مامورین ذیل بوده اند :

۱- عامل اصطلاح قدیم فقه اسلامی، که در قرن ۱۶ بنام شقدار در رأس ادارهٔ مالی پرگنه واقع بود .

۲- مشرف یا امین یا منصف که معاون شقدار بود و بین حکومت و مردم حکم شمرده میشد، وزمین را پیمایش میکرد .

۳ خزانه دار یافوطه دار Fotdar (District Treasurer)

۴ دونفر کارکن برای ثبت مالیات که یکی را «فارسی نویس» ودیگری را «هندی نویس» میگفتند .

۵- یکنفر قانون گو Qanun-go که ریکارد محصولات زراعتی را ترتیب میکرد (۴). بدینصورت از هر ده یکنفر پتواری Patwari به کمك چودهری مقدار زمین کاشته شده را به شقدار مربوط خود از روی دفتر بهی Bahi اطلاع میداد، وشقدار بوسیلهٔ معاون خود که مشرف بود زمین مذکور را پیمایش میکرد و مقدار محصول و مالیهٔ آنرا تعین مینمود، واگر بین حکومت ودهقانان اختلافی در آن بوجود میآمد مشرف بحیث یك شخص امین در آن حکمیت میکرد وبوسیلهٔ کارکن فارسی یا هندی بدفتر مالیات ثبت میشد ومقدار مالیه را به خزانه دار میسپردند، وتمام این اسناد وریکارد راقانون گو حفظ میکرد وخود بابر گوید: که این کارکنان دولتی از عامل ومستأجر و

---

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۱۷۱ (۳) بابر نامه ۳۸۱
۴- The Dehli Sultanate ۶ر۴۵۳ بحواله برنی ۲۸۸-۳۳۱ تاریخ داؤدی ۷۹ ومشتاقی ۴۹ وسروانی ۶۹

کارگذار تمام هندوست(ص۳۰۲) در قرن۱۵-۱۶ زمین های مزروع هند وستان ازطرف دولت بانواع ذیل اداره میشد:

۱-خالصه: زمین های مزروعی که مستقیماً بدولت تعلق داشت Crown-Land وحصهٔ بزرگ درامد این اراضی به حشم «لشکر» پرداخته میشد (۱)

۲- انعام Inam زمینی که درمقابل ادای خدمات به خدمتگاران دولت بخشش و یا بنام مددمعاش داده میشد.

۳-ادرارات Pensions بعد ازگذراندن دوره طویل خدمت دولت به صورت حق تقاعد به اشخاص مستحق داده میشد.

۴- وقف Endowments اراضی مزروعی که برای امور خیریه وقف میشد

۵- اقطاع Assigned اراضی مزروعی که بامر ابطور جاگیرداده میشد واز متصرف آن مالیه معینی سالانه میگرفتند و وی در اراضی تصرف مالکانه میکرد ولشکری هم داشت.

۶-خوط (Aformer of land-revenue Khot) این کلمه زبان مراهتی است بمعنی اجاره دار زمین(۲) که زمین دولت رادر مقابل ادای مبلغ معینی به اجاره میگرفت.

۷- برخی از راجگان هند وهم از اراضی متصرفه خود مبالغی را بطور خراج به سلطنت دهلی می پرداختند.(۳)

گاهی به اشخاص روحانی وعلما: زمین مدد معاش وانعام بدون ادای مالیات بخشش میشد و حکم میدادند که او را از جمیع ابواب دیوان مالیات معاف دارند (۴) وگاهی زمین های جدید از تصرف و اقطاع امراء کشیده میشد

---

(۱) برنی ۳۲۳

(2) Some aspects of Muslim Administration 292

(۳) - ایضا

(۴)صولت ۱۰۲

وآنرا در جمع خالصه داخل میکردند(۱)

چنانچه در سنه ۹۳۵ه بابر به حکم خود ولایت کابل راخالصه کرد که از پسران اوهیچکس طمع آن نکند(۲)وهمچنین درهمین سال از بهاریک کرور خالصه نموده ، پنجاه لک به محمود خان نوحانی وپنجا لک دیگر به جلال خان افغانی داده شد(۳)وبه یحیی نوحانی هم ازسروار پانزده لک وبه اسماعیل جلوانی هفتادودو لک خالصه تخصیص شده بود(۴)

مالیاتی که از زمین های مملوکه شخصی درعصربابر گرفته میشد، اندازه آن معین نیست .ولی بعداز مرگ او شیرشاه سوری درضمن اصلاحات اداری خویش این مقدار راچنین تعیین کرده بود: که از پیداوار زراعتی نصفی به دهقانان و کاشتکاران داده میشد ،واز نصف باقیمانده هم نیمه مالیه دولت ونیمهء دیگر حق مقدم بود واونگران عمومی دیه و مهیا کننده ء نیازمندیهای دهقانان ودرمنازعات دیهاتی حکم و درتادیه مالیات معاون مامورین مالیات بود (۵) که به زبان هندی او را چودهری میگفتند .

وازین رو باید گفت که در عصر بابر مالیات زمین یک ثلث درامد ویا یک ربع آن بوده است زیرا مولف مخزن افغانی درعصر شیرشاهی وابو الفضل در آیین اکبری درعصر سلطنت اکبر یک ثلث گفته است ، وما میتوانیم مقدار مالیه عصر بابری را ازان حدس زنیم.

اصلا مدارک عایدات دولتی Taxation در قرن ۱۵-۱۶ مطابق فقه حنفی چنین بود:

(۱) خراج-باج: Land Tax ازراجگان هند و زمیدارانی که اطاعت سلطنت اسلامی راقبول کرده بودند ، واین خراج مطابق به مقاوله ء طرفین تعین میشد.

---

(۱) تاریخ داودی خطی ۷ وطبقات اکبری ۱۶/۲۹۷

(۲)بابر نامه ۲۳۳ . (۳)بابرنامه ۲۴۲ (۴)بابرنامه ۲۴۴

(۵)صولت ۸۶

(۲)عشر یعنی ده یک از تمام زمینداران مسلمان(این مقدار گاهی ازطرف شاهان زیاده میشد که بعربی طسق می گفتند)

(۳)زکات: مطابق شریعت اسلام ، که از نقود چهل یک وازمواشی وزیورها واموال تجارتی ومحاصیل زراعتی بمقادیر معین گرفته وازروی فقه اسلامی بر مسلمانان غریب و غیره تقسیم میشد.

(۴)جزیه: Pol—Tax که از ذمیان غیر مسلم در مقابل حفظ جان ومال آنها ده تاچهل تنگه گرفته میشد.

(۵) خمس از اموال غنیمت یک خمس One-fifth of spails به حکومت میرسید وباقی چهار حصه برسپاه تقسیم میشد ، و از معادن (رکاز) نیز یک خمس بحکومت وچهار حصه دیگر به مالک اصل تعلق داشت.

(۶)ابواب: انواع عایدات از محصول شرب یعنی آب رسانی و محصول منازل و محصول اموال تجارتی (مکس) که در مملکت حمل و نقل میشد ، ومالیات اراضی موات که نو زیر زراعت می آید و محصولات بر قمار خانه وشراب فروشی و نمک و ذبح گاو وصابون سازی و حیوانات بارکش و غیره (۱)

از جمله این محصولها که درعصر خلجیان ولودیان تحصیل میشدند ، بابردر سنه ۹۳۳ ھ ۱۵۲۶ م بوسیله فرمانی رسم تمغا Stamp Duty یعنی محصول راه های تجارتی ومعابر بحار که از تجار گرفته میشد ازبین برداشت . وی گوید : تمغای جمیع ممالک را از مسلمانان که حاصل آن ازحد حصر فزون است باوجود استمرار از منهء سلاطین سابق فرمان شد که در هیچ شهرو راه گذر ومعبر تمغا نگیرند زیرا ازضوابط شریعت محمدی بیرون است(۲)

نظام مالی که در افغانستان ازعصر تیموریان هرات ودرهندوستان ازشاهان افغانی

(۱) سالنامه نیرنگ خیال ۹۳۴ ، وایدوانسد هستری ۳۹۳ وکلچرل اسپکت ۳۰ مفاتیح العلوم ۵۸

(۲) بابرنامه ۲۰۸/۲۰۷

باقی مانده بود، با اندک تغییر ازطرف بابر هم پیروی شد ، ولی در افغانستان فقط در حوالی شهر ها واراضی تطبیق میشد که مستقیماً زیر اثرحکومت بودند ورنه درقبایل کوهساران پښتون نشین مانند حواشی سوات و باجور و اراضی سمه یوسفزائی وافغانان وادی پشاور، نظام اجتماعی دیگری بنام دوتر Dawtar = دفتر Dafter رواج داشت که ماشرح آنرا در مبحث طبقات اجتماعی میدهیم

مدارس و تعلیم

در خراسان و ماوراء النهر ، رسم تاسیس مدارس و ترویج تعلیم و پرورش آن از طرف مردم و شاهان وشاهزادگان و ارباب اقتدار رواج داشت، بابر در عصر خود چندین مدرسه را در سمرقند و هرات دیده بود (۱) که از مؤسسات عام المنفعهٔ آنوقت بشمار میرفته ودر تحت نظر و حمایت شاهان و مقتدران پرورده میشد . در هندوستان نیز سلاطین اسلامی از عصر غزنویان بدین امر اهتمام داشتند ، وچون قاضی منهاج سراج جوزجانی مؤلف طبقات ناصری در سنه ۶۲۴ ھ ۱۲۲۶ م به هند آمده ، بامر سلطان ناصر الدین قباچه مدرس مدرسهٔ فیروزی اوچه مقرر شد ، و بعد از آن در حدود ۶۳۷ ھ ۱۲۳۹ رئیس مدرسهٔ ناصریهٔ دهلی بود (۲) و ما در کتب تاریخ نامهای مدارس دیگر را مانند مدرسهٔ معزی (دهلی) مدرسهٔ سلطان ایلتتمش (دهلی) مدرسهٔ خرم آباد (دهلی) مدرسهٔ مسجد قوة الاسلام (دهلی) مدرسهٔ حوض خاص (دهلی) مدرسه فیروز

(۱) برای شرح مدارس سمرقند و هرات به خلاصة الاخبار و حبیب السیر و مطلع سعدین و روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات رجوع شود .

(۲) طبقات ناصری ۲ ر ۲۵۰

شاهی (دهلی) می یابیم (۱) .

بابر در هند مؤسسه یی بنام شهرت عام Shuhrat-i-'Am برای امور رعامه ساخته بود ، که یکی از وظایف آن تاسیس مدارس بود و این مطلب را از کتاب « تواریخ سید مقبر علی Maqbar-Ali یکی از وزرای بابر نقل کرده اند . (۲)

رجال دانشمند دربار بابر هم به تأسیس مدارس می پرداختند ، چنانچه شیخ زین الدین « وفایی » صدر و منشی دربار بابر ، بر انطرف جون مدرسه ساخته بود ، که بعد از وفاتش (۹۴۰ هـ ۱۵۳۳) هم در آن مدرسه دفن شد (۳)

داک چوکی

نظام پوسته رسانی در عصر پادشاهی لودیان در هند موجود بود ، و ابن بطوطه گوید که بین سند و دهلی مدت پنجاه روز فاصله بود ، ولی خطوط واقعه نویسان یعنی جاسوسان Intelligences بدربار دهلی از سند در مدت ۵ روز بوسیلهٔ پست میرسید (۴) و راپور تمام نرخهای اجناس و وقایع پرگنه ها و ولایات بسرعتی بسلطان سکندر لودی داده میشد ، که مردم تصور میکردند که سلطان بوسیلهٔ جن Jinn این اطلاعات را بدست می آورد (۵) .

(۱) برای شناسائی مدارس اسلامی هند رجوع کنید به بزم مملوکیه تالیف سید صباح الدین ندوی و درسگاههای قدیم هند از ابوالحسنات ندوی

(۲) اید و انسد هستری ۵۷۸

(۳) منتخب التواریخ ۱ ر ۴۷۱

(۴) سفرنامه ابن بطوطه ۱۸۳

(۵) فرشته ۱ ر ۳۵۶

بابر نیز به تقویم نظام پست توجه خاصی داشت و روز پنجشنبه چهارم ربیع الاخر ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م مقرر داشت که چقماق بیگ با نویسندهٔ شاهی تمغاچی از آگره تا کابل فاصله ها را پیمایش کنند و در هر نه کروهی یک منار به بلندی ۱۲ گز برپا دارند ، و در ۱۸ کروهی شش اسپ یام برای داکچوکی (پسته رسانی) با محافظ و یامچی Courier بلوازم و علوفهٔ اسپان مهیا دارند . واین جای مرکز پست و حفظ اسپان آن اگر نزدیک پرگنهٔ خالصه سرکاری میبود ، داخل آن شمرده میشد و اگر به امیری تعلق میداشت در عهدهٔ او گذاشته میشد و مسئول حفظ آن بود .

بموجب این امر بابر چقماق بیگ از آگره بر آمد و این فواصل داک چوکی را بوسیلهٔ طنابی در هر ۱۸ کروهی (یا ده کروهی) معین کرد (۱) که این طناب پیمایش Measuring Tanab چهل گز طول داشت و هر گز مطابق نه مشت طول بود (۲) و با این حساب صد طناب یعنی چهار هزار گز یک کروه میشد. پس اگر مسافهٔ یک داک چوکی (پست خانه) را از دیگری ده کروه فرض کنیم مساوی چهل هزار گز نه مشتی باشد .

(۱) در نسخه های خطی بابر نامه اختلافست در برخی ۱۸ و برخی هم ده کروه است .

(۲) بابرنامه ۲۲۸

تعمیرات بابر

بابر در تعمیر وبنا و باغ سازی ذوقی سرشار داشت .وی در حدود کابل دست به آبادی وتعمیر ابنیه وباغها زد. وباغ استالف را قبل از والغ بیگ میرزا از مردم غصب کرده بود ,وی بعد از پرداخت بهای باغ ،جویها و خیابانهای آنرا بساخت .

همچنان در موضع خواجه سیاران وارغوان زار آنجابربالای پشته صفهٔ گردی احداث کرد وازآبهای چشمه سارجوی نوی بساخت ، که تاریخ ساختن آن در کلمات «جوی خوش» ۹۲۵ھ ۱۵۱۹م یافته شده وی نهال های آلوبالو رادر کابل تعمیم داد (۱) وبعد از فتح هندوستان بوسیلهٔ خواجه کلان، برای تعمیرمجدد بند سلطان غزنه زرها فرستاد(۲) .بابر از باغهای کابل مانند :باغ نوروزی بوستان سرای - چهارباغ -باغ بهشت - باغ بنفشه -باغ نور -باغ گل کنه باغ خلوت -باغ صورت خانه - باغ حیدرتقی دربابر نامه ذکر ها داردواین باغها درعصر اوآباد ومحل استفاده وتنزه وبزم سازیها بوده است (۳)

بقول عبدالحمیدلاهوری: بابر در کابل باغهائی بنام شهر آرا- چار باغ جلو خانه اورته باغ ،باغ صورت - باغ مهتاب ،باغ آهوخانه وسه باغچه ساخته و

(۱)بابر نامه ۸۱-۸۶-۸۷

(۲)بابرنامه ۸۸

(۳)بابرنامه صفحات متعدد.

دیوار های خام گرد آن کشیده بود(۱)ودر چار باغ دیوان خانه وخانهٔ سفید و صورت خانه وقوع داشت (۲)ازبقایای تعمیرات عصر او در کابل تخت بابراست که بر فراز کوه جنوبی مجرای دریای کابل «عقب روغتون ابن سیناءامروز» صفه یی ساخته بود ودران حوضی مدور کنده بودند , که قریب دو من هندی شراب میگرفت و کتیبه یی بران درسنه ۹۱۴ھ ۱۵۰۸م نوشته شده که :

«تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیر الدین محمد بابر ابن عمرشیخ کورکان خلدالله ملکه فی سنه ۹۱۴ »وطوریکه نورالدین جهانگیر کواسهٔ بابر می نویسد: این صفه سنگی به «تخت شاه» شهرت داشت،وبابر بر انجا نشسته شراب میخورد.

(۳)وهم جهانگیر گوید که باغ شهرآرارا شهر بانو بیگم عمهٔ بابر ساخته بود که از طرف جهانگیر به «جهان آرا »موسوم شد .(۴)

(۱)پادشانامه ۲ر۵۸۵

(۲) بابرنامه ۱۵۱

(۳)تزك جهانگیری ۱ر۵۳ گویند که برین حوض این بیت کنده بود:

نوروز ونو بهار ومی ودلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دو باره نیست

(اویماق مغل ۳۹۸)درسنه ۱۰۱۶ق جهانگیر یك حوض مدور دیگر دراینجا کندواکنون این عبارت در انجا خوانده میشود :

«تختگاه پادشاه بلاد هفت اقلیم ،جهانگیر پادشاه ابن اکبر شاه »

« سراج الاخبار سال ۶شماره ۱۷-۱۹حمل ۱۲۹۶ش »

(۴)تزك جهانگیری ۱ر۵۲ . این باغ درقرن ۱۹ به «باغ علم گنج»مشهور بود ،و امیر عبدالرحمن خان درآن فابریکه ساخت .

دیگر از بناها یی که در عصر سکونت بابر در کابل معمور و مسکون بود «قلعهٔ ارگ» است که اکنون بالاحصار گویند . بابر این بنا را می ستاید که این ارگ غریب مرتفع وخوش هو ا و اقع شده و بر یك کول کلان و سه سبزه زار مشرف است که منظر خوبی دارند ، و بطرف شمال آن خانه ها و دریچه ها دارد و بسیار خوش هو است و ملاطا لب معمایی در تعریف آن به بدیع الزمان میرزا گفته بود .

بخور در ارگ کابل می، بگردان کاسه پی در پی
که هم کوه است و هم دریا، و هم شهر است و هم صحرا (۱)

بموجب توضیح خود بابر در ارگ کابل « دیوانخانهٔ کهنه » هم واقع بود که وی در ایوانهای آن بار میداد (۲)

کوهیکه ارگ بالاحصار بران بنایافته، آنرا درزمان سابق «شاه کابل» می گفتند که بالای آن «عقابین» بود . شهر کابل دو قلعهٔ گلین داشت(۳) و «ارگ بالا حصار» دارای قلعه جداگانه یی بود ، که میرزا کامران پسر بابر آنرا ترمیم کرد ، وبعد ازان جهانگیر درانجا محل مناسب بساخت وحصار بیرونی کابل را به گچ و آهك ترمیم نمود (۴)

حصار کابل بسیار استوار بود ودر وازهٔ های متعدد داشت، مانند: دروازهٔ دهلی ازطرف شرق دروازهٔ یارک (بارك) دروازهٔ طا قیه دوزان، دروازهٔ آهنین (طرف غرب) ودو جوی روان درشهر میگذشت : یکی جوی خطیبان که از للندر

---

(۱) بابر نامه ۸۱ (۲) بابر نامه ۱۲۷ (۳) آیین اکبری ۳ر۱۹۱

اکبر نامه ۱ر۲۶۲ (۴) تزک جهانگیری ۱ر۵۷ پادشاه نامه ۲ر۵۹

به شهر آرا وشهر کابل میگذشت. جوی دیگر ازتنگی ده یعقوب پیش دروازهٔ دهلی جاری بود، که جوی پل مستان هم گفتندی. وهم ازکوه کابل سه چشمه بشهر جاری میشد: چشمهٔ خواجه همو ، چشمه قدمگاه خضر ، چشمهٔ خواجه روشنائی . (۱)

باغ صفا :

باین نام باغی در عصر بابر در ولایت ننگرهار نزد یک بهسود بر راه قدیم کابل بنا شده بود(۲) که تا عهد شاه جهان هم شهرت داشت، وابو الفضل این باغ راچنین می ستاید :«آنرا بهار چمن آرایش ، طرب افزای خواطر ، وصفا بخش نگارستان بوا طن توان گفت ، که نزد یک جلال آباد بود» (۳) بقول عبدالحمید : باغ صفا براه راست ازبگرامی ۳۲ کروه دوربود، باغی بود درکمال صفا ورنگینی(۴) . که اکنون همین نام بر قریهٔ «باغ صفا »در حکومتی سرخرود بیست کیلومتری غربی جلال اباد باقی مانده است. وموقعیت باغ صفارا نمایندگی میکند و «چهار باغ صفا » هم دران حدود واقع است. همچنین بهمین نام در ایالت پنجاب درده کروهی بهیره وسیان کوه جود بر کنار چشمه ساری که مشرف به یک کول بود ، ازطرف بابر باغی بنا شده که جای قابل دید وخیلی خوش هوا وباصفا بود.(۵)

باغ وفا :

درسنه ۹۱۴ هـ ۱۵۰۸ م درپیش قلعه آدینه پور سیزده فرسنگی کابل، طرف جنوب بربالا یی یک بلندی ازطرف با بر ساخته شده بود ، که رود دربین آن میگذشت، ودربین باغ تپهٔ خوردی بود که بابر درانجا خیابانها وجاده ها وحوض های خوبی ساخت ودرختان نارنج وانار نشانید ، این باغ دردامنهٔ سپین غر واقع بود، ولی دران برف نمی بارید وچون بر راه کابل وننگرهار واقع بود بابر درسفرهای

---

(۱) آیین اکبری ۲ر۱۹۱ ، اکبرنامه ۱ر۲۶۶و۳۰۴ (۲) آیین اکبری ۲ر۱۹۲

(۳) اکبر نامه ۳ر۳۲ وآیین اکبری ۲ر۱۹۲ (۴) پاد شاه نامه ۲ر۶۰۳

(۵) بابر نامه ۲ر۱۴۳۸

خودبدین باغ می آمد، ودر ١٧ صفر ٩٣٢هـ ١٥٢٥م هنگامیکه بابر برای جنگ اخرین خود، عازم فتح هند بودنیز درین باغ اقامت ورزیده بود(١) و اکبر نیزدرراه رفتن بکابل درسنه ٩٩٨هـ ١٥٨٩م مدتی درباغ وفا بوده وبسیرو شکار می پرداخت(٢). باغ وفا بقول خود بابربین جوی شاهی وگندمک واقع بود (٣) وراه طرف کابل ازقراسو گذشته به باغ وفاوبعد ازان به سلطان پور میرسید (٤) و صحن های این باغ تمام سبزه زار وپرازدرخت های نارنج وانار بود (٥) وبابر گوید: که بسیار بصفا باغی واقع شده، هرکس بچشم خریداری ببیند خواهد دانست که چطور جائیست. صفا و لطاف آن بی نظیر است.
(٦) ابو الفضل هم موقعیت باغ وفا را بین گندمک وکوشکک ذکرمیکند(٧) که این هر دوجای و قراسو اکنون بهمین نامها برراه قدیم کابل وننگرهار موجودند، ونهرشاهی را هم اکنون مردم اینجا می‌شناسند، و حدود باغ «وفا» را هم میدانند که باغهای انار وچنار های کهن سال آن تااین اواخر باقی بود. واین جای اکنون در دهکروهی غرب جلال اباد متصل قریهٔ باغوانی واقع است وسرخ رود در نزدیک آن جاریست ومعلوم است که آدینه پور بابر (دنپورتاریخ بیهقی والبیرونی) هم درین نواحی واقع بود، و ابو الفضل هم گوید:

(١) اکبر نامه ١ر٩٣
(٢) اکبر نامه ٢ ر ٥٧٠
(٣) بابر نامه ١٤٨
(٤) بابر نامه ١٥٥
(٥) بابر نامه ١٥٧
(٦) بابر نامه ١٦٣
(٧) اکبر نامه ٣ر٥٧ نام کوشکک دراکبرنامه بصورت مغلوط کوشکل چاپ شده است

که باغ وفا نزدیک آدینه پوراز آثار بابراست(١) که هم وی بعداز سرخاب (سرخ رود کنونی) درحدود قراسو باغی دیگر ساخته بود. (٢)

چهل زینه وابنیه دیگر در قندهار

بر فراز کوه سرپوزه طرف غرب شهر قندهار طاقی سنگی در کوه تراشیده شده که مردم آنرا چهل زینه خوانند، ومحمد معصوم آنرا «عمارت پیش طاق» خوانده است و گوید: که بفرموده بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سرپوزه است از سنگ بریده اند، و آن طاقیست در غایت ارتفاع و درمدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز درانجا کار کرده با تمام رسانیده اند. الحق جای نفیس و فرح فزاست ... و در آنجا کتابه یی بنام بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده اند نوشته اند (٣). وخود بابرد رین باره فقط همین قدر میگوید که: در بینی گاه کوه قندهار عمارتی ساخته ام (٤)

درطاق چهل زینه کتابه هایی بخط زیبای نستعلیق نقر شده است، و در دو سطر دیوار سمت غربی نوشته اند: که بتاریخ ١٣ شوال سال نه صد و بیست و هشت محمد بابر پادشاه فتح قندهار نمود، و در همین سال امر عالی به بنای این ایوان شرف نفاذ یافت ... و اهتمام اتمام آنرا به محمد کامران سپرد، و او استادان ماهر ومهندسان صاحب هنر را به احداث آن گماشت، ولی وی هم در قندهار نماند، و حکمرانی آنرا به برادرش محمد عسکری بازگذاشت، و در ایام ایالت او در نه صد وسی ...

(١) آیین اکبری ٢ر١٩٢
(٢) بابر نامه ١٤٩
(٣) تاریخ سند ١٣١
(٤) بابر نامه ١٣٢

(۱) و از میامن الطف شاهزادۀ فیروز بخت در نهصد و پنجاه و سه با تمام رسید .

بعد از ین در عصرجلال‌الدین محمد اکبر هنگامیکه شاه بیگ خان کابلی (۲) حکمران قندهار بود سید معصوم (۳) یکی از امرای دربار اکبری بقندهار آمد ، ودرین بنا کتیبه بمضمون ذیل نوشت :

«مملکت قندهار در تصرف آبای جلال الدین محمد اکبر خلدالله ملکه بود ولی درحین تسخیر مجدد دهلی قندهار ازتصرف همایون بیرون رفت تاکه در سنه ۱۰۰۲ هـ (۱۵۹۳م) باز بتصرف ملازمان اکبر شاهی آمد ، ودر حالیکه شاه بیگ خان کابلی حکمران آنجا بود ، محمد معصوم بن سید صفایی در سنه

---

(۱) در متن کتیبه برخی ازسطور تراشیده شده و جائی که ذکر اراضی وقفی بود آنرا در ازمنۀ ما بعد حک کرده اند . از مضمون باقی ماندۀ کتیبه چنین معلوم میشود که درحدود ۹۳۰ هـ ۱۵۲۳ م کار ساختن این طاق آغاز شده ودر سنه ۹۵۳ هـ ۱۵۴۶ م بپایان رسیده است .

(۲) وی از رجال دربار شهزاده محمد حکیم در کابل بود ، و بعد از وفاتش درسلک امرای سه هزاری دربار اکبر آمده ، و مدتی حکمران قندهار بود (طبقات اکبری ۲ ر ۴۴۰)

(۳) سید معصوم متخلص به « نامی » بن سید صفائی بن میر مرتضی از اخلاف باباحسن ابدال مدفون قندهار است (تولدش در بکهر ۷ رمضان ۹۴۴ هـ وفاتش ۶ ذیحجه ۱۰۱۹ هـ مدفون بکهر) وی مرد جنگی و اداری و ادیب و مولف و شاعر است که دردربار اکبر مناصب عالی داشت ودرسنه ۱۰۱۲ هـ ۱۶۰۳ م به سفارت دربار صفوی ایران از راه قندهار با صفهان رفت و درسنه ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م به منصب امین‌الملکی بکهر مقرر شد و مؤلف تاریخ سند است .

۱۰۰۷ هـ (۱۵۹۸م) این کتیبه رابنام جلال الدین محمد اکبر وپسران اوشاه سلیم وشاه مراد ودانیال شاه وخسرو شاه وپرویز شاه نوشت ونام تمام ولایات مملکت اکبر شاهی را در اینجا ثبت کرد . (۱)

چهار باغ قندهار :

بابر درحوادث ۹۱۳ هـ ۱۵۰۶م هنگام فتح قندهار درحدود شمال غربی این شهر جائی را بنام «چهار باغ فرخزاد» ذکر میکند وگوید که درین تاریخ ازاو اثری نمانده است (۲) این فرخ زاد که چهار باغ باو منسوبست معلوم نیست که کیست ؟ ولی احتمال میرود که آنرا فرخزاد پادشاه دهم غزنویان (۴۴۴-۴۵۱ هـ ۱۰۵۲-۱۰۵۹م) پسر سلطان مسعود بن محمود ساخته باشد . ؟

بقول ابوالفضل این چهار باغ نیز ازعمرانات بابر و منزلی دلکشاست وهمایون پسر بابر هنگامیکه از ایران برگشت و قندهار رابگرفت ، درین باغ توقف داشت (۳).

این جای اکنون هم بنام چهار باغ در شمال غربی قندهار بر کنار چپ دریای ارغنداب واقع شده ، وجای سرسبز و شاداب خوش منظر یست .

اما درهندوستان :

هندوستان پیش از بابر سابقۀ بسیار روشنی درفن تعمیر Architecture داشت ودر آنجا درعصر سلاطین دهلی وپادشاهان افغانی سبکهای تعمیر اسلامی با هندی خلط گردیده ومخصوصا در دورۀ خلجیان ولودیان وسوریان بناهای معظمی بدین سبک بوجود آمده بود ، که نمونه های آن در ابنیه وقبورلودیان وآرامگاه Mausoleum شیرشاه سوری درسسرام Sasaram موجودند وبقول دکتر سرهنری هراس پروفیسور تاریخ وارکیالوژی پوهنتون بمبئی : «هندوستان) هزارها آثار تمدن افغانی را داشته ، وبران افتخارمیکند . آثار وتعمیرات شاهان جونپور

---

(۱) تلخیص ازمتن کتیبۀ قندهار (۲) بابر نامه ۴۳۳ (۳) اکبر نامه ۱ ر ۲۳۶

ومالوه نمونه بلند وقشنگ معماری افغانی است .مقبرۀ شیر شاه سوری در سسرام آنقدر عالی وبزرگ وباعظمت است که آدم ازدیدن آن دچارحیرت میشود.شیرشاه سوری که افغان بود ،درینگونه مقبره جای گرفت ،تا بزرگی هند وکش وجبال افغانستان در لحد هم پیاد ش با شد بعقیده من این مقبره د ر عظمت و صلابت خود ا زتاج محل هم بلند تر میباشد .» (۱)

بابر که ذوقی به عمران داشت در مدت کوتاه زندگانی خود در هندد ست بکاربردودر اگره بناها ساخت که تنها ۶۸۰ نفر سنگ تراش دران کارمیکردند ودر شهر های دیگر هر روز یک ونیم هزار نفر سنگ تراش برای ابنیۀ جدید بابر سنگ می تراشیدند (۲)

چون پیش ازبابر هنر تعمیر در هند ،سوابق درخشانی داشت و هم وی د ر سمرقند وهرات نمونه های ارزنده معماری را دیده بود ،ویا تقلید میکرد،بنا برین دوره بابر را درهند زمان ابتکار ورنسانس معماری نشمرده و آن را دوام همان سبک معماری دور ها ی خلجیان ولودیان افغانی گفته اند , که نماینده گی سبک مخلوط اسلامی + هندی را می کنند .

اگر چه گفته شده که بابر شاگردان سینان Sinan معمار معروف البانی رابرای تعمیر مساجدوابنیه ازاستانبول Constantinople بهند دعوت نموده است،ولی چون اثری از فن معماری بیزانتین Byzantine در سبک بنای مغولیه هند دیده نمیشود ـ بنابراین این روایت ضعیف بنظر می آید (۳). اما طرز باغ آرائی وتعمیر کابل ،بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود ،واحمدیادگار گوید: که طرح بندی خیابان ,اول در هندوستان ازبابر نمودار شد.والادر هندوستان پیش از این طرح

(۱) مجلۀ کابل نومبر ۱۹۳۴   (۲) بابر نامه ۲۰۵

(۳) ایدوانسد هستری آف اندیا ۵۸۴ . سالادین در کتاب گزارش هنر مسلمانان (ص ۵۰۹) بحوالت کتاب معماری عصر عثمانیان تالیف مونتانی می نویسد که بابر از شاگردان سینان که در استانبول بودند، درباره ء طرز ابنیهء خود مشوره خواست (کیمبرج هستری ۴ر۵۲۴)

بندی خیابان نبود(۱)و بنابرین مردم هندباغهای ایجاد کرده اورا به آن طرف جون ((کابل))نامیدند (۲) و هم باغی در پانی پت به ((کابلی باغ))مشهور شد(۳).

بنا های عصر بابر بقول خودش درهند اینست :

۱ ـ چار باغ آگره با چاه آب و حمام و حوض سنگ مرمر سفید و تالار و با غچه خلوت خانه (مجلس شوراه) که فرش این بناها از سنگهای سرخ بیانیه بود ۹۳۲ ھ ۱۵۲۶ م (۴)

۲ـ ایوان کلان داخل قلعۀ آگره ۱۰ × ۱۰ و عمارت سه طبقه دار ای سه ایوان دار ای آب جاری ازچاه و یک مسجد سنگی و چندین گنبد (۵)

۳ ـ ساختن یک صفه مثمن درمیان (کول سیکری (۵

۴ در یک کروهی غرب دهالپور بنای چهار باغ وعمارتی در بینی گاه کوه سنگ سرخ ، با حوض مثمن بوسیله شاه محمد سنگتراش و بنای یک مسجد درانجا (۶) .

۵ ـ بنای باغ نیلوفر و حمام در دهولپور که در ان جاامراو نزد یکیان بابر هم عمارتها و باغها ساخته بود ندوبنای باغ زرافشان به آن طرف جون (۷)

۶ ـ بنای زهره باغ و رام باغ و هشت بهشت در آگره (۸)

از ابنیه بابردر هند اکنون بنای معظمی نمانده و چند بنای کوچک باقی است:

۱ ـ مسجد یادگار : درباغ کابلی پانی پت بنای ۱۵۲۶ م

۲ جامع مسجد درسنبهل بنای ۱۵۲۶ م

۳ جامع مسجد روهیل کهند .

(۱) تاریخ شاهی ۱۲۰   (۲) بابرنامه ۲۱۱   (۳) ایدوانسدهستری ۵۸۴

(۴-۵) بابر نامه ۲۱۰ - ۲۱۱ و فن تعمیر اسلامی درهند ۲۸ شیخ جمالی در مدح این چهار باغ بابر گفته بود: چهار باغ پادشه دار دنشان هشت خلد آب جو آمد مثال سلسبیلش در کنار

(۵) بابر نامه ۲۱۸ (۶) بابر نامه ۲۲۳ (۷) بابرنامه ۲۳۱ (۸) بابر نامه ۲۴۵ـ

۳ مسجد داخل قلعه کهنه لودیان در آگره بر سبک ابنیهٔ هندی (۱)

از نامهای باغهائی که بابر در هند ساخت بر می آید، که کابلی باغ ۵ چهار باغ، باغ نیلوفر و باغ زرافشان، هشت بهشت و باغ وفا، از افغانستان باخیابانها و طرح ریزیهای آن بوسیله بابر بهند انتقال یافته بود. واین خود یک تاثیر جدید افغانی را در سبک معماری هند افزوده است، که نتیجه فتح بابر در هند باشد.

****

(۱) اید وانسد هستری ۵۸۳ کیمبرج هستری ۳ ر ۵۲۳

نتایج فتح بابر در هند

گفتیم که بابر شخصیت جامع و برازنده و دارای مزایای کلتوری آسیای میانه بود. این کلتور منبعی از کلتور اسلامی و بقایای کلتور زیبای آسیای میانه مخلوط بامنابع مغولی داشت، که یك ذخیرهٔ لطیفی هم از فکر تصوف نقشبندی و ادبیات وسیع زبان فارسی در آن آمیخته بود.

بابر بااین ذخایر کلتوری به هند آمد. اگر چه کلتور اسلامی در هند سوابقی از فتوحات محمود و منابع غزنه وغور داشت وسلاطین اسلامی از غزنویان و غوریان و خلجیان و لودیان ذخایر عظیم فکری و فرهنگی را از راه غزنه و سند به هندوستان انتقال داده بودند، و حتی لاهور را «غزنی صغیر» بدین سبب میگفتند: که مجمع ارباب فضل و تقوی و زهد گشته (۱) و یك آبادانی نو از مردم بخارا و غزنی و سمرقند و غیره در آن پدید آمده بود (۲) و امیر خسرو دهلوی درین باره گوید:

خوشا هندوستان و رونق دین — شریعت را کمال عز و تمکین

ز علم با عمل دهلی، بخارا — ز شاهان گشته اسلام آشکارا

ز غزنین تالب دریا درین باب — همه اسلام بینی بر یکی آب (۳)

بابر علاوه بر ذخایر سابقهٔ کلتور اسلامی برخی مزایای دیگری را هم به هندوستان انتقال داد: با فتح وی بهند راه آمد و رفت اهل علم و

(۱) تاج المآثر بوسیله بزم مملوکیه ه

(۲) آب کوثر ۷۲ ماخوذ از تاریخ سلاطین آل غزنین.

(۳) مثنوی خضر خان و دیول رانی.

هنرمندان از آسیای میانه و ایران بهند کشوده شد، وی در هند بسا از سنن مدنی آسیای میانه را رواج داد، باغها طرح کرد، عمارتها ساخت و سبک تعمیر هند را به اختلاط این عناصر غنی تر گردانید. وی گوید:

«یک عیب کلان هندوستان اینست که آب روان ندارد، هر جای که قابل بودن باشد چرخهای ساخته و آبهائی روان کرده، طرح و اروسیاق وار جاها ساخته شد. بعد از آمدن آگره بعد از چند روز، به جهت همین مصلحت از آب جون گذشته، جاهای باغ ملاحظه کردیم. آن چنان بی صفا و خراب جاها بود، که بصد کراهیت و ناخوشی از آنجا عبور کردیم. از جهت مکروهی و ناخوشی این جاها خیال چار باغ از خاطر بر آمد. غیر ازین دیگر اینچنین جای چون نزدیک آگره نبود ضرور شد بهمین جا درست کرده شد. اول چاه کلان که آب حمام از آنجاهست بنیاد شد دیگر این پارچه زمین که درختهای املی وحوض مثمن است، بعد ازین ها حوض کلان وصحن او شد. بعد از آن حوضی که در پیش عمارات سنگین است وتالار شده، بعد از آن باغچه خلوت خانه و خانهای او شد. بعد از آن حمام شد.

درین طور بی صفا وبی سیاق هندی طور، طراحیهاو باغچه ها سیاق وار پیدا شده، درهر گوشه چمن های معقول، در هر چمن گل ونسترین موجه وفریبا سکمل شد.» (۱)

بدین طور بابر ذوق باغ آرائی و تعمیر خراسانی (۲) خود رابکار برد. وی ساختن حمام راهم در ابنیۀ شاهی خود رواج داد و خود او گوید: که ما از سه چیز هندوستان رنج می بردیم: از گرمی - بادهای تند - گرد وخاك. که حمام دافع هر سه بود، و تمام آن از سنگ ساخته شد (۱)

بابر در هند لطافت و زیبائی‌های مدنی آسیای میانه را ندید وی گوید: هندوستان کم لطافت واقع شده، در مردمش حسن نی، حسن اختلاط و آمیزش و آمد و رفت نی، طبع نی، ادراك و ادب نی، کرم و مروت نی. در هنرها و کارهای او سیاق و اندام و رجه و کونیانی، اسپ خوب نی، گوشت خوب نی، انگور و خربوزه و میوه های خوب نی، یخ وآب سرد نی، در بازارهای او طعام خوب و نان خوب نی، حمام نی، مدرسه نی، شمع و مشعل نی... در باغها و عمارتها آبهای روان نی، در عمارات او صفا وهوا و اندام و سیاق نی، رعیت ومردم ریزه تمام پای برهنه می گردند... ولی ولایت کلان است طلا و زر او بسیار است (۲).

درچنین صورت اکنون فاتح جدید هند و شهزادۀ با ذوق و مدنیت پرور آسیای میانه، یعنی بابر وظیفه داشت که از ثروت سرشار هند در تعمیر آن کار گیرد، و مبادی مدنیت آسیای میانه را بدانجا انتقال دهد. ونتیجۀ روشن ومفید فتوحات او هم همین است که بابر در مدت کمی بعد از فتح هند، عمارات وباغهاو تفریحگاهها و حوض ها ساخت، وآبها جاری کرد، تاحدیکه مردم هند چون این طرحهای باانداموزیبای مدنی راندیده بودند، آن طرف جون راکه این عمارت ها دران شده بود «کابل» نام نهادند (۳). وبدینصورت مدنیت وکلتور کابل به آگره و

---

(۱) بابرنامه ۲۱۰ (۲) بقول بابر هندوستانی غیرهندوستان راخراسان میگوید، ودرمیان خراسان وهندوستان برا هخشکی دو بندراست یکی کابل ویکی قندهار درمیان خراسان وهندوستان واسطه این ولایت هاست (بابر نامه ۸۱) شیخ جمالی (متوفا ۹۴۲ ھ ۱۵۳۵ م) خطاب به بابر گوید:
ازخراسان چون بهندوستان شدی آمد ترا ❊ بخت ودولت در یمین وفتح ونصرت دریسار

---

(۱) بابر نامه ۲۱۰ (۲) بابر نامه ۲۰۳
(۳) بابر نامه ۲۱۱

قلب هند انتقال یافت .وی نباتات ودرختان خراسانی راهم به هند بردوحتی برای کاشتن خربوزه یکنفر پالیزوان بلخی رادر اگره گماشت که پالیزخربوزهء او بار داد ، ودرباغ هشت بهشت تاکهای انگور را پرورانید، وازجهت خربوزه وانگور شدن در هندستان بسیار خورسند بود (۱) .

وی میوه های هندی را هم به افغانستان انتقال داد، وکیله ونیشکرر ا ازهند آورده درباغ وفا در آدینه پور کاشت (۲) وفعالیت تعمیری او در هند آنقدر سریع ووسیع است که دراگره هرروز ۶۸۰ نفرسنگ تراش ودرسیکری Sikri وبیانه Biyana ودهول پور Dholpur وگوالیار Gwaliar وکول Kiul یک هزار وچهارصدونود ویک سنگ تراش هر روز بکار تراشیدن سنگهای ابنیه بابری مشغول بودند. (۳)

آمدن بابر بهند برجریان ادبی وعلمی وهنری هم اثرافگند.بدین معنی که بسا از علماء وشعرأ ومورخان وهنرمندان خراسانی بهند آمدند ،وازین رو در کلتور هندو ادبیات ومحیط علمی آنجا ازنظر فکر وسبک آثارجاویدی وارد کردند، که ما بعدازین درعصر اخلاف بابر ،نتایج بسیار روشن آنرا درتاسیس مکاتب هنری و فکری وادبی عصر مغولیه در هند می بینیم.

درسنه ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م خواند میرمؤرخ و مولانا شهاب الدین معمائی ومیر ابراهیم قانونی که یکی مؤرخ وعالم ،ودیگری ادیب وشاعروسومین هنرمند موسیقی نوازی بود از هرات بدربار بابر رسیدند(۴) واین خودانتقال مبادی کلتوری راازخراسان بهند ثابت میسازد.

ازنتایج کلتوری فتح بابر برهند اینست که وی ودرباریان واخلاف او

---

(۱) بابرنامه ۲۴۵

(۲) بابر نامه ۳ ۸

(۳) بابرنامه ۲۰۵

(۴) بابرنامه ۲۲۲

مبادی کلتوری ماوراالنهر وافغانستان راباکلتور هنددر آمیختند،و یک مجموعهٔ زیبایی ازکلتور مغولیهٔ هند بوجود آوردند، که تا کنون هم در ادبیات اردوو ساحه های مختلف زندگانی مردم بر صغیرهند و پاکستان دیده میشود و ازین روبابر رایک شخصیتی بمنزله حلقهٔ وصل بین آسیای میانه و هند شمرده اند که در فاصله ماببینی دسته های غارتگر وامپرا طوری واقع بود.

زبان بابر واکثر درباریان اوازبکی بود واوا ز آسیای میانه بسا کلمات ازبکی یاترکی شرقی راباخود گرفته وبه هندآورد ،این اکثر به اموراداره ولشکر کشی ودربارتعلق داشت ،وبنابرین علاوه برکلمات ترکی که قبلاً درعصرسلاطین اسلامی باآمدن عناصرترکی نژاد در هند رواج داشت،یک عدهٔ کلمات دیگر هم در ادبیات هند وزبان فارسی آنجاداخل گشت،مانندقورچی(سلاحدار)توق (بیرق)بکاول(طباخ)ساجق(پیشکش) سوچی (آبدار)طوی (جشن)ایچکی (اهل بزم وخلوت) گوکلتاش (دایه زاده)چاپقون(غارت)النک (مرغزار) اردو (لشکرگاه) وصدها لغت دیگر که اغازاستعمال آن درهند ازبابرنامه است.

رواج تجارت ومبادلهٔ اموال تجارتی ورفت وامد کاروانهای بازرگانان نیز مؤیدخلط کلتور هند باخراسان بود که بافتوح بابر این کار تسریع پذیرفت چنانچه بسا از مصنوعات هند به آسیای میانه و ایران صادرمی گشت ومبادلهٔ های فرهنگی صورت میگرفت .

با فتوحات بابر در هند بسا عناصر مغولیهٔ آسیای میانه و ازبک به هند راه یافتند و بمرورایام در انجا هندی شدند وبنابرین کلتور و مدنیت هند که پیش از بابر دو عنصر قوی + هندی اسلامی داشت اکنون در ان یک عنصر دیگر مغولی هم افزوده شد.

---

(۱) بابرنامه ۸۱

عنصر اول هندی از مواریث اسلاف هندوان و دین و فرهنگ قدیم هنداست. و عنصر دوم که ما اسلامی نامیده‌ایم، بوسیلهٔ عرب از راه سند وباز بوسیلهٔ غزنویان و افغانان و رجال پروردهٔ دربار غوریان بهند رسیده بود، وبابر عنصر سوم مختلط مغولی و آسیای میانه را بران افزود. وما می بینیم که از امتزاج این عناصر در هندوستان زبان اردو با ادبیات وسیع آن بوجود آمد، و در عالم سیاست هم در قرن بیستم مملکتی بنام پاکستان عرض وجود کرد که بر مواریث فرهنگی همان سه عنصر قوی اتکاء دارد.

فتح بابر درنصف اول قرن ۱۶ قوت و موجودیت سیاسی عناصر هند و وراجگان آنها را از بین برد، و بعد ازان در مدت سه قرن تسلط اخلاف بابر ـ مخصوصاً در سلطنت نیم‌قرنهٔ اورنگزیب ـ بحیث یک‌نیروی مستقل سیاسی باقی نماندند، و اگر بعد از فوت اورنگزیب در هندوستان جنوبی بصورت جنبش مرهته ظهور کردند، با زهم قوهٔ آنها مصروف جنگ عناصر اسلامی هندی و احمد شاه ابدالی گردید. بنا برین در آغاز قرن هژدهم وضع داخلی هندوستان از نظر عدم وجود یک نیروی متحد سیاسی خیلی آشفته بود. پادشاهان اخلاف بابر در دهلی آنقدر ضعیف بودند که برای دفاع خود از حمله های قوای مرهته، کمک احمدشاه ابدالی را از افغانستان خواستند (۱).

با این وضع در هندوستان «نیروی متحد داخلی» وجود نداشت، و از افغانستان وماوراءالنهر هم امدادی به پادشاهان بابری دهلی نمیرسید، و آنها در مدت سه قرن ازمنشاء خود یعنی ماوراءالنهر و افغانستان دور شده بودند. و نتیجهٔ تمام این اوضاع همین بود که زمینه فتح انگلیس در هند فراهم آمد.

(۱) مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی ۵۲ خلیق‌احمد نظامی طبع علی گره ۱۹۵۰م و سیرالمتأخرین ۹۱۳

اوضاع اجتماعی

در اواخر قرن پانزدهم اوضاع اجتماعی آسیای میانه و ایران و هند شبیه یکدیگر بوده درین منطقهٔ جهانی، اقتصاد و زراعت و تجارت و اداره وهنر و تمام مظاهر حیات اجتماعی به دورهٔ نضج و پختگی فیودلیزم یعنی تشکیل شاهنشاهی های متمرکز که دران شهزادگان وزمینداران و سرمایه داران وروحانیون سهمی داشتند، رسیده بود.

درآسیای میانه یعنی ماوراءالنهر و خراسان شهزادگان تیموری در اوج اقتدار بودند، در ایران شاهان قبیلهٔ آق قویونلوی ترکمن حکم می راندند و در هند که شرقی ترین ممالک اسلامی بود، لودیان افغانی شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند.

درین وقت قدرت مرکزی فیودلیزم از افغانستان آنوقت (مراد سرزمین بین دریای سند و دریای هیرمنداست) دور ماند، ومراکز قدرت غزنویان وغوریان در افغانستان ازبین رفت.

چون این سرزمین دربین این امپراطوریهای بزرگ وقوی وسیلهٔ ارتباط اقتصادی و تجارتی بود، بنابرین تنها شاهراههای تجارتی و بلاد وصل کنندهٔ این راهها، در دست این حکومت های امپراطوری بوده وقبایل افغانی که درکوهساران و نشیب های آن بطور نیمه کوچی زندگانی داشتند، از تسلط حکومتها دور مانده اند.

ایشان مطابق رسم و رواج خود درتحت اصول «جرگه» میزیستند وامورخود را بوسیله جرگهٔ قبیلوی که عبارت ازمجلس مشورهٔ

مشران و ریش سفیدان ایشان بود، اداره میکردند و مجموعهٔ تمام این
رسوم و قواعد عبارت بود از «پشتونواله» یعنی: اصول ادارهٔ ملی افغان
و بنابرین فیودلیزم در بین قبایل افغانی با تأنی و بطائت پیش میرفت.

اما روابط اقتصادی و تمایل معنوی این قبایل باامپراطوری لودیان
در هندوستان بیشتر بود، زیرا رفت و آمد کوچیان، هرسال درموسم سرما
بطرف هند بود، و امپراطوران لودی دهلی هم همواره ازین مردم
دلیر وقوی، نیروی انسانی را به‌نفع خود برای سرکوبی مردم هندوستان
جلب میکردند، و دسته های بزرگ این قبایل را در هندوستان بطور
جاگیردار جلب و ساکن می‌ساختند. تا تکیه‌گاه ایشان باشند. چنانچه
دردورهٔ شاهی لودیان بسا از کتله های قبایل سور و فرملی و جلوانی
و سروانی و کاکر و غیره را در هند بارجال نامی ایشان در دربارهای
لودیان می‌بینیم.

درین اوقات، قبایل ابدالی درحوضهٔ ترنک و ارغنداب از کوچی
گري و صحرا نشینی بـه حیات زراعتی قدم گذاشتند، و روابط آنها
بادربارهای تیموریان هرات و دربار لودیان هندپیش میرفت، وبه‌مرحلهٔ
آغاز اقتصاد فیودالی رسیده بودند، و در بین ایشان خانان و ملکان بمیان
آمدند، که ازانجمله در دودمان ابدالیان قندهار ملک بامی پوپلزائی
از دربار سلطان سکندر لودی (۸۵۵ - ۹۰۰ھ ۱۴۵۱ - ۱۴۹۴م) بحیث
مرزبان قندهار برسمیت شناخته شده بود. (۱)

(۱) راورتی، درمقدمهٔ گرامر پشتو به حواله تذکرة الملوك خطی

و بعد از آن ملک صالح از نواده های بامی باشهرشاه سوری چنین روابط
داشت و ایلچیان خود را بدربار او فرستاده بود. (۱)

درحوادث ۸۲۰ھ ۱۴۱۷م عصر شاهرخ، بین قندهار و گرمسیر وآب
سند و غزنی از پسر سیفل قندهاری و ملک محمد و افغانان خرشوانی (۲)
و سوری ذکر میرود (۳) و ازین برمی آید، که امپراطوری تیموریان
هرات باقبایل افغانی که بزندگانی نیمه زراعتی آنجا ذکر ده بودند،
باستعمال سلاح و لشکر پیش آمده، و ایشانرا بدادن خراج مجبور واستثمار
مینمودند.

این قبایل افغانی که نفوس آنها در تزاید بوده و مراتع و دیهای هلمند
و ارغنداب و ترنک، کفایت رمه داری ایشانرا نمیکرد، و از طرف
دیگر در تحت فشار نظام قوی فیودالی تیموریان هرات بودند، دراواخر
قرن چهاردهم به وادیهای مستعد و سرسبز دریای کابل هجرت وانتقال
مکان مینمودند (۴)

درعصر حکومت الغ بیگ بن سلطان ابوسعید کورگان که مرکز
حکومت او کابل بود (۸۱۲ - ۸۵۳ھ ۱۴۰۹ - ۱۴۴۹م) عشایر کند و
زمند افغان بنابرعوامل اقتصادی و کمی مراتع از وادی ارغسان قندهار

(۱) راورتی به حواله تذکرة الملوك خطی

(۲) خرشوانی Kharaxavani ازشعبهٔ قبایل سره بن افغانست
که مؤرخان ما بعد آنرا خرشبون Kharaxbun نوشته اند وقبایل
کند Kand و زمند Zamand و کاسی Kasi ازین عشیره
است (مخزن افغانی خطی) خرشوانی در پشتو بمعنی دارندهٔ خوی
نیکوست: ښه (خوب) + رشه (خوی) + وان (دارنده)

(۳) مطلع سعدین ۲ ر ۳۵۶ ببعد.

(۴) پته خزانه ۳۱

کوچیده وبه همراهی قبایل گومل‌در وادیهای‌دریای کابل وارد شدند.
رئیسان این قبایل مداد و مدو و شیخ عثمان‌و ملک سلطان شاه بودند .
میرزا الغ بیک تمام این سرکرده گان قبایل را فراهم آورده و بکشت ،
و تنها ملک احمد برادرزادهٔ سلطان شاه یوسفزائی نجات یافت و با
یوسفزائیان به طرف شرق حرکت کرده و وادی پشاور را تا سوات
بگرفتند و قبایل دلازاك را از انجا براندند ، و تمام زمین های زراعتی
وادی دریای کابل و سوات را تصاحب نمودند . (۱)

در ینوقت است که این مردم ، ازحیات‌کوچی گری به حیات زراعتی
قدم نهادند ، و ملک‌احمد که بحیث‌یك‌سرکرده‌سرحلهٔ اولین فیودالی ملک
آنها بود ، بمدد شیخ آدم معروف به شیخ ملی بن یوسف از عشیره سره
بنی پشتون که مقام پیشوایی داشت ، نظام اجتماعی دوتر را دربین
این قبایل آغاز نهاده و به حیات زراعتی ترتیبی داد .

شیخ ملی بحیث یک مقنن Law-Giver کتاب « دوتر شیخ ملی»
را درقوانین اجتماعی درحدود (۸۲۰ھ ۱۴۱۷م) بزبان پشتو نوشت
و چون این قبایل در وادی دریای کابل بین پشاور و سوات‌دریای سند
بحیات ده نشینی و زراعت آغاز کرده بودند ، شیخ ملی برای اصول
تقسیم زمین و مسکن وچراگاه قوانینی را بر اساس عدالت‌و مساوات‌وضع
کرد که درآن زمین زراعتی وآب و مراتع و دیهات افغان نشین بر
عدد نفوس خانواده ها تقسیم میشد ، ولی بعد از هرده سال برحسب
افزایش یا کاهش افراد خانواده ها و نوعیت زمین زراعتی و سراب

(۱) برای شرح سهاجرتهای قبایل افغانی رجوع کنید به تاریخ
مرصع - تذکرة الابرار والاشرار - حیات افغانی - تواریخ حافظ
رحمت‌خانی ومخزن افغانی وغیره .

و پایان آب ، این تقسیم تجدید میگشت . دراین تقسیم تمام اراضی
به شش تپه Tapa بخش گردید :

۱ـ یوسفزی (۲)محمد زی (۳)گگیانی (۴) داوءدزی(۵)خلیل (۶)مهمند
هر یکی از این تپه‌ها به دفتر و برخه‌وپتی تقسیم‌می یافت که حصهٔ هرفرد را
دروپتی‌یعنی‌زمین‌زراعتی ونډ Wand ودرحصهٔ چراگاه‌او رشو Ursho
گفتندی که بوسیله هیسک Hisk یعنی قرعه در تحت نظر کلی جرگهٔ داده
میشد،ودر هر برخه‌مقداری‌از زمین‌زراعتی‌رابنام سیری Seeray بیرون‌ازویش
یعنی تقسیم میگذاشتند ،وازمحصولات‌این قطعه زمین‌برای‌امور عام‌المنفعه مانند
مسجد و تعلیم اطفال ودم یعنی خانواده خدمتگار امورعامه‌دیه‌از قبیل دهل
زنی، اطلاع عامه ومطربی‌ودلاکی وطباخی‌و هم برای مصارف
حجره • Hujra (مهمانخانه دیه) کار میگرفتند .

برای تقسیم مساکن ودیهات نیز در (دفترشیخ ملی)چنین ترتیب
بود که هرکلی (قریه) به محله ها تقسیم میشد که آنرا
چم Cham گفتندی هرچم دارای حویلی های متعددی
بنام «کنډر» بود وهر کنډرا طاقها بنام کوټه Koota وصحنی‌بنام‌غولی
Ghoolay داشت‌ودرهرچم یک‌مسجدویک هوجره‌و یک برج (برای نگرانی
اوضاع‌و دفاع)بود،و هرکنډر تامدت ده سال درتصرف‌یک خانواده می‌ماند.
حصه یك فرد را از زمین‌زراعتی بگړی‌ونډ Bagray—Wand و تمام
مملوکات ده ساله‌ء او را که درویش میگرفت موتی Moti می گفتند .
بعد از ترتیب دفتر کاریکه شیخ ملی در تاسیس سیستم زراعتی و ریفارم
اجتماعی‌انجام‌داد برخی ازتپه های فرعی دیگر هم ازقبایل‌دیگر افغانی تشکیل
شدند وزمین هائی‌هم آباد ومزروع گردیدند که آنرا ((بانډه)) Bandah

می‌نامیدند(۱) این وضع اجتماعی درعصر بابر هم در تمام قبایل افغانی موجود
بود، ومردم آنرا دوتر Dawtar گویند، ولی با آمدن بابر وفتوحات او که
از کانون فیودلیزم آسیاي میانه برامده‌بود، این نظام اجتماعی دراراضی‌نزدیک
به شهرها و شهراهها با پیدا شدن نیمه فیودالان قبیلوی ضعیف گردید، و
ما می بینیم که از قندهار تا سوات در بین این قبایل فیودالان سازش کار
با قوهٔ امپراطوری‌اي هرات و هند بوجود آمدند ، که وسیلهٔ تحصیل
مالیات وتحمیلات در با روسر بوطین آن از طبقات عامه ودهقانان و رمه داران
بودندوالقاب «مرزبان »و « سلطان» و « ملک » و «خان »و غیره را از دربار
میگرفتند.چنانچه از بین همین قبایل یوسفزی‌ملک شاه منصور و طاوس‌خان
پسران ملک سلیمان شاه‌بگفتهٔ‌خودبابردر مقام «دولت خواهی» بودند، و بابر
بجهت مصلحت‌الوس یوسفزی‌دخترشاه‌منصور راگرفت واورا با «مال‌یوسفزی »
در صحبت شراب بحضور بابر آوردند . در حالیکه خود وی در همین اوقات
برافغانان صحرا نشین یوسفزئی ومحمد زی که‌در سمه (هموار ی) یوسفزی
در تحت قوانین‌دفتر شیخ ملی زندگانی ده نشینی دهقانی صلح آمیزی داشتند
باایلغار وچاپقون می تاخت ،ولشکریان‌بابری‌غله های آنهارا تصاحب مینمود
(۲).وبوسیلهٔ سلطان ویس سواتی که یکی از فیودالان سازش‌کار بود
بر مردم ده کهراج چهار هزار خروار شالی تحمیل شد و بقول خود بابر چون
مردم‌روستائی وکوهی‌این چنین تحمیلها نکشیده بودند غله را نتوانستند
داد و ویران شدند . (۳)

بدین طور مردم قبایل ازمراحل ابتدائی اقتصادي : کوچی‌گري ورمه‌داری
به‌حیات زراعتی قدم گذاشته بودند وپیدایش مدارج فیودالی درحالت‌انکشاف

(۱) تاریخ پشاور ۰۶-۳۳۴ ود پشتو ادبیاتو تاریخ ۲ ر ۲۳۵
(۲) بابر نامه ۱۳۹
(۳) بابر نامه ۱۳۸

بود وفتوحات بابر ورسم ورواج‌درباری او که باقوت وزور برمردم عامه ودهقانان
تحمیل‌میشد، درنواحی شهرها وشهراههای هندوستان به پرورش‌فیودالان مقتدر
کمک کرد ودرقبایل یوسفزئی مالکان بزرگ زمین هارا مانند گجو خان‌رانی
زی وطاووس خان‌و شاه منصوروسلطان ویس سواتی آفرید ولی در نواحی دور
دست وکوهساران اصول دوتَر باقی ماند تا که در سنه ۸۶۹ ام بعد از استعمار
انگلیس‌طرز جدیدمالکیت زمین ومالیات آن بنام ((بندوبست)) جای آنرا گرفت‌و
زمینداران بزرگ ونوابانرا برای اغراض استعماری خود بوجود آوردند .
یاد اصول اجتماعی‌دوتر شیخ ملی ،تاکنون هم در پیرمردان کوهساران
باجور وسوات ومهابن‌وغیره باقیست ،ایشان از بین رفتن دوترر ابتداء تاریخ
خود قرار داده اند ، مثلاً گویند :این‌واقعه ...سال بعد از دوتر واقع‌شده‌است.
چون وضع مالیات وتملیک‌اراضی ،منافی عنعنات قدیم افغانی ورسم دوتربود
بر مردم آزادمنش پښتون آنقدر گران و ناگوارا فتاد ، که‌در باره‌این
واقعه الیم مرثیه ها سرودند .واز انجمله «عزیز» ساکن باجا کلی تپه یوسفزی
که شاعر پشتوبود ،شعری‌سرود ودران میگوید :«مردم عامه‌را تاراج میکنند
وباج میگیرند .داد وفریاد کسی رانمی شنوند ، وزمین داران بتنگ آمده اند .
این ظالمان‌انگلیسی، استخوان مردم را می شکنند و بنام مالیات ،خون مردم
رامی مکند واز یشان‌بزور وظلم پول میگیرند ...»
این بود مرثیهٔ آخرین نظام اجتماعی دوتر شیخ ملی .

اما درهندوستان :

وضع اجتماعی بر اساس دورهٔ اقتصاد زراعتی کاملتر به حیات دیه نشینی
منظم رسیده و اکثریت مردم در دیهات، باموز زراعتی اشتغال داشتند
و از زمان مهاجرت قبایل آریائی بشمال هند یعنی عصر ویدی
Vedic times گرامه Grama (روستا) اساس‌اجتماع آریائی بود .
در عصر سلطنت‌دهلی که‌پادشاهان‌افغانی درمدت‌چندقرن بر هندوستان‌حکمراندند

سازمان‌های دیهاتی Valage Communities بطور منظم بوسیلهٔ پنچایت
Panchayat System و نمایندهٔ آن چودهری و مقدم بادستگاه فیودالان
جاگیردار ارتباط داشتند، وایشان هم در تحت اثر مستقیم دربار شاهنشاهان بودند.
بنا برین بورژوازی متوسط به کاپیتالیزم ابتدائی پیش‌می‌رفت و طبقهٔ کشاورزان
به صورت منظم سیستماتیک استثمار می شدند، و در جنگهایی که همواره
بین فیودالان مقتدر یا پادشاهان در میگرفت جان میدادند ،و نظام جاگیرداری
در «خالصات دولتی» در پیدایش سازمان فیودالی ونیمه بورژوازی مؤثر بود .
بابر باصطلاح خود این سرزمین را «قلمی» میخواند درحالیکه کابل
و افغانستان «سیفی» بود (۱) یعنی نظام فیودالی سیستماتیک در هند زیر
ادارهٔ «دیوان و قلم» بود و مانند افغانستان به استعمال شمشیر اداره نمی‌شد،
بنا برین بابر همواره در افغانستان، بقول خودش «دغدغه هند» در خاطر
داشت و میخواست حکمران چنین مردم مطیع و منظم شده یی در تحت
فیودالی منظم باشد .

با آمدن بابر بهند، این سازمان فیودالی منظم قویتر شد ، و مخصوصاً
هنگامیکه اخلاف او مانند اکبر و جهانگیر و شاه جهان و اورنگزیب
در تمام هند، شاهنشاهی نیرومندی را در تحت نظام های مترقی تشکیل
دادند، و از تجارب لودیان و شیرشاه سوری استفاده‌های شایانی نمودند.

بافتح بابر در هند یك نوع حس اشرافیت ما فوق بشری هم در طبقات
بالاتر مربوط دربار و مبنی بر تفوق نژادی ایجاد شد ، زیرا بابر ترکان
ماوراًالنهری خود را بیشتر ارزش می داد و به حکمرانان بیانه نظم‌خان،
بر سبیل افتخار به نژاد ترکی خود نوشته بود :

با ترك ستیزه مکن ای میر بیانه
چالاکی و مردانگی ترك عیان است (۲)

---

(۱) بابر نامه ۹۲ (۲) بابرنامه ۲۰۹

و حتی وی بقول خودش به طرفداری افغانیان متهم بود (۱) ولی
پادشاهان افغانی پیش از و مانند خلجیان ولودیان چون مدتها در هند
زیسته وبخوی و بوی هندیان عادی بوده اند ، رویهٔ بسیار دیموکراتانه
و مدارای اجتماعی Toleration داشتند.مثلاً روزی سلطان سکندر
لودی در مسجد دهلی نماز جمعه‌خوانده‌اند، و ملاقادن خطیب بعد از خطبه گفت :
سبحان الله ! افغانان عجیب قومی اند ، و شاید دجال از بین ایشان
برآید ، عجیب زبانی دارند ما در را « مور » و برادر را «ورور»
و قریه را « بنور » وسیاه را « تور » و دیگر را « نور » گویند ! !

چون خطیب چنین سخن طعنه آمیز گفت ، سلطان سکندر رومال خود
را بردهان گرفته خندید و گفت : « ملاقادن ! البته ما هم بندگان
خداییم » (۲)

مگر رویهٔ مغل در هند با هندوستانیان مانند بادار و غلام بود ، و
بابر به ترك بودن خود افتخار میکرد ، و مباهات به ترك و مغل را
با هم آمیخته بود ، وتفوق و اشرافیت مغل در هند آنقدر بروز وظهور
یافت ، که از آن کلمهٔ تمغل Mughulization را ساختند ، و
اگر هندوستانی به تقلید ، شیوه مغل را میگرفت ، او را شایان آن
مقام و تمغل نمی دانستند . میرزا عبدالقادر بیدل (متوفا ۱۱۳۳ هـ
۱۷۲۰) که خود از قوم بیرلاس مغل بود ، هندوستانی را مادون قوم
مغل شمرده و تمغل هندیان را مورد سخریه قرار میدهد وگوید :

خنك تر زاغ است تقلید کبك که هندوستانی تمغل کند . (۳)

---

(۱) بابرنامه
(۲) مرقع افغان ۹۳ به حواله تاریخ داؤدی خطی ۱۲ وطبقات اکبری ۱ر۲۹۸
(۳) دیوان بیدل ۹۳ طبع کابل .

مسکوکات ، اوزان ، فواصل ، اوقات

مسکوکات :

عصر شاهی ظهیر الدین بابر و سلیان نخستین شاهی همایون درحقیقت زمان جنگ و اشغال عسکری Military-occupation بود بنا برین دار الضرب Mint مرتبی مانند اخلاف خود نداشتند . بابر و همایون مسکوکی سیمین بنام شاهرخی یا درهم داشته اند، که به تقلید مسکوکات شهزادگان تیموری آسیای میانه صرف در زمانی که ضرورت می افتاد در آگره یا لاهور و دهلی و کابل ضرب شده است .

شاهرخی سکهٔ سیمین یک مثقال نقره بوده منسوب به شاهرخ پسر امیر تیمور که در تمام خراسان و ماوراءالنهر تا مجاری دریای سند رواج داشت یك شاهرخی مساوی بود باده پنس انگلیسی و ۱۸ دام هندی و هر روپیه هندی دو نیم شهرخی میشد (۱)

بر يك مسکوك بابر « ضرب اردو » دیده میشود که عبارت از دار الضرب لشکرگاه Camp Mint باشد و ازین برمی آید که وی در ایام لشکرکشی ها سکه های ضروری خود را در لشکرگاههای خود ضرب کرده است (۲)

بر این مسکوکات کلمه توحید و نامهای خلفای اربعهٔ اسلامی و سنه و نام القاب پادشاه و نام شهر یا جاییکه در آن ضرب شده با خط نستعلیق یا نسخ نوشته میشد . که بعد از آن در عصر اخلاف بابر ازحیث زیبائی سکه و مقدار وزن ونام ، تنوع زیاد یافته و گاهی علائم خاصی Mint-marks از قبیل اشکال حیوانات (بروج آسمانی) و دیگر چیزها دارد .

---

(۱) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۱ / ۲۴۳ ابو الفضل علامی گوید که روپیه در عصر شیرشاهی رواج یافت ، که بعد از مرگ بابر باشد .

(۲) The coins of India C.J. Brown Culcutta

از عصر سلطنت لودیان در هند مسکوکاتی رواج داشت که تا عصر بابر و اخلاف او ادامه یافته است بدین طور :

یک دام = ۲۵ جیتل

دام (پیسه یا فلوس مسی بوزن ۵ تانک = ۳۲۳/۵ گرین

هر ۵ دام مساوی = ۲ آنه عصر انگلیسی بود ، که دام را بهولی هم گفتندی منسوب به سلطان بهلول لودی .

۴۰ دام = یک روپیه سیمین (۳) = ۲ شلنگ و سه پنس

تمام حساب مالیات و بخشش ها و اقطاع بابر که درین کتاب آمده بحساب دام بهلولی بود . و بابر از مسکوک سرخ و سفید و سیاه ذکری دارد (۴) که مراد سکه های طلا ـ نقره مس باشد . (۵)

---

(۱) آیین اکبری ۱ / ۱۸ و اید وانسد هستری ۵۷۵

(۲) بابرنامه ۲۲۹

(۵) ترجمهٔ بابرنامه ۲ / ۳۵۸. در هند از زمان قدیم سکه یی بنام دلی وال Delhi Wol رواج داشت که مؤلف تاج المآثر از آن ذکری دارد ، ولی بعد از آن در عصر سلطنت اسلامی جیتل بجای آن مستعمل شده است . و کلمهٔ تنکه هم از زبان سنسکریت آمده ودر مقابل درهم عربی رواج یافته که بر درهم هندی سلطان محمود ۴۱۸ ه ۱۰۲۷ م دیده می شود ، وزن آن درآغاز صدر تی هندی = ۱۷۵ گرین نقره بود = ۶۴ جیتل مسی.

همدرین عصر يك هشتگانه مساوی هشت جیتل و هشت هشتگانه يك تنگهٔ سیمین بود که جیتل بهلولی يك ربع تنگه ارزش داشت وبهای طلا در مقابل نقره ، در عصر شیرشاه يك مقابل نه و کسر چهار بود .

ابن بطوطه تنگهٔ معمولی هندی را دینار گوید و بقول صاحب مسالك الابصار يك تنگهٔ طلا یی سه مثقال وزن داشت و يك هشتگانه مساوی درهم مصری و شامی بود . (Some cultural aspects 221)وحاشیهٔ ترجمهٔ اردوی سفرنامهٔ ابن بطوطه ۲ / ۱۲ طبع لاهور ۱۸۹۸ م)

اوزان:

درعصربابر در هند اوزان ذیل مروج بود :

۸ رتی = ۱ ما شه

۴ ماشه = تانگ (۳۲ رتی)

۵ ما شه = ۱مثقال (۴۰رتی)

۱۲ماشه = ۱ توله (۹۶رتی)

۱۴ توله = ۱سیر (۱۱۲رتی)

۴۰ سیر = ۱من (۴۴۸۰رتی)

۱۲ من = ۱ مانی (۵۳٫۷۶۰ رتی)

۱۰۰ مانی = ۱میناسه (۵٫۳۷۶٫۰۰۰ رتی)

جو اهرو مرو ارید رابه مقدار تانگ وزن میکردند (۱)وسنگ معیاری‌وزن‌طلا
. . ۵مثقال مساوی یک سیر کابل‌بود، درحالیکه سنگ نقره د و صد و پنجاه
مثقال = نیم سیر کابل وزن داشت. (۲)

اعداد صعو دی :

درعصر بابر رواج اعداد در هند چنین بود، که با بر آنرا دلیل بسیاري ما ل
هندوستان میدا ند :

صد هزار- ۱ لک

صد لک - ۱ اکرو ر

صد کرور - ۱ارب

صد ارب - ۱ کرب

صد کرب- ۱ نیل

صد نیل- ۱پدم

صدپدم - ۱سانگ (۳)

(۱) بابر نامه ۴۰۲ (۲) بابر نامه ۲۲۹ (۳) بابرنامه ۴۰۲

اوقات :

به‌قرار شرح‌خود بابردرهندو ستان‌سه‌فصل‌بود. که به‌حساب‌مروج‌عصراوچنین‌است:
(۱) چهار ماه‌تابستان‌چیت-بیساکه-جته، اساڑه = حوت- حمل- ثور- جوزا .
(۲)چهار ماه‌بر شکال‌ساون،بهادون، کوار، کاتک=سرطان-اسد-سنبله- میزان.
۳-چهار ماه زمستان اگهن- پوس- ماگه-پهاگن = عقرب-قوس- جدی - دلو .
بیک اعتبار دیگر از جمله ۱۲ ماه دو دو ماه را یک فصل میشمارند که جمله
۶فصل باشد. روز هامانند ملل دیگر هفت بوده وشبانه‌روز رابه(۶۰)قسمت کرده
اندهر قسمت ر اگهری Ghari(۱)
گو یند. که عبارت از (۶۰)پل باشد ،ویک شبانه روز سه هزاوشش صدپل بود
که هر پل شصت چشم ز د ن حسات میشد ، وبدین حسات یک شبا نه روز
۲۱۶٫۰۰۰چشم زدن بود .و نیز هر شب و روز را به چهار چهار حصه تقسیم
کنند، که هر یک راپهر Pahar (و بفارسی پاس)شمارند(۲) که هر
پهر عبارت از۷نیم گهری باشد (۳).
درتمام شهر های هندو ستان یک طبق برنجی آو یخته میباشد ، بنام گریال
Gharial و مر د ی مقر ر بود ، او را گر یالی میگفتند ,وی طاسی‌داشت
که ته آن شکاف بود، و چو ن‌درآ ب‌میگذ اشتند ، در یک گهر ی پر میشد
وآنگهی گریالی همان طبق برنجی (گهریال)رابه سیخ کو بی بصدا می آورد
ودرگهری اول‌یکبار و دردو م دو بارو همچنین بعد ا ز هفتم هنگا میکه پهر
میگذشت زو د زود می نو اخت وپس ازان باز ازیک آغا زمیکر د .
چون در ین ترتیب امتیاز عدد پهر نمی شد ، ومخصو صاً کسانی که شبا نه

(۱)هر گهری- ۲۴ دقیقه

(۲)بابر گو ید که‌کلمه پاسبان فارسی ازاین ریشه است . ۱

(۳)پهر -۳ ساعت

از خواب بر می خاستند نمی دانستند که کدام پهر است ؟ بنابرین بابر مقرر
داشت که بعد از نو اختن عدد گهری بفاصلهٔ کمتر عددپهر راهم‌بنو از ند ،
تا در نواختن گهریال عدد پهر وعدد گهري هردو معلو م‌باشد . (۱)

فوا صل :

در عصر بابر برای‌تعین فواصل کروه Kroh (کوس Kos) مقیاس طول بود
کەدر حدود دو میل کنونی باشد ، و هرکروه را به دهوه Dhawa تقسیم
میکردند (۲)بابر بعد ازفتح هنددر ۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م- طنا ب پیما یش را چنین
تعین کر د :

۹ مشت— ۱ گز

۴۰ گز— ۱ طناب

۱۰۰ طناب= ۱ کروه (میل آنوقت)

بابر در سه بیت ترکی این مقیاس طول را نظم کرده و گو ید :
«چهار هزارگزم یک‌میل است، که‌مردم هندوستان‌آنرا کروه گویند،وهرگزمساویست
بایکنیم کیوبت (کاری=ذراع) که هرکاری شش مشت (توتام) Tutam
باشد ، وهر مشت هم بطو ل شش ایلک (Ailik) (انج)است که هر ا نج
درازی شش برنج دارد. (۳)»
بدینصورت در عصر بابر طو ل یک کروه ۱ر۲۹۶ر۰۰۰ برنج بود.

(۱) بابرنامه ۲۰۳

(2) Some aspects 224

(۳) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲ر۳۵۷

تشکیلات عسکری :

از خصایص بسیار مفید ادارهٔ بابر ،تنظیم عسکری او بود ،که در اکثر
جنگها وسیلهٔ پیروزی او بوده است . این گونه تنظیم لشکري از عصر
تیمور در خانوادهٔ بابر باقی بود، وامیر تیمور در کتاب تزک خود آنرا شرح
داده است ،وبابرهم درهمین تنظیمات، تجربه وسابقه یی داشت، وهمواره‌درأس
این تنظیم ،امرای‌عسکری باتجربه وآزموده خود را می گماشت .

بابر لشکریان خودرابر ده وپنجاه نفر تقسیم میکرد، که هر دسته
سرداری داشت ودر میدانهای جنگ مواقع خود را چنین میگرفتند :

۱-میمنه(برنغار) (۲-میسره (جرنغار)

(۳-قلب (قول) که برراست آن او نک قول وبرچپ سول قول بود.و در
مرکز قول یک دستهٔ خاص لشکروجود داشت ،که‌قسمت راست آنرا اونک یان
وچپ راسول یان میگفتند .

ولی باخود بابر هم درمرکز قول،جوانان‌خاصه بنام «تابین»می بودند ،
که یمین ویسار آنها را صرف بنام اونک وسول نامیده بود . (۱)

بابر بدین ترتیب درجنگ قندهار ۹۱۳ هـ ۱۵۰۷م وجنگ پانی پت ۹۳۲ هـ
۱۵۲۵ م عساکرخود را ترتیب وبمیدان جنگ‌حاضر کرده بود.(۲) ولشکر
او عبارت از سه صنف پیاده Infantry و سوار Cavalry و توپچی
Artillery بود که‌در صنف توپچی ضرب زن- دیگ‌فرنگی-ارابه‌وتفنگ
شامل میگردد ،واین صنف درصف اول محاربه قرار میگرفت، وآتش‌باز -رعد
انداز-تفنگ‌انداز فرنگی‌اندازکارکنان این دسته بودند .

درهر سه‌صنف،سپاهیان عادی درتحت قیادت «امرأ»بوده اند، وگاهی‌سپاهی
عادی نظر به دلاوری ولیاقت خود به «تابین خاصه»می آمد ،که‌این جماعت

(۱)بابر نانه ۱۳۲

(۲)با برنامه ۱۳۳-۲۱۱

را «نزدیکیان وایچکیان» می نامیدند وازهمین درجه به «مرتبه امرائی» میرسیدند (۱) که عبارت از منصب دار Officer با شد .

درجنگ هائی که بابر را به کنار های دریای گنگ بابنگالیان روی داد (۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م) علاوه بر استعمال صنوف ثلاثهٔ لشکری ، کشتی های زیادی در دسترس سپاهیان بابر بود ، که آنرابنامهای ذیل ذکر میکند :

۱- کشتی گنجایش، پیشکش سلطان جلال الدین که دو طبقه داشت .

۲- کشتی آسایش، برای اباته وآرام که سابقاً کشتی بابری نام داشت .

۳- کشتی فرمایش ، برای رسانیدن اوامر واطلاعات و کارهای متفرق دیگر.

۴- کشتی آرایش ، که بنام پیش کش کنندهٔ آن آرایش خان نامیده شده بود .این کشتی هاتالار های کلانی داشت . (۲)

درعصر بابر درهندوستان مطابق «قاعدهٔ پرگنه» برعدد نفوس یکصد هزاری صد سوار به عسکر می آمد که هرکرور راده هزار سوار شمار میکردند ویدین حساب درفرمان جمادی الاخری ۹۳۳ ه ۱۵۲۷ م عدد عساکر مخالف خود را دوصد ویک هزار سوار بقلم میدهد (۳) که متعلق به عدد نفوس ۲۰ کرور وده لک باشد ، درحالیکه تمام لشکریان بابر درجنگ پانی پت دوازده هزار بود . (۴)

سنگ، ضرب، توپ، فرنگی، تفنگ:

درجملهٔ آلات واسباب جنگ که بابر بر شمرده یکی ضرب زن است (۵) که در تخریب ابنیه و قلاع دشمن ازان کار گرفته میشد . درجنگ خانوه ۹۳۳ ه ۱۵۲۶ م نادر العصر استاد علی قلی سنگهای عظیم را بجانب آن حصار انداخت

(۱) بابر نامه ۱۳۳

(۲) با بر نامه ۲۳۷ و ۲۴۰ ببعد

(۳) بابر نامه ۲۱۰

(۴) بابر نامه ۱۷۸ (۵) بابر نامه ۲۲۸

و باانداختن سنگ وضرب زن وتفنگ بسیاری از ابنیهٔ کفار را منهدم ساخت (۱) پس درینجا سلاح سرد وگرم هر دو استعمال شده وشاعری در ان باره گفت :

همه هندوان گشته خوار و ذلیل Yan بسنگ وتفنگ همچو اصحاب فیل (۲)

این سنگ بوسیله دیگ انداخته میشد ،وبابر در سنه ۹۳۴ ه ۱۵۲۷ م این فن را تجربه کرد، واستاد علی قلی به دیگ کلان سنگ انداخت ،اگرچه سنگ اودورورفت ،امادیگ پاره پاره شد هرپاره اوجمعی رازیر کرده وهشت کس بمرد (۳)

کلمهٔ دیگ که درمتن فارسی بابرنامه آمده در ترجمهٔ انگلیسی Yan یا battery است (۴) وشاید یکنوع توپ رادران وقت دیگ میگفتند، که برارابه نصب میشد، زیرابابر گوید : که برای آوردن آن را ارابه روهموارانتخاب شد. (۵)

در بابرنامه در فن ضرب زنی و سنگ اندازی وتوپچی ، دو نفر مصطفی رومی و استاد علی قلی را می شناسیم ، که هردو در جنگ پانی پت ضرب زنی میکردند (۶)

درجنگ دریائی بالای رود گنگ ۹۳۵ ه ۱۵۲۸ م بابر اگرا سلحهٔ گوناگونی که استعمال کرده چنین ذکرها دارد :

استاد علی قلی دیگ فرنگی و ضرب زن را گذاشته با تفنگ دار ان انگیز جنگ کند . (ص ۲۳۸) استاد علی قلی و مصطفی به ضرب زن انداختن و دیگ ماندن امر شدند . (ص ۲۳۹) استاد علی قلی و مصطفی به توپ و تفنگ و ضرب زن و فرنگی بجنگ مشغول شدند (ص ۲۳۹) من خود رفته فرنگی وضرب زن انداختن استاد علی قلی را دیدم و استاد علی قلی بسنگ فرهنگی دو کشتی زده غرق کرد ، ودیگ کلان را

(۱) بابرنامه ۲۱۳

(۲) بابر نامه ۲۱۴

(۳) بابر نامه ۲۱۸ (۴) ترجمهٔ انگلسی بابرنامه ۲ ر ۳۳۳

(۵) بابر نامه ۲۱۹ (۶) بابر نامه ۱۲۵

بجای جنگ برد (ص ۲۳۹) استاد کس فرستاد که سنگ تیار شده است. فرمان شد که این سنگ را نیندازند و باز یک سنگ دیگر تیار کنند . . . استاد یك نوبت سنگ کلان انداخت، باز چندمرتبه فرهنگی انداخت(ص ۲۴۰)

از ین بیانات بابر معلوم میشود ، که توپ و دیگ فرهنگی و ضرب زن و تفنگ هر یکی اسلحه جداگانه یی بودند ، که درجنگهای میدانی و قعله گیری و جنگ های دریائی استعمال شده اند .

تیر اندازان:

تیر و کمان از اسلحهٔ سرد عصر بابر است که از زمان قدیم مورد استعمال جنگاوران بود ، خود بابر هم در تیر اندازی مهارتی داشت ، و در حین فتح کابل در ۹۱۰ ه ۱۵۰۴ م به تیر خودش چهار و پنج کس را زده بود (۱) در بابر نامه در شرح جنگها از استعمال تیر و کمان خبر های زیادی موجود است (۲)

ارابه و تور ؟

بابر در جمله آلات جنگی ارابه Carriage را با ضرب زن و تفنگ یکجا نام میبرد (۳) و این تاکتیک جنگی را تقلیدی از طرایق جنگی غازیان روم (ترکیهٔ عثمانی) می شمارد ، که بجهت پناه تفنگچیان و رعد اندازان که در پیش سپاه بودند ، صفی از ارابه ترتیب نموده با یکدیگر بزنجیر اتصال می دادند (۴) در جنگ پانی پت ۹۳۲ ه ۱۵۲۵ م بقیادت استاد علی قلی هفت صد ارابه ترتیب شد و بدستور روم ارابها را بجای زنجیر به خام گاو بافته Twisted bull hides با یکدیگر بستند ودر میان هر دو ارابه شش یا هفت تؤره Tura بود ،

(۱) بابرنامه ۸۰
(۲) مثلا ص ۱۲۷ ر ۱۳۷
(۳) بابر نامه ۲۲۸
(۴) بابر نامه ۲۱۱

که تفنگ اندازان درعقب این ارابه ها و توره ها ایستاده تفنگ می انداختند (۱) .

بابر در اسباب قعله گیری Besieging-inplements تور و شاتو Scaling Ladder را ذکر میکند (۲) که این توره را به Testudos یعنی سپر یا پرده یا Palisade ترجمهٔ کرده اند (۳) واکنون در افغانستان کلمه تور بضمهٔ اول و واومجهول ، بمعنی مشبک Reticulatus تار های نخی است و البته برای مقاصد دفاعی از حمله تیر وشمشیر سپری را ازشاخه های درختان و نباتات مانند سبد می بافتند ، وآنرا در دست می گرفتند ، و یا پیش روی دشمن حایل می ساختند .

بقول بداونی : در بین دو ارابه شش هفت تورهٔ پر خاك تعبیه مینمودند ، تا تفنگ اندازان در پناه ارابه و توبرهٔ پر خاك تفنگ اندازند، سواران از اطراف وجوانب بیرون تاخته به مدافعه و مجادله قیام نمایند ، ووقت ضرورت باز بعقب ارابه معاودت کنند (۴)

تفنگ اندازان :

تفنگ (تفک) از اسلحهٔ ناریه ، همواره در لشکر بابر بوده و در جنگ باجور ۹۲۵ ه ۱۵۱۹ م استاد علی قلی و ولی خازن تفنگ اندازان ماهر لشکر بابر بودند و علی قلی ۵ کس را به تفنگ زده انداخت و بابر گوید که دیگر تفنگ اندازان هم در تفنگ اندازی جلادت بسیاری نموده و تاشام ۷ - ۸ نفر باجوری را بضرب تفنگ کشتند . درین

(۱) بابر نامه ۱۷۳
(۲) بابر نامه ۱۳۷
(۳) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲ ر ۸۰ و ۱۸۲
(۴) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۳۴

محاربه علی قلی دو مرتبه فرهنگی هم انداخت . (۱) ازین سلاح بنام فرهنگی در بابرنامه مکرراً ذکر میشود و ظاهراً مراد تفنگ ساخت فرنگ (اروپا) باشد که با باروت Gun-powder فیر میشد و بنابرین بداونی مؤرخ ، استاد علی‌قلی را « آتش باز » گفته‌است (۲) .

بابر در سنهٔ (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸ م) بعد از فتوح اراضی آن طرف گنگ ، در محفل جشن و طوی به تفنگ اندازان خاص خود پهلوان حاجی محمد و پهلوان بهلول و ولی یار و دو پسر استاد علی قلی یك یك خنجر Dagger انعام داد (۳) و ازین هم پدید می آید که صنف تفنگ اندازان جزو لشکرهای بابر بوده اند و تفنگ را از آلات خاص جنگی قرار میدهد (۴) . و تفنگچیان درجبهه نخستین میدان جنگ پیش سپاه مقام میگرفتند (۵) .

رعد اندازان :

در فتح نامه جنگ خانوه که در جمادی الاخری ۹۳۳ هـ ۱۵۲۷م صدور یافته با تفنگچیان ، کلمهٔ رعد انداز ان هم ذکر شده (۶) که پیش از سپاه بودند . این کلمه را برق انداز هم آورده اند که در هندوستان برای Matchlock-man استعمال میشد و معنی رعد انداز Thandr-darter باشد که به Gunner هم آنرا ترجمه کرده اند (۷) و باید رعد انداز غیر از تفنگچی یا تفنگ انداز باشد ، که بگمان من همان ضرب زن و توپچی است که سنگهای کلان را بوسیلهٔ توپ بر دشمن میزد و مانند صاعقه و رعد میبود .

---

(۱) بابرنامه ۱۲۸ ر ۱۷۱

(۲) منتخب التواریخ ۱ ر ۳۴۳

(۳) بابرنامه ۲۲۹ (۴) بابرنامه ۲۲۸ (۵) بابرنامه ۲۱۱

(۶) بابرنامه ۲۱۱ (۷) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲ ر ۲۹۶

فیل :

در جنگهای هند، راجگان و امرای آنجا فیل را هم در لشکر کشی های خود درمقابل بابر استعمال میکردند وگاهی این فیلها درجملهٔ اموال غنیمت بدست لشکریان فاتح بابر می افتاد ، وبنابرین جزوی‌از لشکر بابربود. در جنگ پانی پت‌لشکر سلطان ابراهیم هزارفیل داشت(۱) و در جنگی که همایون با حمید خان در حدود انباله کرد هفت‌و هشت فیل رابه‌غنیمت آورد (۲)ودر سنهٔ (۹۳۵ هـ ۱۵۲۸م)بابربه پسر خود عسکری درجملهٔ انعامات‌دیگر ده‌فیل هم بخشید (۳).

چاپقونچی :

یکی از عملیات خطرناک جنگی درطول زندگانی عسکری بابر رسم «چاپقون» است که معنی آن‌شبخون وحملهٔ ناگهانی وچاپیدن اموال و غارت مواشی دیگران باشد . واین کار همواره داخل تاکتیک حربی نبود ،بلکه برای بدست‌آوردن‌خوراکه ومواشی واموالیست که‌به لشکریان در اوقات لازمه داده میشد .

بابر همواره ،چه در افغانستان‌وچه در هندوستان ، دسته های «چاپقونچی» داشت که ناگهانی بر سر قبایل افغانی و یا در هندبر مردم می تاختند ، ودر اکثر این‌تاخت وتاز، خود بابر هم حصه‌میگرفت .

در بابرنامه باچاپقونهای‌متعدد بابر بر قبایل افغانی غلجی ودر کورم و بنو وغیره برمیخوریم که‌در هر چاپقون‌به هزاران‌عدد‌مواشی‌وحیوانات باربردار را بغارت ودربین لشکریان خود تقسیم کرده است (۴) .

---

(۱) بابرنامه ۱۷۴

(۲) بابرنامه ۱۷۱

(۳) بابرنامه ۲۲۸

(۴) بابر نلسه ۲۳۹

جای تعجب است که این رسم چاپقو ن در هندوستان که بابر در انجادارای خزاین وافر وحشم وطمطراق شا هانه است نیز تعقیب میکر دد و ازان جملهٔ چاپقو نهای است که در هندچندماه پیش از جنگ پانی پت بعمل آورده است (۱) رسم چاپقون درقبایل آسیای میانه واز یک رواج داشت وبابر آنرا از انجا باخود انتقال داده بود. که علاوه بربدست آوردن اموال وآذو قه وسیلهٔ ترس وتعجیز خصم هم بود .

فتح نامه ها :

بابربعد از فتح جنگهای گرم ،بکارهای تبلغی نیزمی پر داخت واطلا عا ت فتو حات خو درا به اطر ف کشور خودمی فرستا د، واین یک نوع جنگ سر دی بود که درمقابل رقیبان ومخا لفان خودانجام میکر د،وهم طرفداران وحکمرانان خود را در نواحی دور دست کشور دلداري میداد . در سنهٔ(۹۳۲ هـ ۱۵۲۵م) بعد از فتح همایون برحمیدخان ،ازشاه آباد حصار فیر وزه فتح نا مهٔخو د را بو سیلهٔ رحمت پیاده به کابـل فرستاد(۲)ودرسنهٔ (۹۳۳هـ ۱۹۲۶ م) بعد ازفتح پانی پت ودیگر بلاد هند،فتح نامه یی رابه انشای شیخ زین نشرداد، ودران ازفتح نامه های سابق هم ذکـري داد (۳). این فتح نامه با انشاي متکلف ومز ین مستندبه آیات قران ومقولهٔ هاي عربی، مشتمل بر شرح جنگها وفتو حات نوشته ووانمـود میشد که این همه فتوح وپیرو ز یها ،نتیجهٔ الطاف خدا وندي بود ه ودرطغراي آن بانام بابر لقب «غا زي» هم نوشته شد (۴) .

(۱) بابرنامه ۱۷۰

(۲) بابر نامه ۱۳۸ ر۱۷۱ ر۲۱۵

(۳) بابر نامه ۲۰۹

(۴) بابر نامه ۲۱۴

کنگاش :

این کلمهٔ ترکی بمعنی مجلس مشورت است وبابر همواره د را مو ر جنگی وتاکتیک آن با امر اء ولشـکر داران خود کنگاش میکند .چو ن ز ند گا نی بابر تا آخر عمر درکابل وهند به جنگها وفتوحات گذشته ، د رامـو ر ملکی کمتر کنگا ش داشته ، ولی در ترتیب نقشه هاي جنگی وتفو ق برد شمـن همواره از کنگاش کارگرفته وازکسانی که دران جنگها بااوبوده اند «یک مجلس مشورهٔ حربی» تشکیل میداد ه است . وي گو ید : که پیش از جنگ پا نی پت و ترتیب لواز م جنگی «تمام امرا وجوا نانی که سخن مید ا نستند به کنگا ش طبلیده کنگاش عام کـرده ونظر به تر تیب ووضع جنگی شهر پانی پت را یها قرار گرفت(۱). وهمچنین در جنگ(۹۳۵ هـ ۱۵۲۸م) جو نپور امرای ترک وهندو ر ا بمشو رت طلبیده درباب گذشتن آب کنگاش کرد ه شد (۲)وهم د ر جنگ رانا سا نگا پیش ازآغازجنگ ،کنگاش کرده شد وبا بر برخلاف را ي امر اقدام بجنگ کرد وفتح نمود وهم درین مجلس نطقی اير د داشت که رجال دربار رابه اقدام جنگ تشجیع وقانع نمود (۳)در قصر ها ي شا هی هم بنا ئی بنا م «خلوت خانه» براي مجلس مشوره وکنگا ش وجود داشت (۴) که در ارگ با لا حصار کابل وآگره ازین بناهاخبري داریم .

مصارف عسکری :

بابر اکثر عو اید سلطنت خود ر ا در امو ر عسکر و لشکر کشی صر ف میکـر د ، و ی علا و ه بر ما لیات هند که درحد و د ۵۲ کر و ر تنگه بود خز ا ین دهلی و آ گر ه ر ا که سلا طین لو د ی ا فغا نی فر اهم آو ر د ه

(۱) بابر نامه ۱۷۳

(۲)بابر نامه ۱۳۸ ر۲۳۸ (۳) منتخب التواریخ ۱ر۳۳۹ واکبرنامه ۲ر۲۵۲

(۴) بابر نامه ۲۳۰ و ۲۳۱

بودند در د ست داشت ،ولی در سال ۹۳۶ه ۱۵۲۸ م تمام آنر اصرف کر د و فر ما ن داد ،که در فیصد ، سی ر ا بر مالیات گذ شته اضا فه کنند (۱)
وی گو ید :

درهمین فرصتها خزانهای دهلی وآ گره‌اسکندر وابراهیم تما م شد ه ، بجهت یراق لشکرو بجهت داروو سا هـیانهٔ توپ وتفنگچی روزپنجشنبه هشتم صفر، ازوجه جمیع وجه داران فرمان شد که‌صدوسی بدیوان فر ود آ و ر د ه ، با ین اسبا ب وآلات صـرف و خـرج کنـند .»(۲)

****

(۱) ترجمهٔ انگلیسی بابرنامه ۲ ر۳۴۵ (۲) بابرنامه ۲۲۶

تجا ر ت

افغانستان از زمان قدیم بر سر چهارا ه تجارتی هند وچین باممالک غربی آسیائی واقع بود، راههای معروف تجارتی ابریشم Silkroad وراه‌عقاقیر Spice Road هر دواز هنددر ین کشور می‌گذشت. وامتعهٔ تجارتی هندبو سیلهٔ کاروانهای بزرگ انتقال ومبادله می‌یافت .

این مبادلات تجارتی از وقتی که‌بر صغیرهندبوسیلهٔ غزنو یان وغوریان‌مفتوح گردید با افغانستان واز را ه افغانستان‌به ممالک شمال وغرب‌آن جریان داشت وعموماً از سه شهرا ه کاروان روبازرگانی صورت میگرفت :

اول :ازوادي پنجاب‌ودریا ي سندعلیااز گذرنیلاب ووادي پشاو ر به کابل .

دوم :ازوادي دریاي‌سندو سطی وبنگش‌برراه هاي کاروان‌روودي گو مل وکورم وکوتل پیوار به گردیز وغزنه وولایت جنوبی کابل .

سوم :ازوادي‌ملتان وسندوبندرها ي بحر ي آن‌بررا ه دره ء بولان یاولري‌ژوب به قند هار وهرات .

از جملهٔ این راهها شهرا ه شمالی پنجاب به کابل بعدازفتح این شهر بد ست‌بابر درتصرف‌اوبوده‌و کابل یک‌مر کزمهم تجارتی بین هندوماوراءالنهر بود وبقول خودش از فرغانه‌وتر کستان و سمرقند وبخاراوبلخ وحصارو بدخشان کاروانهاي تجارتی بکابل می آمدوسوداخانه خوبی‌بود، که هرسال هفت‌وهشت هزاراسپ‌بکابل‌می‌آمد ازجانب هندوستان هم‌پانزده‌وبیست هزارخانه‌وار کاروان‌بکابل‌وارد میگشت‌و متاع هندوستان‌از راه کابل به ممالک‌دیگربرد ه میشد واز هندرخت سفیدوقند ونبات وشکر وعقاقیر می آور دند .

معاملات تجارتی کابل چنین پرنفع بود که‌سودا گران‌برده تاسی و چهل‌فایده می می ستدندودرکابل ازانواع کالا ي تجارتی‌خراسان‌وعراق(ایران کنونی) و روم (ترکیهٔ عثمانی) و چین یافت میشد (۱).

(۱) بابر نامه ۸۱

واردات مهم تجارتی هند ازین راهها طلا ونقره ،ابریشم، اسپ، فلزات،عاج، مرجان Coral عنبر Amber احجارنفیسه، بخمل velvet چکمن Brocade البسه،عطریات، ظرف چینی، غلامان افریقی نباتات طبی Drugs و صادرات آن انواع منسوجات وکاغذ ونیل وافیون وعقاقیر واسوال گوناگون دیگربود . (۱)
طوریکه بابر گوید :از هندوستان درحدود ۲۰ هزار خانوار کاروان بکابل می آمدند که مراد ازان مردم پونده (کوچی) باشند، این مردم ازافغانستان گوسفند روغن، اسپ شتر وبرخی عقاقیر کوهی مانند هنگ، وموميائی وانواع منسوجات ابریشمین هرات وماوراء النهررابهند می بردندوازانجاشال وپتوی کشمیري وانواع منسوجات وپای پوش ملتانی وپشاوري راانتقال میدادند .

این راههاي تجارتی هنداکثر در مناطق افغان نشین بین کابل وغزنی وقندهار ودریاي سند میگذشتند وکاروانیان درتحت بدرقۀ این قبایل افغانی درمقابل اداي حقوق خاص گمرکی (باج راه) عبورومرورمیکردند، وگاهی بابربراي تصفیه راه کاروانهاي تجارتی براین قبایل تاخت وتازي مینمود. (۲) تا کاروانها بسلامت به شهرهاومراکز تجارتی برسند .

(۱) ایدوانسد هستري ۵۷۵

(۲) بابر نامه ۱۵۲

خاتمه

عایله و فرزندان بابر

بابر زنان منکوحۀ ذیل داشت :

۱ـ عایشه سلطان بیگم دختر سوم سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند عم بابر که درسن ۵ سالگی بااو نامزدشده بود واورابعد ازلشکر کشی اول بر سمرقند عروسی کرد وی یک دختر داشت که درخوردی بمرد .

روابط بابر بااین زن خوب نبود وبالاخراو راخواهر کلانش را بعه سلطان بیگم بفریفت واز خانه برآمد .

بابر درین باره مینویسد: «عایشه سلطان بیگم نام دختر سلطان احمد میرزا راکه در زمان حیات پدر وعم بمن نامزد کرده بودند، درخجند آمده بود، در ماه شعبان (۹۰۵ هـ مارچ ۱۵۰۰م) اورا گرفتم درااوئل کدخدائی اگرچه مهر من بدنبود ،ولی اول کدخدائی ازجهت حیاو حجاب در هرده روز وپانزده روز وبیست روز یک مرتبه میرفتم آخر آن خود مهر هم نماند و لی حجاب هنوز بیشتر شد در یک ماه وچهل روز مادر من خانم بحصلتها سرزنش کرده بـه تشویشها میفرستاد .» (۱)

ازین برمی آید که بابر بحیات جنسی بسیار ولوغ نبود زیرا درهمین حالی که اولین ازدواج او بود ،ازملاقات بازن نوجوان خود گریزان گشت، و حتی دل به امرد بازاري (بابري) نام هم بست ، و بقول خودش در عشق او آشفته و سر وپا برهنه بیقرار وبی اختیار میگشت (۲) پس در چنین حالت عایشه بیگم که کفو همسر ودختر کاکاي او بود حق داشت خانه را پدرود گوید واز زنا شوئی با چنین مرد بگذرد .

(۱) بابر نامه ۴۸

(۲) بابر نامه ۴۹

۲-زن‌دوم بابر ز ینب سلطا ن بیگم نامد اشت که بعد از فتح کابل به نکاح اوآمده‌وعمزاده اوبود دختر پنجم سلطان محمود میر ز ا پاد شاه حصار . این زن را بابر به خواهش ما در خود گرفته بود که بعد از دو سه سال به مرض چیچک در گذشت .

۳-زن سومش معصو مه سلطان بیگم خواهر زن اولین عایشه‌سلطان بیگم ودختر پنجم‌سلطان احمد میرزا بود که‌در هرات بابر را دید وبر او عاشق شد ودر کابل بعقد زنی او آمد و یک دختر بنام معصو مه داشت که حین زایش اودرگذشت ومعصومه در هند باپدر پیو ست و در انجا بمرد .

۴- زن چهارمش دختر شاه منصو ر با جوري بنام بی بی مبا رکه / زقوم یو سفزئی افغان بو د که‌گلبدن بیگم در همایون نا مه او را «افغانی اغا چه» مینامد وهم‌وی‌نعش‌بابر رادر عصر شیر شاه‌سو ری بکابل آورده ودفن‌کرده بود وی درهند تاعصر اکبر زند گی داشت و لی بابر را ازاو فرزندي نبود وگو یند کـه برادر ش میر جمال از طر ف بابر منصب ممتازي داشت وهر دو بااو بهند رفتند ،ودر عصر اکبري در انجابمر دند .

بـا بر درا حو ا ل سا ل (۹۲۵ ه) دربن بـا ر ه چنین می نـو یسد:

« از افغا نـان یـو سفز ئـی ملک شاه‌منصو ر پسر ملک‌سلیمـا ن شاه آمـد ه در مقام‌دولتخو اهی‌بود ، بجهت مصلحت اولوس یو سفزائی د ختر او را طلبیده شدد ر ین‌منزل(ماندیش) خبرر سید که‌دختر شاه‌منصور راباما‌ل‌یو سفز ئی می آرند، درنماز شام صحبت شراب شد »(بابر نامه ۲۳۹) از ر وي این نوشتهٔ خود بابر شب زفاف این زن را شام روز جمعه ۲۶ ماه محر م (۹۲۵ ه) ۲۸ - جنو ری ۱۵۱۶ م) تعین کر ده میتوا نیم .

۵ - ز ن محبو بش ماهم بیگم از خاندان سلطان حسین با یقر ا بـو ده که‌مادر شهزاده همایون باشد ، نکاح او (۹۱۲ ه) ووفاتش(۹۴۰ ه)است یک فرزند دیگرش فاروق در خو ردي فوت شد .

۶-دلدا ر بیگم مادر هندال میرزاوالور (درخو ردي‌مرده)وسه دختر گلرنگ گلچهره، گلبد ن .

۷-گلرخ بیگم مادر شهزاده کامران وعسکري‌میرز ا .

۸- ز ا یقه بیگم .

حین وفات بابر هفت اولاد ز نده داشت :

چهـار پسر : همایون، کـا مران ،هندا ل، عسکري .

سه‌دختر : گلر نگ بیگم ،گلچهره بیگم، گلبدن‌بیگم (مولفه همایون‌نامه)(۱)

بعد ازمر گ‌بابرهنگامیکه نصرالدین محمد همایون پسر بزرگش برتخت شاهی آ گره نشست، وي علاوه برحکمرانی کابل وقند هار حکو مت پنجاب را هم به برادرش کامران سپر د. وبه هندال‌میرزا که نو ا ز بدخشان رسید ه‌بود ، حکمرانی میوات داد، وبه عسکري میرزا ولایت سنبهل داده شد (۲) .

---

(۱) ترجمه انگلیسی بابر نامه ۲۶۲،۲ ، روضة‌السلاطین (حواشی) ۲۳۵ ببعد .

(۲) ترجمه انگلیسی بابرنامه ۲،۸ ۳۲

مرض و آرامگاه بابر

به تصریح گلبدن بیگم: بابر همایون راازهمه اولادخو ددوست ترداشت وچون او در اوائل سال ۹۳۷ هـ ۱۵۳۰م بیمار شد، بابر سخت پر یشان گر دید وبر دورادور بسترش گشتی و گفتی: خدایا! اگرجان مراد ربدل جان همایو ن پذ یري جان مر ابیگر!

بعداز ین همایون افاقه یافت، ولی خودبا بر به بیما ري صا حب فراش گشت وچون طبیبان اور ادیدند گفتند که این مرض اثر همان زهراست که ما در سلطان ابراهیم لود ي بو سیلهٔ احمد چاشنی گیر بدو خو ر انده بو د.

بابردر اواخر عمر ش میگفت که: من پادشاهی به همایون میگذارم ومیخواهم درباغ زرافشان گوشه گیري کنم. چون تندر ستی خود را بکلی ازدست دا د ه بود، بنابرین همایون را رسماً به جانشینی خود بر گزید وچانچه گذشت بتاریخ دوشنبه ۵ جمادي الاولی (۹۳۷ هـ) درهمان چهار باغ زرافشان کنارجمنا (رام باغ) درگذشت ودر هما نجا د فن گردید، که ازطر ف باز ماند گان اومبلغ پنچ لک درآمدبیانه وسیکري وقف مزار اوبود ،وقاریان وحافظان قرآن همواره برین مزار قرآن می خواندند وپنچ وقت نماز جماعت برپا میساختند .و محمد علی عسس (؟) متولی این مزار بو د. (۱)

نعش بابر تاسال ۹۴۷ هـ ۱۵۴۰م که همایون درهندپادشاه بو د در همین جا مدفون بود ،چون د ر رجب همین سال همایون از شیرشاه شکست خوردوبه امر کوت سندر سیدوبعد ازان به ایران رفت، همان بی بی مبا رکه یوسفز ئی زن بابر (بقول گلبدن بیگم : افغانی آغا چه) بقایاي عصام وهیکل اورابه کابل انتقال دا د (۲) ودرقسمت علیاي باغی که بنام اوشهرت دارد دمدفون ساخت و محمدقاسم

---

(۱) هما یون نا مه ۲۳

(۲) دکتور رام پرشا د ترپاتهی درکتاب عروج وسقوط امپا تُرمغل بوسیلهٔ عهدمغولیه درنظرمؤرخان ازسیدصباح الدین ۸۲ م طبع اعظم گر ه هند ۱۹۶۷م

مزارو لوح مزار ظهیرا لدین محمدبابر شاه درکابل

فرشته گوید: که‌این باغ بقدم گاه حضرت رسول (صلعم)مشهور بود. (۱)

چون‌بعد ازبابر تافتح‌نادر شاه‌افشار مدت زیاد ه‌از یک قر ن، کابل دردست اخلا ف اوبابر یان د هلی بود ، این‌آرامگاه وباغ درکمال‌طراوت وآبا دانی‌بود، ولی به‌تصر یح عبد ا لحمید لاهو ر ي بمو جب‌و صیت با بر بنا ئی بر سر قد اوساخته‌نشد.(۲)

بقول‌همین مورخ‌باغ بابرشاه ، ۵۰۰ گزطول وپانزده‌سر تبه‌داشت که‌ار تفاع هرسرتبه ازدیگري‌سی گز بود ، وبحکم جهانگیر درسرتبه پانزده هم‌ایں باغ‌بر قبر رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا چبو تره خردي‌ا ز سنگ سر سر نصب شد(درحدود ۱۰۱۶ھ ۱۶۰۷ م) .

(درعصر شاه‌جهان)این‌باغ رونق افزونتري گرفت ویک سرتبه۱۵ هزارروپیه وبار دیگر هم درسال نز دهم جلوس خو یش (۱۰۵۶ھ ۴۶ ۱۶م) د و لک وپنجاه هزار روپیه‌بر و ضهٔ بابر ودیگر باغها ي کابل صرف کرد (۳).

که ازان جمله‌مسجدی کو چک از سنگ سرمر در سرتبهٔ‌پایان قبر بابر در مدت دو سال بمصرف‌مبلغ چهل هزار روپیه باتمام رسانیده و دوازد ه آبشار باغ‌را باحوض ها ي‌آن از سنگ سرمر کـابل بساختند(۳)اکنون در بـاغ‌بابر نوشته ها ي‌ذیل بالا ي قبور وابنیه موجود است:

۱ - قبر بابرشاه :

بریک روي لوح مزار بابر شاه که یک‌ونیم متر ارتفاع و نیم متر عرض دارد واز سرمرسفید است بخط بسیار خوب نستعلیق درشت وزیبا نوشته‌اند :

(۱) ارامگاه‌بابر از خلیلی ا فغان ۲۶ طبع کابل ۱۳۷۳ق

(۲) پادشاه نامه ۳ر ۵۸۹

(۳)عمل صالح ۳ر۵۶ از محمد صالح لاهو ري‌طبع کلکته ۱۹۳۹م

بطرف اندرون :

(۴) پادشاهنامه ۳۹۸۳ ۵

سطر (۱) یاسبحان یلملک یافتاح یاعدل یاقدوس

(۲) الله اکبر

(۳) لااله الاالله محمدرسول الله

(۴) پادشاهی کز جبینش تافتی نورالله

(۵) آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه

(۶) باشکوه و دولت واقبال و عدل وداد و دین

(۷) داشت از توفیق وفیض وفتح و فیروزی سپاه

(۸) عالم اجسام را بگرفت وشد روشن روان

(۹) بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه

(۱۰) وشد چوفردوس مکان، رضوان زمن تاریخ جست

(۱۱) گفتمش :«فردوس دایم جاي بابرپادشاه »۹۳۷ هـ

بطرف بیرون :

(۱) یاالله یانور یافیاض یاغفار یارحیم

(۲) یاارحم الراحمین

(۳) ازفیض عنایت بیغایت الهی

(۴) وقتی که بزیارت روضهٔ منورهٔ

(۵) حضرت فردوس مکانی

(۶) ظهیر الدین محمد بابر پادشاه

(۷) غازيابوالمظفر نوردین محمد

(۸) جهانگیر پادشاه ابن حضرت

(۹) عرش آشیانی جلال‌الدین محمد

(۱۰) اکبر پادشاه غازي کامجو گردیدند

(۱۱) این لوح فرمودند سنه ۲ جلوس

(۱۲) جهانگیري مطابق ۱۰۱۶ هجري

۲-قبر محمد حکیم بن همایون بن بابر.

(تولد از بطن ماه چوچک بیگم ۱۵ جمادي الاولی ۹۶۰ هـ وفات جمعه اول شعبان ۹۹۳ هـ) پهلوی راست قبر بابر :

۱ ـ الله اکبر

۲ ـ بفرمودهٔ ابوالمظفر نورالدین

۳ ـ محمد جهانگیر پادشاه غازی ابن حضرت جلال

۴ ـ الدین محمد اکبر پادشاه غازی لوح مرقد میرزا

۵ ـ محمد حکیم ابن جنت آشیانی همایون پاد

۶ ـ شاه غازی صورت اتمام پذیرفت سنه ۲ جلوس

۷ ـ جهانگیري مطابق سنه ۱۰۱۶ هجري

۳ ـ قبر هندال بن بابر

(تولد از بطن دلدار بیگم ۹۲۴ هـ قتل ۲۱ ذیقعده ۹۵۸ هـ در چپرهار)

بر کنار چپ قبر بابر :

۱ ـ لااله الا الله محمد رسول الله

۲ ـ از فیض عنایت الهی

۳ ـ وقتی که بزیارت روضهٔ حضرت

۴ ـ ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازي

۵ ـ ابو المظفر نورالدین محمد

۶ ـ جهانگیر پادشاه غازي کامجوگردیدند

۷ ـ لوح مرقد میرزا هندال ابن ظهیر الدین محمد

۸ ـ بابر پادشاه غازي را فرمودند سنه ۲ جلوس

۹ ـ جهانگیري مطابق ۱۰۱۶ هجري

نمائی ازمسجد بابر که چند قدمی مقبرهاو درباغ بابر واقع است وکاملا از سنگ مرمر ساخته شده

۴ -قبر رقیه سلطان بیگم :

دختر میر زا هندال زوجهٔ جلا ل الد ین محمد اکبر (و فا تش ۱۰۳۵ ه در اکبر آباد هند) که نعش او را بکابل آو ر دند و در مر تبهٔ پانز دهم باغ بابر دفن شده که بامر جها نگیر چبو تر هٔ سنگ مرمر ر ا بـر ان سـاخته بو دند و شاه جهان محجر سنگ مر مر رابار تفاع سه گز بر آن نصب کرد. (۱)

بر ین قبر بخط بسیا ر خو ب ثلث آ یت الکر سی و نا م مغفرت مآ ب خد یجة الز مانی رقیه سلطان بیگم بنت میر زا هند ال د ر سنه ۱۰۳۵ ه نو شته شد ه است .

۵ - مسجد سنگ مرمر :

این مسجد کو چک از سنگ مرمر سفید بنایافته دیو ار ها و سقف وسطح آن از یک نوع سنگ میا شد . در بارهٔ بنای این مسجد عبدالحمید لاهوری مینو یسد : که بامر شاه جهان در مر تبه پایین قبر بابر مختصر مسجد ی از سنگ مرمر در آخر سال هجدهم (جلو س) اسا س گذ اشته شد و د ر آ خر سال نزد هم بعدفتح بلخ و بد خشان در مدت دو سال بصرف سی هزار رو پیه در کمال لطافت انجام پذ یر فت . (۲)

بر پیشانی طاق ها ی این مسجد کتیبه یی ازعصرشاه جهان بخط جلی نستعلیق ز یباباقی است که عین آن د ر ینجا نقل میشو د :

« این مسجد لطیف و معبد شریف که سجد ه گا ه قدو سیان است وجلوه گا ه کر و بیان . بفرمان ادب معلی اعلی در نظر گاه عا لم بالا ، یعنی ر وضهٔ منو رهٔ پاد شاه غفر ان پناه رضو ان د ستگا ه ، حضر ت فر د و س مکا نی ظهیر الد ین محمد بابر شاه غازي که جز آن عمار تی نتوان ساخت ، بفر مودهٔ

---

(۱) پاد شاه نامه ۲

(۲) پاد شاه نامه ۳ ر ۵۸۹ درکتیبهٔ اصل مسجداین عدد چهل هزارروپیه ا ست .

ا ین نیاز مند تمام شکر سراسر ستایش در گاه الهی ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقر ان ثانی شاه جهان پاد شاه غازي بعد فتح بلخ و بد خشا ن و فر ار ندر محمد خان از بلخ و شبر غا ن و تعا قب فر یقی از کارطلبان سر داري او در ان سر زمین به آن گر و ه فیر و زي و هز یمت او و ظفر سپاه ر ز م خو اه در آن مید ان ،که بهمحض کر م کارساز حقیقی نصیب این نیاز مند و دو لت خو اهان این بند هٔ شر مند هٔ احسان حضرت یزدان گشته .

آخر سال نو ز د هم جلو س میمنت ما نو س مو افق یکهز ار و پنجاه وشش د رعر صهٔ دو سال بچهل هز ار رو پیه ا نجام یا فت . » (۱)

ا ین مسجد تا حد و د سال ۱۳۷۰ ه ۱۹۵۰ م بر حا لت سابق خو د بو د ، ولی شکستي در بنیان آن ر اه یافت و بر ا ی ا ینکه از بین نر ود ، بو سیلهٔ مهند سان آثارعتیقه ایتالو ی ، مو ر د تر میم قرا ر گرفت . درین تر میم جدید همان سبک سابق آنر ا بهمان سنگهای قدیم مرا عات کردهاند و لی لطافت معمار ی آن از بین ر فته است :

در حین تر میم این مسجد د ید ه شد ، که مغز د یو ا ر گلی است ، و چو نه در آن بکار نر فتهو پدید آمد کهسنگها ی آن همه ا ز الو اح مزار هائیست کهیک رويآنر اصاف واملس نمود ه ومسجدراازان ساختهاند وبرروي دیگرسنگهاهمانگل کار یها ي قدیم با قیست وتنها کتیبهٔ آنراتراشیده اند (۲)

---

(۱) تامس ولیم بیل- مفتاح التواریخ ۲۴۹ طبع کانپور ۱۸۶۸م

(۲) خلیلی آرامگاه بابر ۲۴ طبع کابل ۱۳۷۳ ق .

فهرست مضامین

بخش اول

بخش دوم

بخش سوم